

یاسداشت
هنرمند مردمی و انقلابی

سعودی کے

مایکل مور ایران

معمری کہ باز شدہ است

یکی مرد جنگی بہ از صد ہزار

یک ذہن فعال و شکاری

ہر چہ دارم از مسجد و ہیئت است

معبری که باز شده است

ده نمکی چه فرصت هایی برای هنر انقلاب ایجاد کرده است؟

سحر دانشور

یکم: ماشاالله حزب الله!

تمام آثار خود با مردم و با زبان مردم سخن می گوید. حتی وقتی به نقد مسئولین و شرایط جامعه می پردازد این نقد را با جامعه مخاطب خود در میان می گذارد. این دقت او موجبات همراهی و همدلی قشر عظیمی از جامعه را با آثارش فراهم آورده است. نقطه ضعفی که زمینه ساز انزوای دیگر آثار هنری شده است.

استفاده از قالب های مختلف برای صحبت با مردم

ده نمکی خود در یکی از گفتگوهایش بر انتخاب مدیوم هایی که با زمانه تناسب داشته باشند تاکید کرده است. ۱۰ از آنجایی که او قصد صحبت با مردم را دارد، زمانی به سراغ روزنامه می رود، کمی بعدتر به سراغ سینما و تلویزیون می آید و کمی بعدتر... در حقیقت این پیام و مخاطب پیام است که برای او اهمیت دارد، از این روی استفاده از مدیوم های مختلف زمینه ای است برای احترام بیشتر به مخاطب و همدلی بیشتر مخاطب با او و آثارش.

جسارت و تهور

نمی توان از مسعود ده نمکی حرف زد و پای جسارت و تهور را به میان نکشید، نکته ای که زمینه ساز تفاوت جدی او با دیگر همتایانش گشته است. دست سرنترس مسعود ده نمکی در دوران فعالیت مطبوعاتی اش برای بسیاری روشده بود. زبان سرخ این مرد قادر است زیر هر آتشی تهدیدی جدی برای سرسبزیش باشد.

غیرت ورزی نسبت به عقیده

تمام فعالیت های ده نمکی برای ابراز عقیده اند. عقیده ای که برایش مانند هوا ضروری و حیاتی است. حمایت از نظام و انقلاب مثل نان شب برایش واجب است و او از این روی با مردم سخن می گوید که معتقد است آنها هم با او هم عقیده اند و حتی برای این عقیده آماده جان فشانی!

نقد و نقد و نقد

حرکت در مسیر عقیده زمینه ساز نقدهای جدی او به حوزه های مختلف فکری، اجتماعی و سیاسی جامعه می شود. در این مسیر نقد برای ده نمکی مقدس می شود چه اینکه قرار است در حفظ و بسط اندیشه انقلابی اش یاور او و دیگر مردم باشد. او منتقدی است جسور و بی پروا در چهارچوب نظام.

سوم: معبری که باز شده است

ده نمکی با استفاده از همه دارایی های خود، معبری در عرصه سینما و هنر گشوده است که با استفاده از آن می توان فرصت های هنر انقلابی را بسط داد. شناخت ابعاد این معبر و استفاده از فرصت پیش آمده به عمیق تر شدن حضور هنرمندان انقلاب اسلامی در عرصه سینما منجر می شود. برخی ابعاد فرصت پیش آمده را می توان اینگونه برشمرد:

جایگاه خاص مردم در آثار انقلابی

بی شک انقلاب اسلامی با حضور پررنگ مردم و خواست آنها به وقوع پیوسته است، این حضور در هشت سال دفاع مقدس نیز تعیین کننده

خاطره ای می گویند از حاجی بخشی و حضورش در خط مقدم یکی از عملیات هایی که نامش را درست به خاطر ندارم. خاطره گو تعریف می کند که در اوج عملیات وقتی زمین و زمان یکی شده بود و از آسمان و زمین آتش می بارید وانت حاجی بخشی به سمت خط حرکت می کرد تا بلندگوی وانت مثل همیشه فریادهای رعدآسای حاجی را نه تنها به گوش بسیجیان مظلوم خمینی که به گوش دشمنان قسم خورده آنها نیز برساند. تصور بلندگوی وانتی که زیر آتش و خمپاره ماشاالله حزب الله می گوید و به ماندن و ایستادن تشویق می کند چقدر تکان دهنده است؟ برای من مسعود ده نمکی در حکم حاجی بخشی است که با آن بلندگو زیر آتش و خمپاره می ایستد. مردی که رعدآسا حرکت می کند، فریاد می زند، رجز می خواند و به ماندن و یادآوری مشغول است؛ نترس، سربه زیر و آماده گلوله خوردن و زخمی شدن! وقتی دشمن تا بن دندان مسلح به کشوری حمله کرد که دستش برای دفاع خالی بود طبیعی بود که کسی مثل حاجی بخشی بلندگو به دست به جنگ سلاح های مرگبارشان برود، امروز هم ده نمکی یک تنه و با بلندگویی در دست در خط مقدم کلمات و تصاویر و امواج ایستاده است و فریاد می زند ماشاالله حزب الله!

او در وانفسای حمله و تهدید و جنگی که تا عمیق خانه همام آمده است وارد میدان می شود و با فریادهای یکسره به ما یادآوری می کند که میدان نباید خالی شود، باید با شور و شعور به خط زد، جنگ تمام شد ولی مبارزه ادامه دارد.

انکار مخالفت بسیاری با آثار ده نمکی و حتی خود او کار سختی است، اما انکار ناتوانی همین افراد در نادیده انگاشتنش سخت تر. او مردی است که با کلمه شروع کرد و به تصویر رسید، هرچند هنوز هم نمی تواند از سیطره کلمات بر تصاویرش خلاص شود. وقتی می نوشت از چیزهایی می گفت که امروز بر صفحه تلویزیون و سینما برابان تصویر می کند، از فریاد زدن نمی ترسید و نمی ترسد، او نه از تنها بودنش می هراسد و نه از زخم طعن و تحقیر و تمسخر! وقتی خودش و آثارش را به بهانه نقد تخریب می کنند و بی رحمانه به مواضعش حمله می کنند به جای قدمی عقب نشینی جلوتر می رود و بلندگویش را آن بالا، روی بلندترین نقطه خاکریز نصب می کند تا همه شاهد باشند این مرد هنوز نفس می کشد.

دوم: همه دارایی های ده نمکی

پربیننده بودن آثار ده نمکی از روز هم روشنتر است. هرائری از او می تواند بخش کثیری از جامعه را درگیر کند، موافق و مخالف هم ندارد. اما او چه دارد که می تواند جامعه را اینگونه به جنب و جوش وادارد؟

گفتگو با مردم

مسعود ده نمکی در حرکتی دقیق به جای صحبت کردن با قشر خاصی از جامعه و یا حتی مسئولین، مردم را برای گفتگو انتخاب کرده است. او در

نمی توان از مسعود ده نمکی حرف زد و پای جسارت و تهور را به میان نکشید، نکته ای که زمینه ساز تفاوت جدی او با دیگر همتایانش گشته است. دست سرنترس مسعود ده نمکی در دوران فعالیت مطبوعاتی اش برای بسیاری روشده بود. زبان سرخ این مرد قادر است زیر هر آتشی تهدیدی جدی برای سرسبزیش باشد.

نترس جلو می آید و با بلندگویش با جامعه ای که تشنه انقلاب و پیام های آن است سخن می گوید. اغراق نیست اگر بگوئیم مردم ده نمکی را دوست دارند چون انقلاب را دوست دارند و او با تمام نقاط قوت و ضعفش انقلابی است و برای همین انقلاب فریاد می زند.

۱- گفتگو با برنامه بعضیا شبکه

سوم سیما

بوده است. بنابراین هیچ اثری در خصوص انقلاب اسلامی نمی تواند در مقابل نقش آفرینی مردم و جایگاه ایشان در انقلاب سکوت کند. اما این حضور در آثار ده نمکی بیش از دیگر آثار هنری به چشم می آید. ده نمکی با درک عمیق ترین بخش انقلاب، تصویری قابل قبول از حضور همه لایه های مردم جامعه در انقلاب و دفاع مقدس ارائه می دهد. این نکته نباید از چشم هیچ هنرمندی پنهان بماند.

بیرون آمدن هنر انقلابی از انفعال

طرح صریح و بی پرده پیام هایی با رنگ و بوی انقلاب و دفاع مقدس و استفاده از نمادهایی که در میان عموم مردم جامعه جریان دارد، موجبات خروج پیام های انقلاب از انفعال سینمایی را فراهم آورده است.

کاهش مهجوریت انقلابی ها

نمایش تفکر و ادبیات چهره هایی که انقلابی محسوب می شوند و از قضا نه تنها در جامعه تعدادشان کم نیست بلکه بخش عظیمی از جامعه را تشکیل می دهند، از مهجوریت این قشر در عرصه سینما کاسته است. فرصتی که با تولید آثاری دیگر در این زمینه توسط دیگر هنرمندان می تواند به تحولی عمیق در سینمای مردمی نیز منجر شود.

بالا رفتن انتظار مخاطب از هنرمندان انقلابی

صراحت ده نمکی در طرح پیام های خود زمینه ساز رشد فکری مخاطب و بالا رفتن سطح توقعات او از هنرمندان انقلابی شده است. در حقیقت انفعال هنرمندان در طرح پیام اصیل انقلاب از سوی مخاطب دیگر قابل قبول نیست. تولید آثار بیشتر از سوی دیگر هنرمندان می تواند در ایجاد تراز ذهنی مخاطب نیز موثر واقع شده تا در تشخیص پیام های ساختگی و بدلی نیز توانمند شود.

بسط اعتماد به نفس در جبهه انقلاب

استقبال چشمگیر مخاطب از آثار ده نمکی و بی رقیب بودن وی در این زمینه، اعتماد به نفسی پررنگ در جبهه هنر انقلاب ایجاد کرده است. فرصت پیش آمده در صورت بی دقتی فعالین این عرصه از دست رفته و جبران ناپذیر خواهد بود.

چهارم: جانباز طعنه ها در روزگار عسرت

ده نمکی فرزند انقلاب است و به نان و نمکی که از این سفره سهمش شده قسم خورده است تا آخر پای نمکدان بلورین انقلاب بماند، به هر قیمتی که شده. این است که هرچه بیشتر طعن می شنود، بیشتر می ایستد. اصلا خاصیت بسیجی های خمینی و خامنه ای همین است. آنها نه تنها در فشارها پولادین می شوند بلکه از همان هجمه ها زره می یابند برای استقامت. شاید خیلی ها بگویند مسعود ده نمکی آماده شهادت است و زیر بار این همه فشار شهید می شود اما من می گویم این مرد برای شهادت به دنیا نیامده است، او به دنیا آمده است تا جانباز شود و طعنه طعن و تحقیر و کنایه و نیشخند شود. او جان می دهد برای در صحنه بودن و زخمی نفس کشیدن. او جانباز روزگار عسرت است و آماده به جان خریدن تیرهای کنایه و تحقیر!

پنجم: این مرد هنوز زنده است

هر اثر از ده نمکی یعنی او هنوز زنده است، یعنی بلندگوی خاکریزهای جنگ نرم هنوز زیر آتش و گلوله و خمپاره در حرکت است و به تهییج پیر و جوان، زن و مرد، کودک و بزرگسال مشغول است. او مدام به ما می گوید حواست به آنجا باشد، نفوذی داریم؛ آن سمت خاکریز را بپا، دارند جلو می آیند؛ به خط بزن جوان، آنجا نوبت توست! او

تمام فعالیت های ده نمکی برای ابراز عقیده اند. عقیده ای که برایش مانند هوا ضروری و حیاتی است. حمایت از نظام و انقلاب مثل نان شب برایش واجب است و او از این روی با مردم سخن می گوید که معتقد است آنها هم با او هم عقیده اند و حتی برای این عقیده آماده جان فشانی!



معراجی‌ها بالاتر از این حرف‌هاست

رضا زاده محمدی

کنکور است که بی اجازه پدر به جبهه می‌رود، پدر به دنبال او می‌رود و از فرمانده می‌خواهد که او را در سنگر و عقب نگه دارند و جلو نبرند. با این حال او جلو می‌رود و با بقیه شهید می‌شود. در فیلم حرف‌ها و شب‌ها بسیاری پاسخ داده شده و عملیاتی با شهادت همه رزمندگان تنها برای این انجام می‌شود که عملیاتی اصلی امکان انجام پیدا کند. فیلم به این سوال هم پاسخ می‌دهد که چرا اینهمه مفقود داریم. چون به معراج رفته اند.

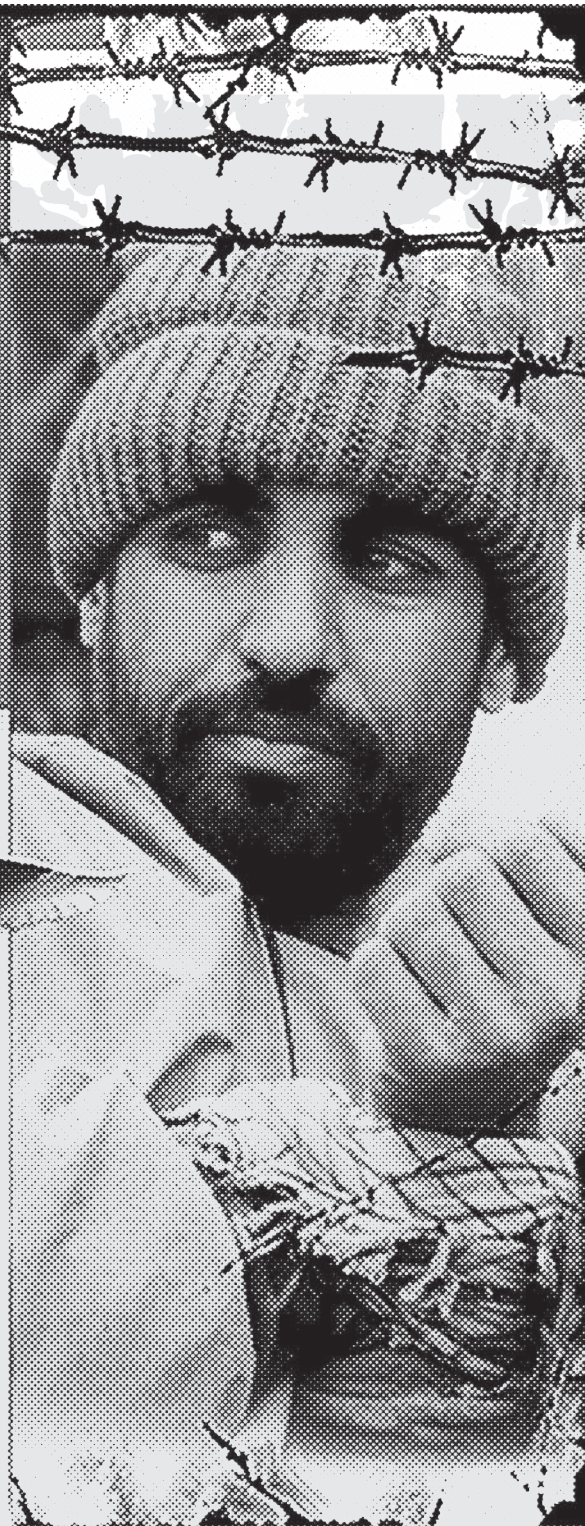
معراجی‌ها را در سینما دیدم. این فیلم تصویری دلنشین از معراجی‌هاست. این فیلم داستان شهادت که روی آنها بنزین می‌ریزند و اجساد آنها را آتش می‌زنند. حتی اگر چیزی بیش از این نباشد کافی است. فیلم با خنده شروع می‌شود و با اندوهی هم سنگ زیارت غروب شلمچه در اردوی راهبان نور تمام می‌شود. فیلمبرداری هوایی، فیلمبرداری زیر آب، بمباران، هلیکوپتر، تانک، غواص، رگباری که همه مجروحان خاکریزها را به شهادت می‌رساند و همه این حقایق و پاره‌های تاریخ عظیم دفاع مقدس ما را به این نتیجه می‌رساند که خون آن برادران جلوه ساز که در خط مقدم فرهنگ انقلاب به شهادت رسیدند به تباهی نرفته است. این فیلم مثل یک تابلوی زیباست. ده نمکی به پیر جبهه‌ها که امثال من تنها به ماشاالله حزب الله‌های خیابانش رسیدند ادای دین می‌کند و آن آمبولانس آتش گرفته که حاجی بخشی در عکسی برای خاموش کردن آن تلاش می‌کند صحنه سازی می‌شود.

از این فیلم تجلیل‌های سردی از برادران متعهد خوانده ام. تجلیل‌هایی از این دست که "به هر حال مخاطب را جذب کرده... یا" با وجود ابتدای ضعیف و... "حق را ادا نمی‌کند. این فیلم در قیاس‌های دنیوی می‌تواند نماینده ایران در اسکار باشد و در قیاس‌های معنوی هم سنگ بهترین سرودهای حامد زمانی همچون "پایداری" و هم نوا با رجزهای جنگی حاجی بخشی است. شروع فیلم عالی است وقتی که به پایان آن وصل می‌شود اما به خودی خود هم خوب است. فیلم، "ملت قهرمان" ایران را به تصویر می‌کشد. وقتی که در ابتدای فیلم کسی با رنگ روی در مغازه ای جنگ جنگ تا پیروزی می‌نویسد اشاره ای به زمان حال دارد. سپس در مجادله ای طنزآمیز همه نقشه‌های از جنس زمین در برابر زمان زیر سوال می‌رود. همه مجادله‌ها و شوخی‌ها شان ملت ایران را کاهش نمی‌دهد و آنها را وهن نمی‌کند و بسیاری از سوالات مقدر مخاطب در ضمن آن مطرح و پاسخ داده می‌شود. تحلیل فنی شان این فیلم را پایین می‌آورد و فایده ای هم ندارد چون قرار نیست در مسابقه فجر یا اسکار شرکت کند. معراجی‌ها از این حرف‌ها برترند. همین قدر بسنده است که فیلم، قوی است. در صحنه ای قبل از عملیات فرمانده گردان از رزمندگان حاضر می‌خواهد اگر در دلشان تردیدی دارند خجالت نکشند و بمانند. دوربین روی چند چهره می‌رود که یکیشان یک نوجوان پانزده ساله است. چهره‌ها عادی و آرام است و حتی قاطع یا متخاصم نیست و احساس روز ۱۲ بهمن امام در بازگشت به ایران را تداعی می‌کند. صحنه وداع دو فرمانده بسیار گیراست و این زمانی است که تماشاگر هنوز نمی‌داند رزمندگان به استقبال چه می‌روند.

بر خلاف آنچه از صحنه‌های تبلیغات فیلم تداعی می‌شود این فیلم اصلاً شوخی نیست. اکبر عبدی یک رزمنده والاست که شهادت او بسیار متاثر کننده است. او فردی با ضعف بینایی است که توان رزمی چندانی ندارد اما با رانندگی به جبهه کمک می‌کند. استیگمات بودن او سوژه شوخی‌هایی در فیلم است. قبل از شهادت در حالی که هنوز شهید نشده فکر می‌کند شهید شده و پس از جملاتی طنزآمیز می‌گوید اون دنیا مون هم مثل این دنیا مونه. بعد می‌گوید خدایا استیگماتیا قبول نیست؟ و بعد شهید می‌شود. داستان فیلم مربوط به یک دانش آموز نقررتبه اول

این فیلم در قیاس‌های دنیوی می‌تواند نماینده ایران در اسکار باشد و در قیاس‌های معنوی هم سنگ بهترین سرودهای حامد زمانی همچون "پایداری" و هم نوا با رجزهای جنگی حاجی بخشی است. شروع فیلم عالی است وقتی که به پایان آن وصل می‌شود اما به خودی خود هم خوب است. فیلم، "ملت قهرمان" ایران را به تصویر می‌کشد





عتاب رهبری، موتور محرک‌ی تدوین فرهنگ‌نامه اسارت

گزیده‌ای از مقدمه «فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان»

■ کار در واحد گزینش ستاد آزادگان

همان روزها که جنگ تمام شد و از جنگ و دفاع مقدس زنده برگشتم، با خودم تصمیم گرفتم که زندگی‌ام را وقف آدم‌های رفته و فدا شده انقلاب، جامانده جنگ و آغاز یک جنگ اعتقادی جدید کنم. شغلم را هم متناسب با نیاز این آدم‌ها انتخاب کردم. ابتدا در نهاد جهاد سازندگی مشغول شدم، اما راضی‌ام نکرد، سپس در بنیاد جانبازان مشغول به کار شدم. کارم خدمات رسانی به جانبازان جنگ بود، اما از این که دستم بسته بود و نمی‌توانستم کمکی در خور شأن و نیازشان به آنها برسانم و مأموری بیش نبودم، عذاب می‌کشیدم.

اسرای جنگ در سال ۱۳۶۹ آزاد شدند و من گرچه خارج از ساعات کاری فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی‌ام را متناسب با همان آرمان‌ها انتخاب کرده بودم، اما قسمت روزگار مرا به خدمت اسرا و آزادگان درآورد و در واحد گزینش ستاد آزادگان مشغول به فعالیت شدم. کار ما ارزیابی عملکرد اسرا در طول دوران اسارت از لحاظ میزان سلامت اعتقادی بر حسب حساسیت شغل انتخابیشان بود. در طول انجام همین کار متوجه عمق عظمت این بخش از تاریخ جنگ و دفاع مقدس شدم که در آن سویی خاکریزها رقم خورده بود.

■ تشکیل واحد پژوهش آزادگان

این شد که به مسئولان امر و به‌ویژه رئیس وقت ستاد رسیدگی به امور آزادگان آقای عباسعلی وکیلی پیشنهاد دادم تا در کنار خدمات اداری، رفاهی و ستادی که به اسرا می‌دهند، معاونت یا اداره کلی هم جهت ثبت و ضبط خاطرات و کار پژوهشی در زمینه اسارت و آزادگان تشکیل دهند. ایشان هم پیشنهاد من را پذیرفت و خودم را مسئول این کار کرد. این مورد را با مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی اکبرابوترابی‌فرد، نماینده ولی فقیه در ستاد رسیدگی به امور آزادگان مطرح کردم. حاج آقا به من فرمود: شما مورد اطمینان من و آنها (مسئولان ستاد) هستید، اگر شما این مسئولیت را قبول نکنید بعید می‌دانم کس دیگری در ستاد آزادگان رأساً این کار را انجام دهد.

■ اسیرداری ایران چهره‌ای نو برای ملل جهان

دشمن یعنی در ابتدای یورش نظامی خود به کشور ما، به رغم اصول پذیرفته شده کنوانسیون‌های ژنو به ایداً وادیت اهالی غیرنظامی ساکن در این مناطق پرداخت. سربازان دشمن یعنی برخلاف مقررات قرارداد چهارم ژنو گروه زیادی از اهالی این مناطق؛ از جمله پیرمردان، زنان و کودکان را اسیر و با زور به داخل خاک عراق منتقل کرده و به همراه گروهی دیگر از رزمندگان سلحشور نظامی که در طول جنگ در چنگال دشمن گرفتار شدند به مرور به اردوگاه‌های اسرای جنگی منتقل کردند. آزادگان در بند ما در طول سالیان اسارت خود صحنه‌های بی‌بدیلی را بر صفحات تاریخ ترسیم کردند که موجب شگفتی است. بررسی مسئله اسارت در جنگ تحمیلی بیانگر این حقیقت است که اسارت رزمندگان ما و نوع اسیرداری کشور ما از سربازان دشمن با این ابعاد منحصر به فرد، چهره‌ای نو و ناشناخته برای ملل جهان و حتی برای ملت شریف ایران دارد و همین یک دلیل کافی است تا محققان و پژوهشگران متعهد دفاع مقدس به بررسی و تحقیق همه‌جانبه در پیرامون اسارت و ابعاد آن در دفاع مقدس بپردازند.

مسئولان فرهنگی وقت را مورد عتاب قرار داده و فرموده‌اند که: «هزاران سرباز و اسیر دشمن به کشور ما پناهنده شده و پس از شناخت واقعی ماهیت انقلاب اسلامی و اهداف رژیم بعث و استکبار علیه این رژیم جنگیده‌اند و نوع اسیرداری ما در تاریخ جنگ‌های دنیا بی‌سابقه است، اما تاکنون اثر مرجع جامعی علی‌رغم وجود امکانات و اطلاعات فراوان در کشور در خصوص این بخش از جنگ و دفاع مقدس و با رویکرد نگارش منشور اسیرداری نگاشته نشده است، اما دشمن ما در بدترین شرایطی که بعد از جنگ و قبل از جنگ خلیج فارس داشته این کار را کرده است!»

تاکید رهبری بر تدام کتاب فرهنگ‌نامه اسارت

البته حتماً منظور نظره‌ی خاطره‌نویسی فردی آزادگان نبوده، چرا که در این خصوص کارهای پراکنده و متعددی انجام شده بود، برای همین با شنیدن گلیه رهبری چند جلد اول از مجموعه فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان را که به صورت آزمایشی منتشر شده بود به حضور ایشان ارسال کردم. چندی بعد [سال ۱۳۸۷] سعادت یاری کرد و در دیداری که پیرامون نگارش همین مجموعه فرهنگ‌نامه به حضور مقام معظم رهبری رسیدم، ایشان به صراحت نگاه ساده‌لوحانه برخی افراد در مذمت پرداخت به تاریخ اسارت و آزادگان را نفی و مورد عتاب قرار دادند. بنده ضمن ارائه گزارشی از فعالیت ۱۵ ساله برای جمع‌آوری این مجموعه، وعده دادم که تا پنج سال دیگر [سال ۱۳۹۲] به یاری خدا فاز اول و دوم این فرهنگ‌نامه را آماده خواهم نمود. ایشان هم ضمن تأکید بر تداوم کار بر ضرورت نگاه به این تاریخ بدون خودسانسوری و نگاه از بیرون به مسئله اسارت و آزادگان تأکید کردند.

مجموعه یکم جلدی فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان

جهت تدوین طرح تفصیلی تحقیقات، ۵۰ تن از چهره‌های مورد نیاز شاخص اردوگاه‌های مختلف بین ۵ تا ۳۰ ساعت مورد مصاحبه قرار گرفتند تا دریافتی واقعی از مباحث مورد نیاز اسارت به دست آید. بعد از انجام این مصاحبه‌ها و دسته‌بندی اطلاعات که مبنای طراحی پرسشنامه‌ها برای نگارش مجموعه‌ای جامع و مرجع شد به جمع‌آوری مصاحبه، مکاتبه و ترجمه و در نهایت تجزیه و تحلیل اطلاعات در سه بخش آرشیوی، بانک اطلاعات نرم‌افزار و مجموعه فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان پرداختیم. خروجی این کار در بخش آثار مکتوب، مجموعه ۷۸ جلدی است که فاز اول از مجموعه یکم جلدی فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان می‌باشد که مابقی آنها پس از نگارش در سال‌های آتی به نشر خواهد رسید و در بخش آرشیوی و بانک نرم‌افزاری نیز اسناد به مرکز و نهادهای دائمی خدمات رسان به حوزه فرهنگ و هنر دفاع مقدس سپرده خواهد شد تا استفاده بهینه از آنها صورت پذیرد.

عناوین و سرفصل‌ها

اما عناوین و سرفصل‌های اصلی مجموعه فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان عبارتند از:

بخش اول: مجموعه کتب مرجع تحت عناوین اصلی زیر:

- کتاب‌شناسی اسارت و آزادگان، در یک مجلد [جلد ۱ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
- اسارت و آزادگان در جرایم، در شش مجلد [جلدهای ۲ تا ۷ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
- فیلم‌شناسی اسارت و آزادگان، در یک مجلد [جلد ۸ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
- اسارت و آزادگان در قالب تصویر، در پنج مجلد [جلدهای ۹ تا ۱۳ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
- اسلام و اسارت، شامل متون تفسیری، روایی و فقهی در زمینه اسارت در اسلام، در سه مجلد [جلدهای ۱۴ تا ۱۶ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]

بخش دوم: مجموعه کتب اردوگاه‌ها

شامل ۳۱ عنوان و ۵۹ مجلد که هر اردوگاه و زندان یک عنوان را در چند مجلد به خود اختصاص داده است که عبارتند از:

بدین ترتیب به اتفاق چند تن از دوستان رزمنده و آزاده، واحد پژوهش را تشکیل دادیم. به نظر آمد اولویت اول، بررسی خاطرات و اسناد و اطلاعات جمع‌آوری شده موجود است بر همین اساس شروع به مطالعه پرسش‌نامه‌هایی کردیم که در بدو ورود آزادگان به کشور و در قرنطینه به آنها داده شده بود تا تکمیل کنند. بخش زیادی از حجم پاسخ این پرسش‌ها، حاوی اطلاعات شخصی و سازمانی بود، بخش کوچکی از آن در حد یک خط تا دو سه صفحه خاطراتی بود که پس از پالایش و ویرایش و موضوع‌بندی در قالب مجموعه کتب «خاکریز پنهان» و تحت عناوینی مانند «معنویت در اسارت»، «شکنجه در اسارت»، «طنز در اسارت» و ... در آن سال‌ها به چاپ رسید.

با بررسی بیشتر این پرسش‌نامه‌ها مشخص شد که بخش زیادی از اطلاعات اسارتی اخذ شده از آزادگان در مورد اردوگاه‌ها و زندان‌ها از همان اول مبنای غلطی داشته، چرا که اطلاعات تنظیم‌کنندگان پرسشنامه‌ها از تعداد و ترکیب و چیدمان اردوگاه‌ها و تعداد آنها و اسامی اردوگاه‌ها به دلیل پنهان‌کاری رژیم بعث دقیق نبود و می‌بایست جمع‌آوری اطلاعات با کار پژوهشی دقیق‌تر و براساس سؤالات کارشناسی شده‌تری صورت می‌پذیرفت.

شلمچه، جبهه، صبح

شرایط سیاسی-اجتماعی آن زمان (سال‌های ۱۳۷۴ به بعد) به گونه‌ای شد که مجبور شدم نشریه شلمچه را با همان نیت اولیه آرمان‌گرایی راه‌اندازی کنم. قلم نقادانه و تند و تیز نسبت به سیاست‌یون و ادارم کرد که از کار در دستگاه‌های دولتی و خدمت‌رسانی به ایناگران کناره‌گیری کنم تا برای مدیران آنها به جهت فعالیت‌های سیاسی‌ام حاشیه ایجاد نشود! به ناچار استعفا داده و کار مطبوعاتی را با شدت و حدت بیشتری دنبال کردم.

از سال ۱۳۷۴ تا ۱۳۸۰ به شدت درگیر فعالیت مطبوعاتی و رسانه‌ای هفته‌نامه‌هایم بودم و کار فرهنگی خود را در حوزه ایناگران و دفاع مقدس به طور مشخص‌تر، در مطالبه آرمان‌های آنها قرار دادم. «شلمچه»، «جبهه» و «صبح» توقیف و یا تعطیل شدند، اما در نوع خود جریان‌سازی و تأثیرگذاری کردند. گرچه مرحوم ابوترابی طی مصاحبه‌ای با نشریه «شلمچه» انتشار این‌گونه نشریات را دارای اولویت مهمی دانست؛ اما خودم بعد از مدتی این‌گونه فکر کردم که با به میدان آمدن سایر دوستان در حوزه رسانه و مبارزه، می‌توانم به فعالیت‌های پژوهشی و عمیق‌تر مورد علاقه‌ام بپردازم. با وجود این در این سال‌ها علاوه بر کار مطبوعاتی، جمع‌آوری اسناد مکتوب و آرشیوی را ادامه دادم تا در آینده فرصتی برای تجزیه و تحلیل اسناد دست دهد.

پیش‌ان حالی حاج حمید

روزی حال روحی تأسف‌انگیزی یکی از آزادگان و چهره‌های شاخص دوران اسارت که در اردوگاه‌ها به مقاومت و پایمردی و به تعبیری تعصب و غیرت انقلابی در برابر خواسته‌ها و فشارهای دشمن معروف بود، به نام حاج حمید طایفه‌نوروز که جایگزین رئیس قبلی ستاد آزادگان نیز شده بود توجه‌ام را جلب کرد، با اصرار فراوان دلیل آن پیش‌ان حالی را پرسیدم، در جواب توضیح داد که چند روز پیش در مراسمی قرار بود از برخی چهره‌های پیشکسوت ایناگرگر تجلیل شده و مدال دریافت کنند و خود وی نیز جزو همان افراد برگزیده بوده است، اما یکی از چهره‌های شناخته‌شده مشهور و مسئول کشور به صورت خصوصی و درگوشی از وی می‌خواهد تا برای گرفتن مدال بالای یسن نرود، اما مدال و عنوانش محفوظ خواهد بود. این چهره نظامی در پاسخ به چرایی این اقدام و درخواستش از این‌آزاده، معتقد بود چون اسارت اصالتاً در عالم تعالیم نظامی ارزش نمی‌باشد، پس تقدیر از یک اسیر می‌تواند تبعات منفی در ذهن نیروهای نظامی داشته باشد. این برادر آزاده در ادامه با چشمان گریان و دلی شکسته به من گفت: آقای دهن‌مکی! ده سال اسارت با همه سختی‌هایش مرا نشکست، اما جمله این برادر کمر مرا خرد کرد! این اتفاق مرا در سرعت بخشیدن به تدوین این فرهنگ‌نامه و بسط کار به شدت ترغیب کرد.

کتاب رهبری موتور محرکه‌ی تدوین فرهنگ‌نامه اسارت

چند سال پیش به دستور صدام حسین مجموعه کتبی با عنوان «شهداء بلاکفن» در خصوص اسرای بعثی که در ایران بوده‌اند نگاشته شده و به چند زبان زنده دنیا ترجمه شده است و مقام معظم رهبری با مشاهده این کتب

شرایط سیاسی-اجتماعی آن زمان (سال‌های ۱۳۷۴ به بعد) به گونه‌ای شد که مجبور شدم نشریه شلمچه را با همان نیت اولیه آرمان‌گرایی راه‌اندازی کنم. قلم نقادانه و تند و تیز نسبت به سیاست‌یون و ادارم کرد که از کار در دستگاه‌های دولتی و خدمت‌رسانی به ایناگران کناره‌گیری کنم تا برای مدیران آنها به جهت فعالیت‌های سیاسی‌ام حاشیه ایجاد نشود! به ناچار استعفا داده و کار مطبوعاتی را با شدت و حدت بیشتری دنبال کردم



اردوگاه ۱۰ رمادی، در ۲ مجلد [جلدهای ۵۷، ۵۶ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۱۱ تکریت «صلاح‌الدین»، در ۲ مجلد [جلدهای ۵۹، ۵۸ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۱۲ تکریت، در ۲ مجلد [جلدهای ۶۱، ۶۰ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۱۳ رمادی، در ۱ مجلد [جلد ۶۲ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۱۴ تکریت، در ۱ مجلد [جلد ۶۳ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۱۵ تکریت، در ۲ مجلد [جلدهای ۶۵، ۶۴ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۱۶ تکریت، در ۱ مجلد [جلد ۶۶ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۱۷ تکریت «مخربین»، در ۲ مجلد [جلدهای ۶۸، ۶۷ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۱۷ نهروان «مفقودین»، در ۱ مجلد [جلد ۶۹ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۱۸ (بعقوبه) در ۲ مجلد [جلدهای ۷۱، ۷۰ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۱۹ تکریت «افسران»، در ۲ مجلد [جلدهای ۷۳-۷۲ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۲۰ تکریت، در ۱ مجلد [جلد ۷۴ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
زندان‌ها در ۳ مجلد [جلدهای ۷۷، ۷۵ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]

مجموعه کتب موضوعی اسارت و آزادگان

این بخش شامل ده‌ها عنوان و موضوع اصلی و فرعی؛ ذیل عناوینی مانند فرماندهی و رهبری در اسارت، بهداشت، درمان و تغذیه، ورزش، هنر، کار و... است که در آینده‌ای نزدیک نگارش آنها در دستور کار قرار خواهد گرفت. برای نگارش و پژوهش این مجموعه فرهنگ‌نامه، چند هزار تن از آزادگان مورد مصاحبه حضوری، مکتوب و یا تلفنی قرار گرفته و اطلاعات آنها در سه بخش کلی؛ اطلاعات مرجع، اطلاعات اردوگاهی و اطلاعات و اسناد موضوعی دسته‌بندی شد.

بخش اول و دوم این مجموعه که تحقیق و نگارش آنها از سال ۱۳۷۲ آغاز و در سال ۱۳۹۲ به اتمام رسیده است، در فاز اول آماده انتشار شده است و امید است تا پنج سال آینده فاز دوم این مجموعه یعنی کتب موضوعی فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان به چاپ برسد.

برای تدوین این مجموعه هزاران گزارش صلیب سرخ ترجمه و تجزیه و تحلیل شده و هزاران مطلب مندرج در جراید و ۵۰۰ عنوان کتاب منتشر شده در زمینه اسارت مورد بررسی قرار گرفته و با اطلاعات به دست آمده از ۵۰۰ ساعت مصاحبه حضوری آزادگان تطبیق داده شده است.

معرفی اجمالی اردوگاه‌ها و زندان‌های اسرای ایران در عراق، در ۱ مجلد [جلد ۱۷ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۱ موصل «موصل بزرگ»، در ۴ مجلد [جلدهای ۲۱، ۱۸ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۲ الف موصل «موصل قدیم»، در ۳ مجلد [جلدهای ۲۴، ۲۲ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۲ ب موصل «خیبري‌ها»، در ۴ مجلد [جلدهای ۲۷، ۲۵ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۳ الف و ب موصل «موصل کوچک»، در ۲ مجلد [جلدهای ۲۹، ۲۸ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۳ ج موصل «شصت و هفتی‌ها»، در ۱ مجلد [جلد ۳۰ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۴ موصل «پاسداران»، در ۵ مجلد [جلدهای ۳۵، ۳۱ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۵ الف تکریت «افسران»، در ۲ مجلد [جلدهای ۳۷، ۳۶ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۵ ب تکریت «رهبران»، در ۲ مجلد [جلدهای ۳۹، ۳۸ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۵ ج تکریت «چهار دیواری»، در ۱ مجلد [جلد ۴۰ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۶ الف رمادی «رمادی قدیم»، در ۳ مجلد [جلدهای ۴۳، ۴۱ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۶ ب رمادی «رمادی قدیم»، در ۱ مجلد [جلد ۴۴ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۷ رمادی «اطفال»، در ۴ مجلد [جلدهای ۴۷، ۴۵ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۸ رمادی «عنبر»، در ۴ مجلد [جلدهای ۵۱، ۴۸ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۹ الف رمادی «بدري‌ها»، در ۱ مجلد [جلد ۵۲ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۹ ب رمادی «رمادی ۳»، در ۲ مجلد [جلدهای ۵۴، ۵۳ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]
اردوگاه ۹ د رمادی، در ۱ مجلد [جلد ۵۵ از فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان]

نمایی متفاوت از

یک فیلم، اسطوره‌هایی که
جمهوری اسلامی بر پایه آن
بنا شده را به هم می‌ریزد:
چه کسانی در جنگ با عراق
جنگیدند و چرا؟



آلبر شادی
کامیار دیوبار
افشین خدایی
محمد رضا شریقی آقا
علی اوسلواد
نیوشا ضیغمی
نگار فرزنده
ابو تکد امیرعلی

اخراجیها
EKHRAJIHA

نویسنده و کارگردان: مسعود ده نمکی

سربازان ایران

۱۴ سپتامبر ۲۰۰۸، لس آنجلس تایمز

داستان به نظر آشناست: یک گروه جوانان خودسر بد دهن برای هواخواهی از سربسته خود که ژاکتی چرمی بر تن دارد، داوطلب رفتن به جبهه می شوند. آن ها افرادی بی ادب، بداهه گو، طعنه زن، و تربیت نشده اند. آوازهای زشت می خوانند و خط قرمزهای مربوط به سیگار کشیدن و قمار را رد می کنند. اما در نهایت با اثبات خود در میدان جنگ تبدیل به قهرمان می شوند.

اما در جمهوری اسلامی ایران، این تصویر غیر مقدس از مردانی که در «دفاع مقدس» با عراق در دهه ۱۹۸۰ جنگیدند، به هیچ وجه مقبول نبوده است. فیلم سنت شکنانه سال ۲۰۰۷ مسعود ده نمکی، «اخراجی ها»، برای ایرانیانی که عادت کرده بودند از جنگی که کشور را تغییر داد به عنوان آرمانی نجیب یاد کنند که رزمندگان آن همگی مردانی مسلمان و مومن بودند عجیب می نمود.

ده نمکی می گوید: «این فیلم یک کلیشه را در هم شکست و روشن ساخت که جنگ دفاع مقدس به یک قشر خاص محدود نمی شود و همه درگیر آن بودند.»

با وجود تنش های بین تهران و واشنگتن بر سر برنامه هسته ای ایران، فیلم ده نمکی در دل خود حاوی هشدار برای آمریکاست: همان جوانان به ظاهری دین و مادی گرای ایران که غرب در نهایت برای تعدیل ایران روی آن ها حساب باز کرده است از کشور خود در برابر هر دشمنی دفاع خواهند کرد.

ده نمکی، که یک کهنه سرباز جنگ بود و سپس رهبر یک گروه شبه نظامی (بسیج) شد و سپس روزنامه نگاری و بعدها نیز به زعم خود به آلبور استون بدل گشت، می گوید که در نوشتن و ساختن این پرطرفدارترین فیلم ایرانی که دنباله دار نیز شد، تحت تاثیر عشق خود به فیلم های جنگی مانند «پلاتون» و «نجات سرباز رایان» بوده است.

این فیلم اسطوره های گفته شده درباره جنگ که جمهوری اسلامی بر آن ها استوار است را زیر سوال می برد: اسطوره هایی پیرامون این که چه کسانی از جامعه ایران در جنگ جنگیدند، از کدام اقشار جامعه بودند و به چه دلیل جنگیدند.

مجید، قهرمان داستان، زندگی خود را به خطر می اندازد تا با عبور از یک میدان مین عرصه را برای یک حمله آماده کند، تصاویری که در آن لحظه از ذهن او عبور می کند تصاویر ۷۲ حوری بهشتی نیستند، بلکه تصویری است که او عاشقش است، تصویر خاطرات او از دوره ای در زندان و پیرمردی عارف در تهران.

ده نمکی می گوید: «اگر کشور مورد حمله قرار بگیرد، همه برای دفاع از آن به جنگ می روند. همه آن ها ملت خود را دوست دارند.»

همان طور که موضوع ویتنام سیاست های داخلی و بین المللی آمریکا را برای یک دهه تحت تاثیر قرار داد، جنگ ایران و عراق که بیست سال پیش در بیست آگوست به پایان رسید، کماکان نقش مهمی در جامعه ایران، سیاست کشور، روابط خارجی و حتی فیلم سازی کشور بازی می کند. تنش بین ایران و عراق به دهه های قبل برمی گردد و حتی به قرن ها قبل، اگر بخواهیم کشمکش بین عثمانی و امپراتوری ایران را برای کنترل خاور میانه در نظر بگیریم.

در سپتامبر ۱۹۸۰، نیروهای صدام حسین از مرز ایران و عراق عبور کردند. علی رغم هشدارهای برخی از مشاوران خود، صدام متقاعد شده بود که

می تواند به سرعت این منطقه نفت خیز را به تصرف درآورد و روحانیون فدایی شیعه را که یک سال قبل یک جمهوری اسلامی را در ایران به ثبت رسانده بودند تضعیف کند.

در عوض، ایرانیان پشت سر رهبران جدید خود ایستادند و مبارزه کردند و در نهایت جنگ را به خاک عراق کشانده و حمایت مردمی از روحانیون حاکم را به اثبات رساندند.

با ترس از پیروزی ایران، آمریکا و کشورهای عربی حمایت آشکارا و پنهان خود از صدام حسین را آغاز کردند و زیاده روی های او را که شامل استفاده از سلاح های شیمیایی غیر قانونی بر سر سربازان و غیر نظامیان بود نادیده گرفتند. تلفات بیشتر شد. بر سر شهرها موشک ریخته شد. بیمارستان ها پر شد از مجروحان و قطع عضوها. مادران و همسران زیادی در سوگ از دست دادن عزیزان و فرزندان خود نشستند. بخش زیادی از گورستان ها به رزمندگان اختصاص داده شد.

مانند استون، ده نمکی خودش در جنگی که به تصویر می کشد، خدمت کرده است. در ۱۶ سالگی، در اواسط دهه ۱۹۸۰، او در مقابل خانواده خود ایستاد و به جبهه رفت. پس از چند ماه مجروح شد، ولی پس از بهبودی به بازگشت به جبهه اصرار ورزید.

او در نهایت به سمت فرماندهی بسیج در آمد که داوطلبانی با انگیزه های مذهبی و اندک مسلح بودند که با عبور از میدان های مین به حملاتی انتحاری در پایگاه های عراقی دست می زدند.

او می گوید شخصیت های فیلمش شبیه آن افرادی هستند که او فرماندهی آن ها را بر عهده داشت. آن ها آدم هایی بذله گو، سبک سر و گاه خشک و خشن بودند که برخی از آن ها خیلی ناگهانی و بدون فکر برای جنگ داوطلب شدند و بعدها در جبهه به ایمان و معنا دست یافتند. او با سربازان خود در تماس است.

او می گوید: «برخی از آن ها شهید شدند و برخی زندگی عادی خود را ادامه می دهند.»

زمانی که جنگ به پایان رسید، در نبردی که عمیقاً هر دو کشور را تغییر داد میلیون ها زندگی نابود شده بود.

در عراق، این جنگ شکاف بین دولت عرب سنی در بغداد و شیعیان مومن کشور و گروه های عراق را، که هر دو از نظر فرهنگی و مذهبی به ایران نزدیک بودند، بیشتر کرد و به گونه ای در بحران های داخلی که پس از برکناری صدام در سال ۲۰۰۳ عراق را در بر گرفت، موثر بود.

مانند استون، ده نمکی خودش در جنگی که به تصویر می کشد، خدمت کرده است. در ۱۶ سالگی، در اواسط دهه ۱۹۸۰، او در مقابل خانواده خود ایستاد و به جبهه رفت. پس از چند ماه مجروح شد، ولی پس از بهبودی به بازگشت به جبهه اصرار ورزید.

یکی مرد جنگی به از صد هزار

گفت وگو با یوسف علی میرشکاک درباره مسعود ده نمکی

رفاقتی که غرامت دارد

یک روز آقای ده نمکی زنگ زد و گفت می خواهم با شما کار کنم. من هم گفتم کار کردن با ما خیلی غرامت دارد. پاشو بیا همدیگر را ببینیم و آمد. گفتم تو می خواهی با ما کار کنی؟ چه ها هیچی، از فردا راست ها هم پدر صاحب را در خواهند آورد! نه چپ از من خوشش می آید و نه راست. من هم متقابلاً از هیچ کدام خوشم نمی آید. از فردا است که صد هزار رقم پرونده بالا می آورند. می توانی جان زنی؟ ما با هر کس رفاقت کنیم این را به او می گوییم. رفاقت یا تقویمی است یا تاریخی. باید تا آخر خط پای آن بمانی. گفت تا آخر خط هستم؛ عهد و پیمان و یا علی مدد...

شروع کردیم به مطلب نوشتن برای ایشان و برو بچه های بسیج مخاطبان اصلی ماجرا بودند. ولی آن جماعت شروع کردند به داد و هوار کردن و پرونده بالا آوردن و عرض حال دادن و حاج مسعود هم مقاومت کرد. یعنی دلبرانۀ پای ماجرا ماند.

من با خیلی از کارهایی که ایشان می کرد موافق نبودم ولی کاری هم به کار این نداشتیم که جهت یک نشریه کجا است. اصولاً هر جا که بخواهم کار کنم به آن چه که خودم می نویسم می اندیشم. به این که چه نشریه ای است توجهی نمی کنم. چون من فکر می کنم در دراز مدت هر کسی مسئول مطلبی است که می نویسد. آن چه مایه ارزیابی کارنامه هر کسی است مطلبی است که امضا و اسم طرف باشد. البته ما در این مملکت به شیوه عهد دقایقوس بررسی می کنیم. یعنی به خاطر روشنفکرزدگی جامعه یک خط کشیده اند و تو را به نفس خود نمی شناسند. تو را به گروه، حزب، جریان و جناح نسبت می دهند. این مشکلی است که در جامعه ما وجود دارد و یکی از علائم عقب ماندگی یک جامعه این است که فرهنگ نسبت به سیاست ارزیابی بشود. یعنی معیار ارزیابی نیک و بد یک مطلب، خطا و صواب بودن و درست و غلط بودن آن این باشد که چه نشریه ای است یا مال چه ارگانی است یا مال چه حزب و جناح و گروهی است. حال این که سالها است که این ماجرا در غرب حل شده و امضای طرف را کار دارند و خود مطلب را.

آدم یک دنده و متهور

به هر حال کار کردن با آقای ده نمکی برای یک دوره ای جالب بود. آن وقت هایی که ایشان پرتیراژترین نشریه کشور را در می آورد. جالب است که تیراژ هفته نامه ایشان از روزنامه ها بیشتر بود. با این که غلط مطبعی بسیار داشت، مشتری هم بسیار داشت. گرچه من یادم هست که از همان وقت ها می گفتم یکی از نشانه های نشریات مسلمانان غلط مطبعی است. این را بعداً به آقای جلیلی هم می گفتم. اصلاً یک لطیفه و جوک شده بود. می گفتم بسامد غلط در یک نشریه میزان نسبتش را با انقلاب و اسلام معلوم می کند. هر اندازه غلط مطبعی بیشتر باشد نشان می دهد که طرف رادیکالتر است. فوندامانتالیستر است.

تجربه انتشار نشریه برای آقای ده نمکی تجربه خوبی بود. باعث شد که جامعه اش را بیشتر بشناسد. مردمش را بهتر بشناسد چون آدم یک دنده و متهوری بود. گاهی اوقات تهور مذموم است. در قدیم کلاً تهور را مذموم به شمار می آوردند. می گفتند [تهور] شجاعت به افراط است اما در این روزگار اگر کسی متهور نباشد به توفیق نمی رسد.

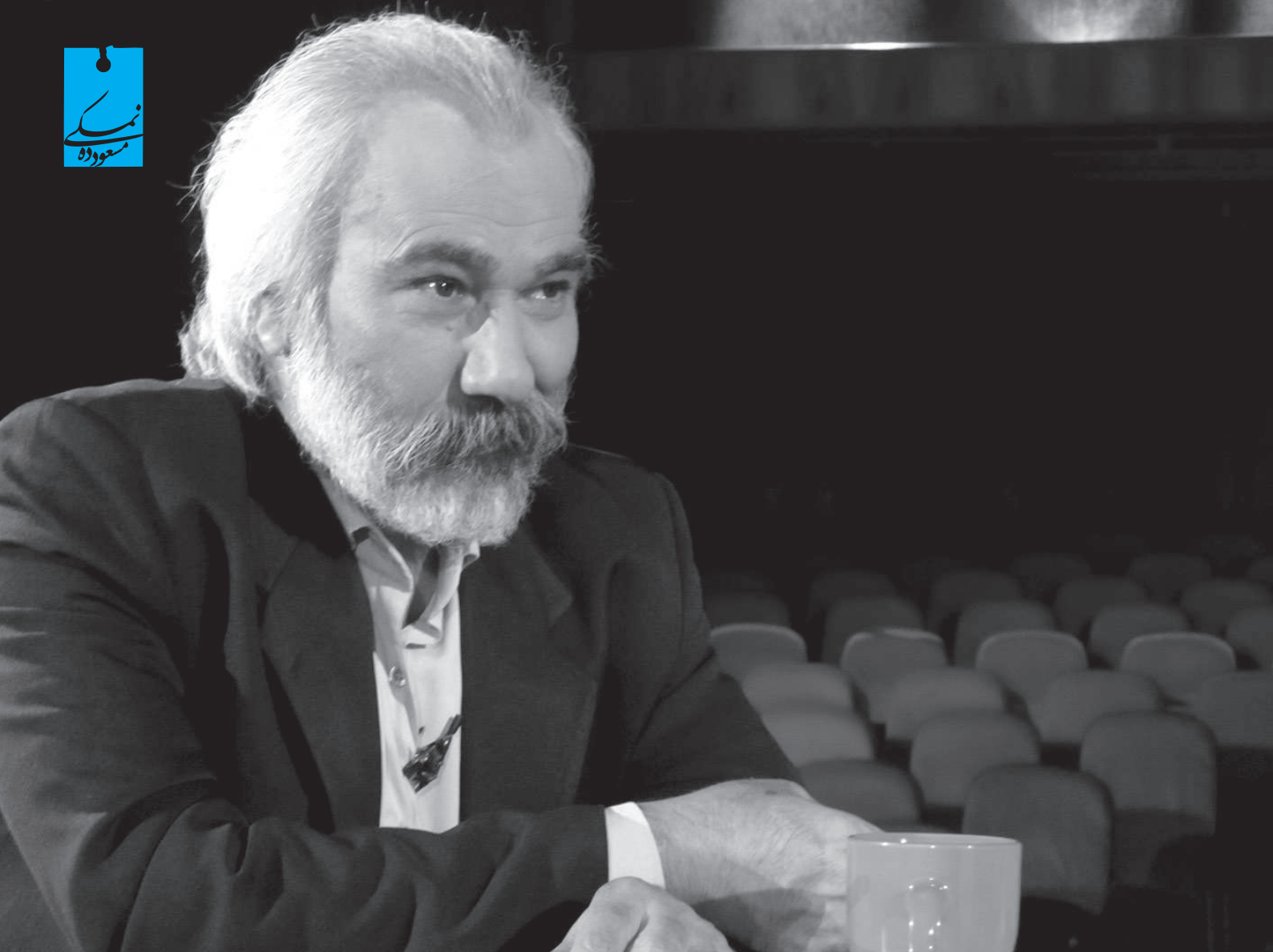
به هر حال همین تهور باعث شد که ایشان مخاطب بسیار داشته باشد. مسافرتها زیاد برود. به شهرستانهای مختلف برود. علاوه بر دو رگه بودن و خاستگاه پایین شهری و فرودست داشتن - که از لایه های اعماق بر آمده - این مسافرت ها باعث شد که از جامعه اش شناخت دقیق تر و عمیقتری پیدا کند. عدالت طلب هم بود. البته الآن نمی دانم چه نسبتی می تواند با عدالت داشته باشد ولی آن وقت ها پایه اصلی آرمان این بشر عدالت طلبی بود. این سودا دنبال شد ولی در نشریات به نتیجه ای نرسید. هر چند مایه تقویت پدیده ای شد که امروز عنوان عمار پیدا کرده؛ یعنی بسیجی. چون عمار اسم محترمانه ای برای نیروهای بسیج و بسیجی ها است. من نمی توانم عنوان دیگری یعنی زیرساخت دیگری برای عمار و جماعت عمار یون سراغ بگیرم.

فصل دور و دراز دوستی با مسعود خان

به هر حال مسعود روی آرمان هایش و عشق و علاقه ای که به جبهه و بازماندگان جبهه و یاران شهید و این حرفها داشت، التزامی که ایشان به جنگ و خاطرات جنگ و امام و انقلاب و شهدا داشت، با خودش بازی هایی در می آورد که خیلی حیرت انگیز بود. تابستانها از کولر استفاده نکردن، گرسنگی کشیدن، زمستان از بخاری استفاده نکردن، محل کار را به صورت سنگر در آوردن، ایشان از این خل بازیها زیاد داشت! یک زمانی خیلی هایمان داشتیم ولی ایشان سعی کرده بود این فضا را نگه دارد و از این فضا بیرون نیاید. ما هم البته مدام سعی می کردیم که او را از این فضا بیرون بکشیم! خاطره و این ماجراها زیاد است. اگر یک روزی من حوصله داشتم خاطراتم را از روزگار کودکی تا الآن بنویسم، مسلماً یک فصل درازی را به دوستی با حاج مسعود خان ده نمکی و فضایی که مدت های مدید با همدیگر بودیم [اختصاص می دهیم] و با دیگر دوستان و خرده ریزها و آن هایی که از سر ناگزیری در پناه ایشان آمده بودند و آنها یی که به سوداهای دیگری آمده بودند.

برای خودش کار نمی کند

ما جامعه صنعتی نیستیم. کشاورزی ما هم از دست رفته؛ چشم همه مردم به دولت است. این جامعه ای که در آن کار نیست چون صنعت ندارد. کل این جامعه مثلاً اگر بگوییم پنجاه میلیون چشم چهل میلیون آدم به دست دولت بود و توقع داشتند دولت انقلاب و دولت جمهوری اسلامی برای آنها کاری کند. حالا ده نمکی به عنوان یک عدالت طلب مدافع ارزش های انقلاب،



این حرفها- اینها همه مشت به نمد زدن بود. به نمایندگی از مردم، به نمایندگی از آدم‌های گشسته و تشنه‌ای که هشت سال جنگ کردند و بعد هم شرایطی که نه کاری هست و نه امکاناتی هست و مدام باید نگران نان‌شان باشند.

نمی‌دانم چند سال طول کشید. ده سال، بیست‌وپنج سال، بزرگترین حنجره عدالت‌طلبان این جامعه بود. مسلماً بعدها دیگران در مورد این دوره کار این بشر و نشریاتش پژوهش خواهند کرد و مطلب خواهند نوشت. درست است که شلخته بوده؛ فرم خوشگل نداشته و جذاب نبوده چون گرافیک آن هم خودش بود. حرف‌چینش هم خودش بود. همه‌اش خودش بود. خیلی‌ها به من اعتراض می‌کردند که تو چه طوری [با او] کار می‌کنی؟! البته من یاد گرفته بودم که با مسلمین کار کردن مستلزم این است که خودت ویراستار مطلب خودت باشی. مطلبم را خودم ویراستاری می‌کردم. از همان یکی دو شماره اول که دیدیم خیلی بغداد ویراستاری خراب است، گفتم مطلبم را خودم ویراستاری می‌کنم.

پدیده‌ای به نام مسعود ده‌نمکی

آن دوره که ایشان [با نشریه] حنجره این مردم بود تمام شد و با یک هشیاری ویژه‌ای فهمید که دیگر در ژورنالیزم هیچ تأثیری نمی‌شود جستجو کرد. دیگر نمی‌شود با ژورنالیزم عدالت‌طلب بود. راهی را که ده‌نمکی طی کرده عین عبور از میدان مین بوده؛ یعنی یک تنه در عالم فرهنگ به میدان مین رفته و سینه خیز جلو آمده تا شده خودش؛ پدیده‌ای به نام مسعود ده‌نمکی! ای کاش ما از این پدیده‌ها بسیار می‌داشتیم اما جامعه ما یک جامعه فرو بسته است و همه نمی‌توانند به اندازه مسعود ده‌نمکی متهور باشند که نشریه را کنار بگذارند. دوربین بردارند و در سینما بیفتند. روزی هم که ایشان

تا آن جایی که امکان داشت صدایش را در این جامعه وسعت داد و صدای او در جامعه پژواک پیدا کرد. صدایش یعنی نشریه‌اش و مجموعه همکارانش. گاهی هم کارهایی می‌کرد که ما بر نمی‌تافتیم. مثلاً عکس فلان خانم را زدن در حالی که زبانش از دهانش بیرون آمده و از این اداها اما او گیسه را می‌شناخت. ما موافق نبودیم. اما او می‌دانست این عکس بیشتر از خیلی مقالات در جامعه تأثیر می‌کند. معرفتی که او از مخاطبش داشت، من هیچ وقت نداشتم. به یک معنا من برای خودم می‌نویسم. مسعود ده‌نمکی این جور نیست. برای خودش نمی‌نویسد. برای خودش کار نمی‌کند. برای مخاطبش کار می‌کند. به همین خاطریکی از کسانی که بدون وابستگی به کله‌کنده‌های اقتصادی و سیاسی این جامعه توانست راه خودش را باز کند و نبض جامعه‌اش در دستش باشد مسعود ده‌نمکی است.

رادیکالی که سفیه نیست

[بعدها] مسعود یک نشریه رنگی در آورد؛ یکی دو شماره. چون فهمید جامعه متحول شده - یا به تعبیر من جامعه فرانسوی شده و دیگر آن مخاطب وجود ندارد- پس نشریه در آوردن با آن آرمان‌ها و آن اعتقادات در این مملکت کار او نیست. حال آن که ما در عالم سیاست سی و پنج سال است کلی اهل سیاست داریم که یک هزارم مسعود ده‌نمکی شعور ندارند و نمی‌فهمند. با دو شماره فهمید که جامعه دیگر آن جامعه نیست و مخاطب هم آن مخاطب نیست و رها کرد. حال این که خیلی‌ها هستند بعد از سه سال تعطیلی نشریه‌شان دوباره یک نشریه در می‌آورند از نشریه قبلی‌شان بدتر و سعی می‌کنند ادامه دهند.

مسعود ده‌نمکی رادیکالیست است اما سفیه نیست. احمق نیست. بی‌شعور نیست و جامعه‌اش را می‌شناسد. آن نشریات، - صبح و دوکوهه و شلمچه و

اینهایی که روی ترک

موتورش می‌نشستند،

می‌گفتند مواظب باش!

ده‌نمکی آن طرف است!

حالا نمی‌دانستند که

ترک ده‌نمکی سوار

هستند. آخر لو داده و

گفته می‌خواهی ده‌نمکی

را ببینی؟ ده‌نمکی من

هستم! بنده خدا نزدیک

بوده سخته کند!

دیگر سعی کردند رزمندگان اسلام را موجودات معصوم و مقدس جلوه دهند. ما از همان وقت ها مخالف بودیم ولی صدای ما به جایی نمی رسید که آقا هیچ کدام این ها این جوری نبودند که شما می گوید! خیلی هایشان رفقای ما بودند. از ما هم بدتر بودند. من اینجا درباره شهدای شوش دانیال کتاب دارم. آدمی را که قاچاقچی و خلافکار بوده یک جوری نشان داده اند که کار او همیشه قرائت قرآن و دعا و این چیزها بوده؛ حیرت انگیز است! مایه خنده هم هست. چون مردم می دانند که این نبوده؛ آدمی که یک بار پیش را در مسجد نگذاشته و اصلاً نمی گذاشت و رفیق ما بود، بین [نوشته اند] جلسه قرائت قرآن داشته! آقا قرائت قرآن را داشتیم ولی این نمی آمد [چون] خوشش نمی آمد! اصلاً در این عوالم نبود ولی شجاعتی داشت که حیرت انگیز بود. البته من بعد از انقلاب تهران بودم که گفتند فلانی یک تنه با اسلحه خودش و گلوله های خودش با عراق جنگ چریکی می کند. البته آدم نماز شب خوان هم قاطی این ها داشتیم.

چون مسعود فضا و جبهه را می شناخت، روی این سوژه انگشت گذاشته بود که درباره نیروهای به ظاهر نگاتیو جنگ فیلم بسازد. خودش هم با این عوالم بیگانه نبود. یعنی از این هایی نبود که از لای پر قو به جبهه رفته باشد و نداند با چه پدیده های مواجه است. هر کجا که ازدحام نفوس و اجتماع انسانها باشد - حالا چه خانمها و چه آقایان - از این اتفاقات [اخراجی ها] می افتد. من همین الان دارم به دهنمکی یک سوژه پیشنهاد می دهم که البته نمی تواند بسازد. ای کاش ایشان می توانست اخراجی های خواهران را بسازد. چه غوغایی می شد!

سناریو را نوشتیم. گفت طنز و کمدی این کم است. گفتیم از من بیشتر از این بر نمی آید. برد خودش و بقیه دوستان کاری با آن کردند که به قول عبید زاکانی نه اذان ما معلوم بود و نه اذان همسایه. هیچ معلوم نبود که این را چه کارش کردند و اولین بار بود در تاریخ سینمای ایران که کسی می توانست مخالف و موافق را به سینما بکشاند و آن حادثه عظیم استقبال از اخراجی ها پیش آمد. ایشان هم ادامه داد تا اخراجی های مربوط به انتخابات. حالا جالب است که ایشان مدام این دوستان [هنرپیشه] را با خودش همراه می آورد و در حقیقت سریال ساخت.



نشریه در می آورد، کار به همین مقدار دشوار بود. با بی کلتی و با همین تهور نشریه در آورد. خیلی ها فکر می کردند که آقا نمی شود! اصلاً چطور می شود؟! نشریه این را می خواهد و این را می خواهد و این را می خواهد. [ده نمکی] به هیچ کدام از لوازم و مقدمات کارش هیچ وقت توجهی نداشته؛ چه در آن کار و چه در این کار. برای همین است که شما تا گفتید دارد رسوایی دو را می سازد، من وحشت کردم. چه جوری می شود یک سناریویی که حالا یک بار در گرفته و فیلم در آمده قرار است چه کار کند؟ چه جوری ممکن است رسوایی دو جواب بدهد؟! نمی دانم!

درباره این پدیده خیلی می شود حرف زد. البته ما پدیده های دیگری هم داریم. کلاً بعد از انقلاب همه آنهایی که یک کاری از پیش بردند. حالا نه با این ویژگی ها اما همه آنها استثنا هستند. متأسفانه آقایان هیچ وقت به این فکر نیفتادند که می شود از این موفقیت ها یک قاعده ساخت.

هنگامی که اولین فیلم وسترن در آمریکا ساخته شد، آمریکایی ها فهمیدند که این می تواند یک ژانر باشد. یک قاعده باشد. پرورش بدیم و بسازند که الان سنت است. بالاخره در سینمای هالیوود باید سالی یکی دو فیلم وسترن ساخته شود. فیلم موزیکال باید ساخته شود. کمدی باید ساخته شود. ملودرام باید ساخته شود. اما نمی دانم. صلاح مملکت خویش خسروان دانند ولی یادمان نرود که اول خسروان خُسر است و ان انسان لفی خُسر! حالا چه این خُسر در وان باشد و چه بیرون از وان! این خُسران گریبانگیر خیلی ها خواهد شد اما نه گریبانگیر دهنمکی. متأسفانه به خاطری قاعده بودن جامعه ما در همه زمینه ها از اقتصاد تا فرهنگ فقط آدمهای متهور می توانند موفق شوند نه لزوماً اهل استعداد.

مایکل مور ایران

مدتی بود دیگر نشریه ای در نمی آمد تا این که یک روز حاج مسعود آمد و گفت می خواهم فیلم بسازم! گفتیم خوب است. گفت سوژه فقر و فحشا! گفتیم خوب است. من هم ندیده بودم که چه کار کرده؛ حاج مسعود آمد و گفت می خواهم تو آن مقاله دوزخ پایتخت را در این فیلم بخوانی. گفتیم باشد و خواندیم. خواندیم و ایشان هم فیلم هایی که از این طرف و آن طرف - با آن ذوق ویژه ای که دارد - گرفته بود، [تدوین کرد و کار] در گرفت. فیلم این طرف و آن طرف رفت و غربی ها هم به او لقب مایکل مور ایران داده بودند. البته او هم حواسش جمع بود که سرش از این کلاه ها نرود. چون جماعت غربی در شهید کردن استعداد های جهان سوم استعداد ویژه ای دارند. یعنی طرف تا گل کرد، فوراً کاری می کنند که آن طرف گل بدهد و هر کس هم آن طرف گل بدهد عمرش خیلی کوتاه خواهد بود. بسیاری از شعرا، نویسندگان، فیلمسازان و اهل هنر و استعداد ما را به آن طرف کشانده اند. این فیلم که در گرفت، آمد و گفت می خواهم کدام استقلال، کدام پیروزی را بسازم. خوب بود. سوژه هم خوب بود. من به او گفتیم این دیگر یک فیلم بردار حرفه ای می خواهد. دیگر نمی خواهد خودت فیلم بگیری.

جالب است. با این که دومی فیلم بردار حرفه ای داشت و اصلاً کادریک کادر فنی و حرفه ای بود، توفیق اولی را به دست نیاورد! مردمی بودن در عصر هنرهای دیداری تصرف بیشتری دارد. تا کار به بحث سینمای جدی و این حرف ها رسید. پیشنهاد من به ایشان این بود که سعی کن درباره سینما هر چه کتاب دستت می آید بخوانی. با این که به کارت نخواهد آمد ولی باید بدانی. جزء لوازم این بازی این است که آدم قلمبه پرانی کند. حرف های گنده گنده بزند. اسم اکابر را بیاورد. اسم منتقدان بزرگ را به زبان بیاورد و تا می توانی فیلم ببینی. جالب است که این بشر این همه فیلم دید و از حال و هوای خودش بیرون نیامد. این هم جزو عجایب است. این هم یک ویژگی حیرت انگیزی است. اوایل انقلاب آدمهایی داشتیم که تازه داخل سینما افتاده بودند و فیلم هم ساخته بودند؛ بعد که شروع کردند به فیلم دیدن دگردیسی پیدا کردند. حاج مسعود دگردیسی پیدا نکرد.

ای کاش می توانست اخراجی های خواهران را بسازد

قرار شد ما یک سناریویی بر اساس سوژه ای که خود ایشان داده بود بنویسیم. این سوژه را خود من هم سراغ داشتیم. این که بعدها یعنی بعد از اتمام جنگ یا حتی در حالی که هنوز جنگ ادامه داشت، جماعت بنیاد شهید و ارگان های

بعد از این که فیلمش
پرفروشترین فیلم
تاریخ سینمای ایران
شد، متأسفانه خیلی
از بچه های مسلمان
یا من می گویم
مسلمان، مثل
متشاعر، متظاهر،
عوض این که او را
کمک کنند سعی
کردند او را به زمین
بزنند

بی‌کلگی واقعاً نعمت
خیلی حیرت‌انگیزی
است. اگر جنگ
دامه پیدا می‌کرد،
ده‌نمکی الان یکی
از فرماندهان عالی
جنگ بود و مسلماً
لان در قاره افریقا و
یا خاور دوری و یک
جای دوری مشغول
درگیری بود! او همان
انرژی را به عالم
سینما آورد

فکر می‌کردم به بن بست می‌رسد

به نظر می‌آمد که دیگر کار به بن بست کشیده و ایشان نخواهد توانست بیرون از این ژانر موفقیتی داشته باشد تا این که رسوایی را ساخت. خوشبختانه رسوایی هم کار موفقی از آب درآمد. سینمای ایشان سینمای مردمی است. چیزی که من همیشه به او می‌گفتم سینما یعنی استقبال مردم. سینما یعنی گیشه. سینما یعنی مردم قبولت کنند. مردم شما را قبول می‌کنند، حافظ را هم قبول می‌کنند. تو خودت را نگاه کن و توانایی‌ات را؛ تو نمی‌توانی ادای دیگری را در بیاوری. نمی‌توانی جز خودت باشی؛ به استقبال مردم بسنده کن. کار به این نداشت به باش که روشنفکر چه می‌گوید. - البته بعد از ما در عالم فرهنگ و ادبیات - در عالم سینما در حق هیچ کس این همه حق‌کشی نکردند و چوب لای چرخش نکردند. در عالم سینما در حق هیچ کس به اندازه ایشان ستم نشده است. خیلی سعی کردند چوب لای چرخش بگذارند و فلجش کنند و از کارایی بیندازندش اما نتوانستند. چرا؟ برای این که مسعود موجودی است به شدت متهور! من می‌خواهم این را بگویم که این بشر هر چه دارد از تهورش دارد. از این بی‌کلگی‌اش دارد که وقتی اراده می‌کند کاری را از پیش ببرد، دیوانه‌وار به سمت آن کار پیش می‌رود و پیش می‌برد بر خلاف من! مثلاً ما یک جایی کار می‌کردیم، دوسه نفر سوسه آمدند. من اصلاً هیچ چیز نگفتم و رها کردم و به خانه آمدم! ولی مسعود ده‌نمکی دو نفر سوسه بیایند، سه نفر بیایند، صد نفر بیایند، هزار نفر بیایند، به هیچ وجه ول کن ماجرا نیست بلکه تیزتر و برنده‌تر می‌شود. من اصلاً از این طبایع ندارم. تا کار پیش می‌رود، پیش می‌رود. به محض این که یک عده‌ای شروع کردند کج و کوله کردنش و از این ور کردن و چنین کن و چنان کن، من رها می‌کنم و خدا حافظ شما. همه کارهایم هم همین جور بوده ولی ده‌نمکی درست نقطه مقابل من است. اگر اراده کرد کاری را انجام دهد، غلط یا درست حتماً آن کار را انجام می‌دهد. نشریه در آوردنش یک نمونه کار است. فیلم ساختن او یک نمونه کار دیگر. البته ای کاش سریال نمی‌ساخت. یعنی ای کاش به سمت رسانه دست و پاگیر تلویزیون نمی‌رفت. رسانه فراگیر و رسانه دیداری سینمای ما به اندازه خودش محدودیت دارد. محدودیت‌ها در تلویزیون

صد برابر می‌شود و ایشان دیگر امکان مانور ندارد. حاجی این نباشد و آن نباشد. در تلویزیون به ضررش تمام می‌شود. یعنی سریال سازی برای ایشان آمد ندارد. البته می‌تواند گاهی همچنان سریال بسازد ولی توفیق ایشان در سینمای مردمی است. سینمایی که سروکارش با فرد منتشر است و از آن به شدت استقبال می‌کنند. چون مردم را می‌شناسد و می‌داند دلخواه مردم چه است.

پرفروشترین فیلم تاریخ سینمای ایران

ده‌نمکی علیرغم این که همواره ظاهراً یک موضع ثابت دارد، باطناً گوش‌هایی دارد که این گوش‌ها همه حرف‌ها را می‌شنوند و تحلیل می‌کنند. یاد می‌گیرد و پیش می‌رود. این یکی از ویژگی‌های به شدت قابل ستایش مسعود ده‌نمکی است. شاید هیچ کس دیگری جرأت نمی‌کرد سراسیمه و ناگهانی وارد سینما شود بدون هیچ مقدمه‌ای. بعد از این که فیلمش پرفروشترین فیلم تاریخ سینمای ایران شد، متأسفانه خیلی از بچه‌های مسلمان یا من می‌گویم متسلمان، مثل متشاعر، متظاهر، عوض این که او را کمک کنند سعی کردند او را به زمین بزنند. دوستان متسلمان هنگامی پذیرفتند ایشان سینماگر است که فکر می‌کنم سومی و چهارمی را هم ساخته بود و دیگر نمی‌شد با او مخالفت کرد. حالا این که ما در همین سینمای بعد از انقلاب آدم‌هایی سراغ داریم که به زور و هزینه بیت‌المال چندین فیلم ساخته‌اند و هیچ وقت موفق نشده‌اند. از رو هم نرفتند که آقا تو استعداد نداری! تو مخاطبت را نمی‌شناسی! تو نمی‌دانی برای چه کسی می‌خواهی فیلم بسازی. می‌خواهند فیلمی بسازند که مثلاً فلانی خوشش بیاید. بهمان حاج آقا خوشش بیاید. فلان جناح خوشش بیاید. این سینما نیست. مخاطب اصلی سینما فرد منتشر است. توده‌ها، لایه‌های اعماق، مردم بدون هیچ عنوانی.

جماعت چپ اخراجیه‌ای سه را رسماً تحریم کردند که کسی نرود ببیند. باز نتوانستند از توفیق این فیلم کم کنند. چون رسماً وارد سیاست شده بود و همه را هجو کرده بود و نشان داده بود که قضیه از چه قرار است. من به یاد می‌آورم که سر همان اخراجی‌های اول گفت به من می‌گویند با شریفی نیا کار نکن! گفتم کی به تو می‌گوید؟ شریفی نیا برای نشان دادن نقش منفی ای که تو در نظرداری بهترین گزینه است. چون شریفی نیا این طبقه را می‌شناسد و هیچ کس بهتر از او نمی‌تواند این طبقه را نشان دهد. یعنی قشوریا کار جامعه ما را هیچ کسی بهتر از او نمی‌تواند نشان دهد. چه کار به این داری که درباره شریفی نیا یا درباره هر کس دیگری این را می‌گویند یا آن را می‌گویند. تو کار خودت را بکن. سینما جایگاه قضاوت اخلاقی درباره هنرپیشه، بازیگردان، فیلمبردار و نورپرداز و این حرف‌ها نیست.

نیروهای ضدانقلاب روی ترک ده‌نمکی

مردم او را می‌شناسند برای این که با جامعه درگیر است. با مردم مخلوط است. ده‌نمکی در کوچه و خیابان بزرگ شده؛ در نوجوانی به جبهه رفته؛ ما خیلی‌ها را داریم که ادعای رزمندگی بودن می‌کنند یا عکس چفیه‌ای دارند یا حتی لباس خاکی نشان است اما در جبهه نبودند. تجربه خود ده‌نمکی از من بیشتر است. با این که او فرمانده دسته بوده و من ناسلامتی فرمانده گردان بودم. اما من به عنوان آقای شاعر و نویسنده و نقاش و مسئول تبلیغات و انتشارات و از این هارت و پورته‌ها رفتم سخنرانی کنم و گردان را بازسازی کنم. برو بچه‌های سپاه شوش دانیال [گفتند] که آقا معاون گروهان [بشو]. فردایش فرمانده گروهان، پس فردایش فرمانده گردان! حال این که ده‌نمکی از بسیجی عادی شروع کرده. یعنی قاطی بر و بچه‌ها بوده؛

امام می‌گفت جنگ نعمت بزرگی است. از این بابت‌ها واقعاً نعمت بزرگی است. قومیت‌های مختلف آنجا بودند. شناختی که یک بچه نظام‌آباد از جبهه و نیروهای مختلف و مختلط یعنی ترک و لر و فارس و عرب و بلوچ و ترکمن و همه رقم آدم قرو قاطی [پیدا می‌کند]، همه اینها در ده‌نمکی رسوب کرده و بین ده‌نمکی و دیگران فاصله انداخته؛



قوه بویایی بعضی از
موجودات خیلی قوی
است. بعضی‌ها یک
حسی دارند. یک
فراست ویژه‌ای دارند و
پیدا می‌کنند که خلاء
کار کجا است و عجلان
این خلاء را می‌شود با
چه چیزی پر کرد

می‌گویند و فکر می‌کنند ما هستیم دیگر! یک کتاب چاپ می‌کنند و فکر می‌کنند که مثلاً که خبری شده؛ کسی که این سادگی و بسیط بودن راز دست نمی‌دهد در کارش موفق می‌شود.

دهنمکی این را فهمیده که همه دگرگونی‌هایی که یک انسان می‌تواند در طی زندگی‌اش پیدا کند، اینها همه جزو عوارض وجود او هستند نه جزو ذاتش و نه جوهر وجودش؛ جوهر وجودش همانی است که هست. امیدواریم که فیلم پنجمش را هم ببینیم. نمی‌دانم الان فیلمی ساخته یا نساخته است. هر بار که او یک فیلمی هوا کند ما باید نگران باشیم که در می‌گیرد یا در نمی‌گیرد. امیدواریم در بگیرد. صبر می‌کنیم تا معلوم شود.

بی‌کلیکی واقعاً نعمت خیلی حیرت‌انگیزی است

آدمهای موفق دشمن دارند. آدمهای متمایز دشمن دارند. آدمهایی که اندازه‌شان از تخت خواب بیشتر است دشمن دارند. فروبستگی جامعه ما اقتضا می‌کند که همه هم‌قد و هم‌اندازه و هم‌قواره باشند. حالا اگر کسی در این اندازه جا نگرفت باید چه کارش کرد؟! یا باید هلش بدهی که اگر مثل ما باشد می‌گوید آقا هل نده ما رفیقیم؛ رها می‌کند! اگر مثل دهنمکی باشد این قدر فشار می‌آورد تا قاعده را می‌شکند. کافی بود یک جو ترس در وجود دهنمکی بود در همان اخراجی‌های اول کار را اکران نشده تمام می‌کرد. بی‌کلیکی واقعاً نعمت خیلی حیرت‌انگیزی است. اگر جنگ ادامه پیدا می‌کرد، دهنمکی الان یکی از فرماندهان عالی جنگ بود و مسلماً الان در قاره آفریقایی و یا خاوردوری و یک جای دوری مشغول درگیری بود! او همان انرژی را به عالم سینما آورده است.

سناریویی را که سناریوی سوخته است می‌خواهد چه کارش کند؟! یک بار این سناریو را فیلم کردی دیگر بار دوم می‌خواهی چه کارش کنی؟! اسلحه‌اش چه جوری پرمی‌شود؟ نمی‌دانم؛ ولی او هر بار یک تفنگ خالی برمی‌دارد. چه طوری پرمی‌شود؟ حالا یا جادو است یا جنبل است یا توفیق الهی است. اما به اعتقاد بنده همان دلیری بیش از اندازه این بشر است که سراسیمه به سمت مقصد می‌رود. حالا یا موفقیتی هست یا نیست؛ او از شکست نمی‌ترسد! بر خلاف ما که از شکست می‌ترسیم.

در پوست دهنمکی رفتن دشوار است

بچه حزب‌اللهی‌ها تازه بعد از سی و پنج سال یاد گرفته‌اند «نفی» کنند نه «نقد»! نقد یعنی ارزیابی؛ نقد یعنی به محک زدن. وقتی کسی محک ندارد چه جوری نقد می‌کند؟! چه چیزی را نقد می‌کند؟! چنان‌که روند دیگران را نقد کنند؟! این که آدم، جاهل محله خودش باشد خیلی هنری نیست. دوستان ما باید توانایی این را داشته باشند که از نقد سینما، -سینمای هالیوود، سینمای داخل و سینمای اروپا و هر کجا-، برآیند و بعد بیایند به جان دهنمکی بیفتند! چون به حال دهنمکی فرقی نمی‌کند که نقد بکنند یا نکنند؛ به او فحش بدهند یا ندهند؛ این قدر این بشر کتک‌زده و کتک‌خورده که عین خیالش نیست. اینها کلوخ پرت کردن است. دهنمکی هم مسلماً به این کارها اعتنایی نخواهد کرد. اصلاً نمی‌تواند اعتنا داشته باشد. عالم او عالم اعتنای به این چیزها نیست. شاید برنجد ولی کارش را پیش می‌برد.

مخاطبان دهنمکی هنوز همان‌ها هستند؛ لایه‌های اعماق جامعه، البته توانسته با سینما یک عده‌ای را حتی از طبقه متوسط به بالا با سینمای خودش همراه کند و مخاطب خودش قرار دهد. آقای دهنمکی موفق‌ترین چهره هنردیداری پس از انقلاب است. برای این که مردم را به سمت سینما کشاند و با سینما آشتی داد. دیگران هم اگر هنر داشته باشند می‌توانند استفاده کنند ولی نه این که بروند اسم فیلم ایشان را تقلید کنند و سعی کنند همان لباس‌ها را تن آدم‌ها کنند. در پوست دهنمکی رفتن دشوار است. آنهایی هم که ادایش را در می‌آورند به جایی نخواهند رسید. هر کسی باید خودش باشد. دهنمکی هر چه که هست، اگر منفی و اگر مثبت، اگر بد و اگر خوب، هر چه هست، یکی از اورجینالترین آدمهایی است که من دیدم. اصلاً نزدیک نیست. متأسفانه خیلی از اهل سیاست ما، خیلی از اهل فرهنگ ما نزدیک هستند و خیلی سریع خودشان را لوی می‌دهند. من دیگر حرفی ندارم. به خدا می‌سپارم و برای آقای دهنمکی آرزو می‌کنم که موفقیتش خیلی بیشتر از این باشد که تا الان بوده؛ هر چند تا همین جایش هم حماسه‌ای است.

در یکی از این درگیری‌های خیابانی دهنمکی یک کلاه گانگستری، -از اینهایی که فقط یک ذره چشم‌ها معلوم است-، روی سرش بوده و سوار موتور، نیروهای ضد انقلاب را می‌برده و می‌آورده! این‌هایی که روی ترک موتور می‌نشستند، می‌گفتند مواظب باش! دهنمکی آن طرف است! حالا نمی‌دانستند که ترک دهنمکی سوار هستند. آخر لود داده و گفته می‌خواهی دهنمکی را ببینی؟ دهنمکی من هستم! بنده خدا نزدیک بوده سگته کند! هیچ بی‌کله‌ای چنین کاری نمی‌کند. این می‌خواهد ببیند حریفانش کی هستند [که] می‌رود وسط این‌ها و جابه‌جایشان می‌کند و می‌برد و می‌آورد. همیشه می‌گفت چرا اینها این قدر می‌ترسند؟! گفتم برای این که طرف آرمان ندارد. آزادی می‌خواهد که به هوای نفسش برسد.

او در همه کارهایش مجتهد است

آدم داشتیم که به اصطلاح ادای حاج مسعود و حاج حسین و بقیه را در می‌آورد ولی آنها کپی بودند و مقلد بودند. دهنمکی مقلد کسی نیست. ایشان در همه کارهایش مجتهد است. الان بحمدالله یک تنه یک لشکر است. با این که بعضی از دوستان و رفقا دور و برش هستند اما یک تنه شد همانی که می‌خواست. یکی مرد جنگی به از صد هزار، البته نمی‌شود از دهنمکی توقع داشت با این توفیقی که به دست آوردی، بیا شاهنامه را به سینما ترجمه کن. چون این دیگر پشتوانه خیلی سهمگینی می‌خواهد. مولا امیرالمؤمنین روحی له فداء می‌فرماید: رحمه الله امر عرف حده و لم يتجاوز عن توره؛ خدا بیا مژده کسی را که حد خودش را بداند و پایش را از گلیم خودش درازتر نکند. از حدود خودش خارج نشود. دهنمکی یکی از مصادیق این قضیه است. در همین سوژه رسوایی، من به او می‌گفتم که مسعود، این در نمی‌گیرد. گفت در می‌گیرد. گفتم این سناریویی که تو به من نشان دادی خیلی شلخته‌تر از آن است که در بگیرد. چفت و بست ندارد ولی موفق شد. چه جوریش را نمی‌دانم اما فیلم آن سناریو نیست. با رسوایی دهنمکی به من ثابت شد که سناریو یک چیز است و فیلم یک چیز دیگر. البته جان فورد این را قبل نشان داده بود. سناریو فقط خط داستانی است. من این را به این خاطر نمی‌گویم که از رفیق هم‌اداری کرده باشم. الحمدالله من چند سال است دهنمکی را ندیده‌ام. این را به این خاطر می‌گویم که من این سناریو را سه بار پشت سر هم خواندم. پیش از این که قطعی شود که آیا ساخته خواهد شد یا ساخته نخواهد شد و چه پیش خواهد آمد. من گرفتم یک بار خواندم. دیدم خیلی اوایلا است. بار دوم خواندم. گفتم مثلاً اصلاح کنیم دیدم نمی‌شود. باید از نو نوشته شود. چفت و بست ندارد. گره‌افکنی‌های آن درست نیست اما این بشر برداشت برد. خدمتان عرض کردم به قدری متهور و یکدنده است -رادیكال یعنی این- نگفت نمی‌شود. گفت درش می‌آورم و اثر را درآورم.

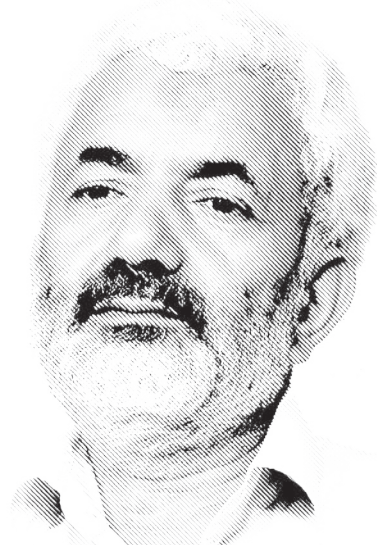
در عصر ماهواره به سینما کشاندن مردم خیلی کار است

یکی دیگر از هنرهای این است که بلد است جای خالی یک عنصر خیلی مهم را با یک پدیده جزئی پر کند. این را چه جوری پیدا کرده؟! قوه بویایی بعضی از موجودات خیلی قوی است. بعضی‌ها یک حسی دارند. یک فراست ویژه‌ای دارند و پیدا می‌کنند که خلاء کار کجا است و عجلتاً این خلاء را می‌شود با چه چیزی پر کرد.

گیرنده خیلی قوی و خوبی دارد. از حوادث جزئی نمی‌ترسد. از خلاف آمد عادت نمی‌ترسد و همان‌طور که گفتم، هر گاه که بشنود خوب می‌شنود و هر گاه که قرار باشد ببیند خوب می‌بیند. این که بعداً چه کار خواهد کرد نمی‌دانم ولی این چهار فیلمی که تا الان ساخته کارهای موفق بوده. مردم را در عصر ماهواره به سینما کشاندن خیلی کار است. ممکن است کسی بگوید آقا جان! می‌شود مردم را با فیلم پورنو هم به سالن‌های سینما کشاند! اما این‌طور نیست. [باید پاسخ داد:] نه آقا جان! این در ماهواره بیشتر هست و در جهان مجازی خیلی بیشتر. با فیلم فارسی و فیلم ایرانی و سینمای وطنی مردم را با گیشه آشتی دادن، کار است و این هنری است که از هر کسی بر نمی‌آید.

مسعود دهنمکی یکدندگی دارد اما آدم مغروری نیست؛ آدم خودگنده‌بینی نیست. آدم گندماغی نیست. خیلی از برو بچه‌ها [حتی] یک فیلم ناموفق می‌سازند [ولی] فکر می‌کنند تافته جدا بافته هستند. یک شعر متوسط

گیرنده خیلی قوی و خوبی دارد. از حوادث جزئی نمی‌ترسد. از خلاف آمد عادت نمی‌ترسد و همان‌طور که گفتم، هر گاه که بشنود خوب می‌شنود و هر گاه که قرار باشد ببیند خوب می‌بیند. این که بعداً چه کار خواهد کرد نمی‌دانم ولی این چهار فیلمی که تا الان ساخته کارهای موفق بوده



گفت وگو با سردار محمود امینی

اکران برای رزمنده‌ها قبل از اکران عمومی

آقای دهنمکی هم در قالب نشریه به میدان آمد و فعالیت فرهنگی اش چندی بود که نظر آقا را جلب کرد. چندین مورد حضرت آقا از ایشان پرسیدند که کارهایی که انجام داده بود و در دست اقدام داشت را ارائه می‌داد. مسائل فرهنگی جامعه را شده بود، این بچه‌های جبهه و جنگ بودند که پیگیری می‌کردند. امثال دهنمکی‌ها.

بسم الله گفتیم و زدم به آب. اولین فیلم آقای دهنمکی که روی پرده آمد، علی‌رغم مخالفت‌هایی که شد، هیچ کس انتظار نداشت که این قدر موفق شود. یکی از کارگردان‌ها به مسعود گفته بود: راستش را بگو. تو چه کار کردی. نه دوره‌ای دیدی، نه آموزشی دیدی، نه در این زمینه درسی خواندی. چطوری توانستی این کار را بکنی، مسعود هم گفته بود: راستش را بگویم؛ بسم الله گفتیم و زدم به آب.

بسم الله گفتیم و زدم به آب.

اولین فیلم آقای دهنمکی که روی پرده آمد، علی‌رغم مخالفت‌هایی که شد، هیچ کس انتظار نداشت که این قدر موفق شود. یکی از کارگردان‌ها به مسعود گفته بود: راستش را بگو. تو چه کار کردی. نه دوره‌ای دیدی، نه آموزشی دیدی، نه در این زمینه درسی خواندی. چطوری توانستی این کار را بکنی، مسعود هم گفته بود: راستش را بگویم؛ بسم الله گفتیم و زدم به آب.

بسم الله گفتیم و زدم به آب.

بسم الله گفتیم و زدم به آب. اولین فیلم آقای دهنمکی که روی پرده آمد، علی‌رغم مخالفت‌هایی که شد، هیچ کس انتظار نداشت که این قدر موفق شود. یکی از کارگردان‌ها به مسعود گفته بود: راستش را بگو. تو چه کار کردی. نه دوره‌ای دیدی، نه آموزشی دیدی، نه در این زمینه درسی خواندی. چطوری توانستی این کار را بکنی، مسعود هم گفته بود: راستش را بگویم؛ بسم الله گفتیم و زدم به آب.

بسم الله گفتیم و زدم به آب.

بسم الله گفتیم و زدم به آب. اولین فیلم آقای دهنمکی که روی پرده آمد، علی‌رغم مخالفت‌هایی که شد، هیچ کس انتظار نداشت که این قدر موفق شود. یکی از کارگردان‌ها به مسعود گفته بود: راستش را بگو. تو چه کار کردی. نه دوره‌ای دیدی، نه آموزشی دیدی، نه در این زمینه درسی خواندی. چطوری توانستی این کار را بکنی، مسعود هم گفته بود: راستش را بگویم؛ بسم الله گفتیم و زدم به آب.

بسم الله گفتیم و زدم به آب. اولین فیلم آقای دهنمکی که روی پرده آمد، علی‌رغم مخالفت‌هایی که شد، هیچ کس انتظار نداشت که این قدر موفق شود. یکی از کارگردان‌ها به مسعود گفته بود: راستش را بگو. تو چه کار کردی. نه دوره‌ای دیدی، نه آموزشی دیدی، نه در این زمینه درسی خواندی. چطوری توانستی این کار را بکنی، مسعود هم گفته بود: راستش را بگویم؛ بسم الله گفتیم و زدم به آب.

بسم الله گفتیم و زدم به آب.

بسم الله گفتیم و زدم به آب. اولین فیلم آقای دهنمکی که روی پرده آمد، علی‌رغم مخالفت‌هایی که شد، هیچ کس انتظار نداشت که این قدر موفق شود. یکی از کارگردان‌ها به مسعود گفته بود: راستش را بگو. تو چه کار کردی. نه دوره‌ای دیدی، نه آموزشی دیدی، نه در این زمینه درسی خواندی. چطوری توانستی این کار را بکنی، مسعود هم گفته بود: راستش را بگویم؛ بسم الله گفتیم و زدم به آب.

بسم الله گفتیم و زدم به آب.

بسم الله گفتیم و زدم به آب. اولین فیلم آقای دهنمکی که روی پرده آمد، علی‌رغم مخالفت‌هایی که شد، هیچ کس انتظار نداشت که این قدر موفق شود. یکی از کارگردان‌ها به مسعود گفته بود: راستش را بگو. تو چه کار کردی. نه دوره‌ای دیدی، نه آموزشی دیدی، نه در این زمینه درسی خواندی. چطوری توانستی این کار را بکنی، مسعود هم گفته بود: راستش را بگویم؛ بسم الله گفتیم و زدم به آب.

بسم الله گفتیم و زدم به آب.

بسم الله گفتیم و زدم به آب. اولین فیلم آقای دهنمکی که روی پرده آمد، علی‌رغم مخالفت‌هایی که شد، هیچ کس انتظار نداشت که این قدر موفق شود. یکی از کارگردان‌ها به مسعود گفته بود: راستش را بگو. تو چه کار کردی. نه دوره‌ای دیدی، نه آموزشی دیدی، نه در این زمینه درسی خواندی. چطوری توانستی این کار را بکنی، مسعود هم گفته بود: راستش را بگویم؛ بسم الله گفتیم و زدم به آب.

یک ذهن فعال و شکارچی

مسعود دهنمکی در بیان مهدی نصیری سردبیر نشریه «صبح» در دهه هفتاد

مردمی هم بود و بسیاری از اقشار مخصوصاً طبقات محروم و نیز بچه‌های حزب الهی از سوزها و مطالب مورد پی‌گیری نشریات آقای دهنمکی استقبال می‌کردند و احساس می‌کردند حرف دل آنها زده می‌شود. آقای دهنمکی انصافاً آدم با استعداد و خلاقی است و ابتکار و نوآوری در کارهای مطبوعاتی و حالا در کارهای سینمایی‌اش فراوان وجود داشته و دارد. با توجه به این که آقای دهنمکی بدون هیچ سابقه مطبوعاتی کارش را شروع کرده بود و توانسته بود در تیراز و تاثیرگذاری از بسیاری مطبوعات با سابقه سبقت بگیرد، دیگر حرف زدن از نقاط ضعف معنای چندانی ندارد. بنا بر این ما در مجموع با یک کار قوی و کم سابقه مواجه بودیم. البته هر کاری می‌تواند به لحاظ کیفی ارتقا پیدا کند. کارهای آقای دهنمکی هم از این امر مستثنی نبوده و نیست.

تا آنجا که به خاطر دارم کارهای دیگر دهنمکی (سررسید و تقویم و...) هم مثل دیگر کارهایش تاثیرگذار و پرمخاطب بودند. دهنمکی به تنهایی بیش از خیلی نهادهای فرهنگی کار مثبت فرهنگی انجام می‌داد. شم ایشان در نیازسنجی و جلب مخاطب همیشه قوی بود.

ورود او به سینما و عرصه فیلمسازی هم مثل ورود به کار مطبوعاتی برای بسیاری غافلگیرکننده بود. کارهای پرمخاطب و پرفروش او درحالی که هیچ سابقه تحصیل و تجربه جدی در امر سینما و فیلم‌سازی نداشت، اعجاب‌آور بود. الان آقای دهنمکی در ردیف کارگردانان مطرح و تاثیرگذار سینما است و به هیچ وجه قابل نادیده گرفتن نیست اگر چه در زمره کسانی باشیم که کارهای او را نپسندیم. خیلی‌ها از کارهای دهنمکی به خاطر جهت گیری‌هایش خوششان نمی‌آید اما نمی‌توانند جایی را که در سینما و در بین سینماورها برای خود و فیلم‌هایش باز کرده، نادیده بگیرند. البته نمی‌خواهم بگویم کارهای آقای دهنمکی بی نقص و عیب است و یا این که او به نهایت پختگی و کمال در این عرصه رسیده، ولی مساله این است که ما با ورود یک تازه‌وارد با استعداد و با ابتکار به عرصه سینما مواجه هستیم که قدم‌های نخستش را با قوت و تاثیرگذار برداشته و از بسیاری عناصر با سابقه در این عرصه پیشی گرفته است. دهنمکی هنوز فرصت بسیاری برای ارتقای کیفی و مضمونی کارهایش و برطرف کردن ضعف‌ها و کاستی‌های کارش دارد و باید در آینده منتظر آن باشیم.

سوزهای او ابتکاری است و با هوشمندی و شناخت از مردم انتخاب می‌شود. ذهن او در نگارش فیلمنامه و گنجاندن نکات جذاب از جمله مضامین طنز در دیالوگ‌ها فعال و شکارچی است. من در برخی جلسات مشترک شاهد بودم که از حرف‌های مطرح‌شده در جلسه نکته‌های سینمایی شکار و یادداشت می‌کند. گیرندگی‌اش در این عرصه قوی و دائمی است. همین امور سبب می‌شود که آثارش جذاب و گیرا برای عموم شود.

اخیراً خبر دارم که آقای دهنمکی به مطالعه آثار دست اول دینی و حدیثی و آموزه‌های نورانی اهل بیت علیهم السلام علاقه‌مند شده است و وقت زیادی را برای مطالعه این آثار می‌گذارد. مطمئناً این تلاش آقای دهنمکی می‌تواند تاثیرات بسیار خوبی را بر کارهای آینده او بگذارد.

به نظرم پنج ویژگی مثبت دهنمکی ۱. تدین ۲. هوشمندی ۳. ابتکار ۴. صداقت و ۵. شجاعت است.

هر دو به کار مطبوعاتی مشغول بودیم؛ ایشان در شلمچه و من در صبح. بسیاری از خطوط کاری مان مشترک و مشابه بود. در زمینه مسائل فرهنگی هر دو نشریه در برابر تهاجم فرهنگی غرب و جریان‌های روشنفکری غرب زده موضع داشتند و نقد می‌کردند. در زمینه عدالت خواهی و مبارزه با مفاسد اقتصادی هم هر دو نشریه فعال بودند. البته آقای دهنمکی سبک خاص و ابتکاری خود را در روزنامه‌نگاری داشت و خیلی از استانداردهای رایج را رعایت نمی‌کرد. تیتراهای شلمچه برای بسیاری جذابیت‌های خاص خودش را داشت و به خاطر همین تیتراها شلمچه را می‌خریدند و استقبال خوبی از آن می‌شد اما ما در صبح بیشتر بر اساس استانداردهای رایج روزنامه‌نگاری در فرم حرکت می‌کردیم و مخاطب ما خاص‌تر از شلمچه بود و این‌ها در حالی بود که با آقای دهنمکی تجربه مشترک روزنامه‌نگاری نداشتیم اما بدون هماهنگی قبلی نقاط مشترک فراوانی داشتیم.

روزی شنیدم که خود پروفیسور مولانا بدون هماهنگی قبلی به دفتر شلمچه می‌رود و در ابتدا هم آقای دهنمکی و بچه‌های نشریه ایشان را به جا نمی‌آورند. ظاهراً برای آقای مولانا به عنوان یک استاد مسلم و برجسته جهانی روزنامه‌نگاری، سبک کاری شلمچه بسیار جالب به نظر آمده بود.

پروفیسور مولانا از آقای دهنمکی پرسیده بود که روزنامه‌نگاری را در کجا آموخته و با این جواب مواجه شده بود که در هیچ جا! و فقط بر اساس تجربه و علایق شخصی این فن را فرا گرفته؛ مولانا از میزان فروش و تاثیر شلمچه خبر داشت و همین باعث شده بود که به سراغ آقای دهنمکی و بچه‌های شلمچه برود. پروفیسور مولانا از حمایت شلمچه از بچه‌های رزمنده و دفاع مقدس و این که شلمچه نمی‌گذارد این طیف به فراموشی سپرده شوند، بسیار تقدیر کرده بود. از جمله مواردی که برای مولانا جالب بود انعکاس برخی مطالب و سوزهای شلمچه در برخی نشریات مشهور و سرشناس آمریکایی بود و این که در عین ارزشی بودن و همسویی شلمچه با آرمان‌های نظام و انقلاب، برخی سوزها آن قدر تاثیرگذار و جذاب بود که برخی نشریات آمریکایی را و می‌داشت تا به انعکاس آن به نقل از شلمچه بپردازند.

کار آقای دهنمکی در عین ارزشی بودن کاملاً

مساله این است که ما با ورود یک تازه‌وارد با استعداد و با ابتکار به عرصه سینما مواجه هستیم که قدم‌های نخستش را با قوت و تاثیرگذار برداشته و از بسیاری عناصر با سابقه در این عرصه پیشی گرفته است. دهنمکی هنوز فرصت بسیاری برای ارتقای کیفی و مضمونی کارهایش و برطرف کردن ضعف‌ها و کاستی‌های کارش دارد



جبهه

سازمان دهنده حزب الله،
نشریه جنگ فقر و غنا، خط شکن مقابله با تجدید نظر طلبان

محمد صادق شهبازی

روزنامه جبهه که به علت عدم دادن کاغذ بارانهای دولت به صورت روزنامه منتشر می شد، دومین هفته نامه مسعود دهنمکی بود، که بعد از تعطیلی شلمچه به سردبیری او و مدیر مسئولی احمد کاظم زاده اسفند هفتاد و هفت به روی دکه رفت. و ۵۷ امین شماره اش در بهار هفتاد و هفت تنها برای ایجاد تعادل در برابر تعطیلی حدود بیست روزنامه زنجیره ای تجدید نظر طلب، توقیف شد.

فضای تاریخی

جبهه در اوج قدرت دوم خرداد و در سال پایانی مجلس پنجم پا به عرصه

وجود گذاشت. فضای ملتهب آن روزها با نشیب و فراز زیادی همراه بود. نظیر قتل های زنجیره ای، اصلاح قانون مطبوعات و توقف آن به خواست رهبرانقلاب، آشوب های ۱۷ تیر ۷۸ کوی دانشگاه، انتخابات مجلس ششم، اولین دوره شوراهای اسلامی شهر، درگیری های گسترده خیابانی و دانشگاهی بین تجدید نظر طلبان و نیروهای حزب اللهی، روزنامه های زنجیره ای و هتک ارزش ها به وسیله آن، رشد جریانان روشنفکر و تجدید نظر طلب، انفعال جریان انقلابی، دعوای جناح راست و چپ، سیاست های لیبرالی در فرهنگ، سرمایه داری در اقتصاد و تنش زدایی در سیاست خارجی. جبهه اوج کار مطبوعاتی دهنمکی

حمله عوامل جبهه مشارکت
به تجمع کارگزاران

DJEBHEH (FRONT) VOL 1 NO. 49 19 FEB. 2000

شبه ۳۰ بهمن هفتاد و هشت - ۱۳ دیقعد ۱۴۲۰ - سال اول - شماره ۴۹ - دوازده صفحه - انومان

حسن روحانی: مردم باید به سرمایه دار احترام بگذارند!

آقای روحانی به کجامی روید؟! صفحه ۶

نامه افشاگرانه
سردار نقدی صفحه ۱۰

شکست سنگین جبهه دوم خرداد
در انتخابات قطعی است صفحه ۲

آقایان تحکیمی!
سحر شمداد
۲۳ تیر غروب کرد
خودسوزی تحکیم
و آتش افروزی
صبح امروز! صفحه ۱۱

برای شهدا
وقت نداریم
اهانت بی شرمانه صفحه ۵
یک روزنامه آلمانی
به حضرت
امام خمینی (ره)
و سکوت وزارت
امور خارجه صفحه ۲



است. هم روزنامه نگاری اش به پختگی رسیده هم دوره تیراز گسترده روزنامه هاست.

ویژگی های جبهه:

مخاطب حزب الهی با نگاه به مسئولین و درک عمومی مردم

جبهه به دنبال بسیج و توجیه حزب الهی هاست، اما جلوتر از شلمچه مسئولین را با محوریت عدالت اجتماعی خطاب قرار می دهد. اما ادبیات مردمی و همین دغدغه ها موجب اقبال گسترده به جبهه می گردد.

تیتیر محور بودن

جبهه در این دوره تیتیر محور است. حتی برخلاف شلمچه عکس و طرح جلد روی آن کم تر هست. تیتیرهای متعدد، درشت، جنجالی، بسیاری اوقات طنز و جذاب صفحه اول را پوشانده و نیم دیگر صفحه هم به تبلیغ مؤسسات فرهنگی، محصولات و... اختصاص دارد.

محوریت یافتن تبلیغات

در جبهه به تبلیغات توجه جدی شده است. تبلیغات اکثراً صلواتی سه وجه دارد:

- ۱- تبلیغات مربوط به جبهه فرهنگی حزب الله، آثار تولیدی مسعود دهنمکی، فرخوان های مختلف جبهه
- ۲- مؤسسات و آثار رسانه های هم سو: ماهنامه صبح، نشریه فکه، نشریه امامت، و...
- ۳- اما کلیدی تر از همه تبلیغات صلواتی برای هیئات، تشکل های مردمی و دانشجویی، فروشگاه ها، برنامه ها و... بود. استراتژی آگاهانه نشریه ضریب دادن به حرکت های فرهنگی و سیاسی پراکنده و عادی حزب الله، احساس هویت جمعی دادن به آن ها، برنامه ریزی حرکت از دل آگهی ها بود. در بعضی شماره ها مثل آگهی های هم شهری آگهی بین نشریه چاپ می شد. بعضی جمع ها اساساً به واسطه این آگهی ها شکل گرفت مثل حزب الله قزوین و اعتراض آن ها به برگزاری یادبود مصدق در احمداباد. در حقیقت می توان گفت تبلیغات جبهه بیش از وجهه اطلاع رسانی - که برای جماعت بی تربیون حزب الله مهم است، ماهیت جبهه سازی، عملیاتی و بیش از همه تشکیلاتی داشت.

ضریب دادن به چهره های انقلابی

جبهه تلاش کرده تا بعضی چهره های انقلابی از تیپ های مختلف را ضریب دهد: سردار نقدی، سلیمی نمین، میرشکاک، محمدحسین جعفریان، حسین الله کرم، صادق اشک تلخ، محمدعلی رامین، زادسر نماینده جیرفت، محمد قائم مقامی، محمدعلی صمدی، رضا برجی، پروفیسور حمید مولانا، موحدی ساوجی، فرج الله سلحشور، ذاکری نماینده مجلس، حیدر رحیم پور ازغدی، شهریار زرشناس، فاطمه رجبی، رسولی نژاد نماینده دماوند و... که در آن دوره نقش ابوذرگون در برابر موج تجدیدنظرطلبی داشتند.

بازتاب کارهای حزب الله

جبهه هم چنین کوشیده است به بازتاب کارهای حزب الله در قالب بازتاب اخبار پیرداز، اخباری که بسیاری شان لزوماً مورد تأیید جبهه نیست، اما دهنمکی جبهه را نه نشریه تیم خود که نشریه حزب الله می بیند.

هویت دادن به حزب الله

جبهه به حزب الله هویت می داد. این هویت دادن گذشته از نشان دادن جمعیت و تکرار حزب الله با بحث های نظری مشخص در همین زمینه، هم چنین بحث های محتوایی نشریه صورت می گیرد. حزب الله و بازشناسی هدف ها، آقا پیش از محبت به اطاعت نیاز دارد، آینده از آن حزب الهی هاست، چرا بسیج در مواقع خطر باشد ولی در دیگر مواقع نه، نمونه ای مباحث مستقیم است. مهم ترین مؤلفه سامان دادن هویت

سیاسی حزب الله است:

۱- جبهه با نفی جناح بندی سیاسی کشور به شکل دادن سامان سیاسی جدید همت می گمارد. مهم ترین ضلع این هویت استقلال حزب الله از جناح هاست: در دفاع از حزب الله فرا جناحی، جبهه مقاومت انقلاب اسلامی شکل می گیرد.

۲- در این نگاه حزب الله بر قدرت و ورای جناح هاست، اما معتقدین به انقلاب در جناح ها نیز به گفتگو کار جمعی در برابر تجدیدنظرطلبان، میانه روها و لیبرال ها فراخوانده می شود.

۳- در این چارچوب نه تنها تجدیدنظرطلبان و اصلاح طلبان که جناح راست هم زیر تیغ نقد جبهه قرار می گیرد.

محتوای هویت حزب الله فارغ از این موارد در مقالات جنگ فقر و غنا، جبهه اندیشه و... شکل می گیرد که مهم ترین مسئله نبرد دوره جدید است.

• نشان دادن مظلومیت حزب الله

جبهه نه تنها به حزب الله هویت می دهد بلکه با نمایش هدف خشونت سخت و نرم بودن او در مقام مطالبه از حکومت، دولت و جناح ها برآمده و تلاش می کند مظلومیت حزب الله را به جامعه نشان دهد. در حقیقت جبهه هم می خواهد تصویر بسیجی مظلوم شهر و شهید جبهه را نشان بدهد، هم خشونت نرم و سخت لیبرال ها و تجدیدنظرطلبان علیه حزب الله را تبیین کرده، مردم و حزب الله را علیه آن بسیج کند. برخورد با جبهه خشونت سخت اعم از تهدید و ترور و آتش سوزی و... بچه های بسیجی، بی مهری حاکمیت با حزب الله و برچسب های دروغ به حزب الله مهم ترین این مظلومیت هاست.

• تلاش برای فعال کردن مخاطبین

جبهه به دنبال فعال کردن مخاطبان است، پدیده هم سنگر برای ارتباط با مخاطبان، دادن نمایندگی توزیع محصولات فرهنگی و دفتر آگهی، پذیرش هم سنگر برای خبرنگاری، توزیع نشریه و نظارت بر آن، جمع کردن زندگی شهدا و... جزو راهبردهای تحقق این رویکرد است.

• قالب ها

جبهه از قالب های مختلفی استفاده می کرد که در این میان طنز نقش محوری ایفا می کرد. چند ستون طنز داشت، تک و پاتک، تک تیر، تیر خلاص بازی با تصاویر و فوتو کاتور، کاریکاتور، دیدبان طنز، گفتگوی بی تمدن ها و... که اکثر آن ها از پاسخ یک یا چند جمله ای به اخبار شکل می گرفت. تولید ویژه نامه استان ها، نیم نگاهی به مطبوعات، فقط قرا بخوانند با محوریت اخبار مستضعفین، خبردار با محوریت اخبار کوتاه، شنود رادیوهای بیگانه نمونه این قالب هاست. استفاده از شعر و هنر خود سرفصل جداگانه ای است. در این دوره حتی تیتیرگذاری ها عوض شد: جبهه سیاست، جبهه اندیشه و نظر، جبهه دفاع مقدس، جبهه نهضت جهانی مستضعفین، جبهه جنگ فقر و غنا، جبهه بانوان و...

• مضامین:

متأثر از فضای گفته شده چند موضوع محوریت جدی دارند، که یک ضلع آن به فضای آن موقع و ضلع دیگر آن به استراتژی گردانندگان جبهه برمی گردد.

• عدالت خواهی و جنگ فقر و غنا

عدالت خواهی و جنگ فقر و غنا مهم ترین رویکرد نشریه است که صاحب یک صفحه نیز هست. صفحه ای که از مخاطبین خواسته می شود آن را در مناطق عمومی نصب کنند. تحلیل گردانندگان جبهه مبتنی بر وصیت نامه و رهنمودهای امام و سخنان رهبر انقلاب این بود که مهم ترین مسئله و دعوی کشور جنگ فقر و غناست و به جای دعوای سیاسی و نظری باید سامان سیاسی کشور بر محوریت عدالت خواهی اصلاح شود.

عمده مضامین عدالت خواهانه نشریه به این بخش ها تقسیم می شد: مطالبه مبارزه با فساد، حمایت از حرکت ها یا مواضع عدالت خواهانه

هنجارشکنی و ضعف در ارشاد، نقد فرهنگی رییس جمهور و خطر برخورد رییس جمهور و مراجع،

افسارکشیگی بی حیایی؛ بی توجهی به ارزش ها، هنجارشکنی میراث فرهنگی، نقد صداوسیما (این صداوسیما مرگ بر سرمایه دار زلوفت ندارد)، درخواست برخورد با حرمت شکنان نمود می یافت.

● مقابله با استکبار

جبهه در این چارچوب به طرح مشکلات درونی نظام سلطه و آمریکا، دخالت های نظام سلطه در جهان، اقتصاد صهیونیسم بین الملل، معارضین نظام سلطه، سازش و مقابله با سازشکاران و استقلال اقتصادی می پرداخت. در همین چارچوب طرح مباحث شناخت غرب، لیبرال دموکراسی، تاریخ تطور سرمایه سالاری و... نیز مورد بررسی قرار می گیرد. نیز سیاست خارجی تنش زدایی نقد شده و با محوریت استقلال اقتصادی سازش کاری نقد می شود.

● جبهه فرهنگی

توجه به شعر، سینما، تئاتر، موسیقی یکی از بخش های مهم است که با محوریت سینما در هر شماره حداقل یک صفحه را به خود اختصاص داده است. یک حرکت جدی که در فعال کردن مخاطبین نیز مؤثر است مرکز خدمات فرهنگی جبهه است که محصولات مختلفی نظیر برچسب شهدا، نوار کاست آوای عشق و تربت شلمچه، آثار آوینی، مستندهای جهان اسلامی عصر انتظار، فیلم تفحص، سی دی روح الله و... را در سراسر کشور توزیع می کند.

● دفاع مقدس

گرچه این بخش مانند شلمچه جزو بخش های اهم نیست و کمتر در صفحه اول عکس از شهدا داریم، در عوض صفحه ۱۲ اصولاً مزین به تصاویر شهداست. مشکلات ایثارگران، لبخندهای جبهه، زندگی شهدا، بازخوانی عملیات ها و... مورد توجه قرار گرفته است. جنگی که هست در این دوره بر جنگی که بود غلبه یافته است.

● جبهه اندیشه

این بخش نیز ضمن آموزش یک سری مباحث محل بحث در جامعه به بازخوانی یک سری مبانی دینی و مسائل سیاسی نظیر چیستی ارتجاع و فرم، خشونت، معارف سیاسی صحیفه سجادیه، سیمای فرزنانگان در قرآن و... می پردازد. بخش عمده نقد روشنفکران از همین طریق صورت می گیرد.

● تاریخ

گرچه وجهه قالب نشریه نیست، اما با محوریت مشروطه و مصدق و امکان تکرار مشروطه مطالب متعددی را به خود اختصاص می دهد.

■ جهان اسلام و بین الملل با ستون آن سوی خاکریز:

بازتاب مشکلات مسلمانان، بی عدالتی در سطح جهانی، نقد حکام سازش کار و اسلام آمریکایی، وحدت اسلامی، هسته های مقاومت حزب الله در جهان، شهدای جهان اسلام و... به صورت منظم در هر شمار موجود است. با برگزاری مسابقه خاطره نویسی جبهه جهانی مستضعفین هم تلاش شده با مخاطبین درگیر شوند

■ جمع بندی

جبهه با رویکرد فرهنگی، عدالت خواهی را جایگزین دعوای سیاسی دهه هفتاد کرده و فراتر از جناح ها، خط شکن روی رویکرد فعال و مطالبه گرانه حزب الله در برابر تجدیدنظرطلبان می شود، رویکردی که بعدها رسانه ها و گروه های دیگر با تأخیر در آن وارد شدند. گرچه جبهه هم به زور روی مین هل داده شد، اما نقشی تاریخی و ماندگار در احیای جبهه انقلاب در برابر اسلام آمریکایی آن روز ایفا کرد.

انتقاد از برخوردهای سست، طرح بحث های مبنایی و موردی در مورد عدالت و توسعه؛ نفی دعوای سیاسی و محوریت دادن به عدالت اجتماعی (دزد دزد است، چپ و راست ندارد! بیاید جوانانمان را سرکار بگذاریم، کف بزنند، سوت بزنند، دوچرخه سوار شوند، رپ بشنوند اما از عدالت و هویت خود نپرسند... دوستان سیاسی دعوا نکنید باهم بخورید!)، نمایش وضعیت بد مستضعفین، اعتراض به تبعیض و شکاف طبقاتی، اعتراض به حیف و میل بیت المال، طرح سخنان امام و رهبری در باب عدالت و مستضعفین؛ نفی اسلام اشرافی (معنویت بدون عدالت)، نشان دادن روابط قدرت-ثروت-اطلاع رسانی، نقد شیوه اداره اقتصاد کشور، بدیل سازی مسئولین عدالت خواه یا معروف به عدالت خواهی در برابر مسئولین اشرافی (مثل سردار نقدی یا حتی میرحسین موسوی که آن روزها در برابر مدیران سازندگی و اصلاحات نماد یک مدیر عدالت خواه به حساب می آمد)، تبیین نسبت بی عدالتی و فرهنگ و امنیت (مهاجرانی کاره ای نیست، سیاست درهای باز را استیضاح کنید!)، تقدیر از کوخ نشینان و خوی کوخ نشینی و ذم اشرافیت، نفی رویکرد خیریه ای صرف (ما خیریه تشکیل نداده ایم در حال جنگ هستیم، جشن عدالت می خواهیم نه جشن عاطفه ها)، نفی شیوه های نامشروع ثروت زایی مثل ارمان بهزیستی، نفی توجیهات و موانع عدالت گستری (مسائل امنیتی چماقی بر سر محرومین، در جنگ فقر و غنا به حق بیندیشیم نه مصلحت)، نفی بی توجهی به عدالت و صرفاً سرگرم شعارهای دیگر شدن (فقط مرگ بر کاخ سفید، از حرمت غنا بسیار گفتید، کمی هم از حرمت غنا بگویید، بعضی دوست دارند ما فقط از مهاجرانی انتقاد کنیم)، طرح وظیفه نهادها و سازمان ها در باب عدالت مثل بسیج، نقد حل شدن کشور در سرمایه داری جهانی (آزادی با شعار مرگ بر آمریکا به دست می آید نه با اجرای دستورات بانک جهانی)، مسئله سازی برای نپرداختن به عدالت (اولویت توسعه سیاسی و اقتصادی منازعه بر سر هیچ) سرفصل رویکرد جبهه به جنگ فقر و غناست.

● مقابله با تجدیدنظرطلبان و تهاجم فرهنگی:

نقد روشنفکران در این چارچوب انجام می شد؛ بررسی و نقد مواضع روشنفکران، تمسخر مواضع بی پایه، نمایش انگیزه های غیرمعرفتی و نسبت آن ها با دشمن.

نقد تجدیدنظرطلبان اصلاح طلب با نفی نهضت آزادی و ملی - مذهبی ها، بررسی تناقض اعمال و ادعاهای اصلاح طلبان (آزادی، قانون گرایی، مقابله با انحصارطلبی و خشونت و فاشیسم، امنیت بودن، اعمال نفوذ، گفتگو و تفاهم، تساهل، انتقادپذیری، برخورد جناحی و دوگانه، برخورد سلیقه ای، برخورد جناحی، تملق، قدرت طلبی، هوچیگری، تحمل مخالف، مقابله با دیکتاتوری، خط امام)، اهانت به مردم و مقدسات، حفظ خاتمی درون نظام و فاصله اندازی بین وی و تجدیدنظرطلبان، نقد عملکرد تحکیم، طرح اقدامات ناهنجار اصلاح طلبان و سوزاندن نقشه های آنان مثل تنش یا حمله به نظارت استصوابی، پاسخ خواهی از اصلاح طلبان، پرداختن به دعوای درونی و جنگ قدرت آنان، نمایاندن به هم ریختگی اوضاع، مخالفت با نمادهای انقلاب، مطالبه برخورد با مسئولین مقصر در اغتشاشات، تشکر از مسئولین انقلابی یا اقدامات انقلابی مسئولین، طرح همراهی با ضدانقلاب و تشویق شدن به وسیله آنان، دروغ گویی تجدیدنظرطلبان، موضع بالادست گرفتن در برخورد با مطالبات تجدیدنظرطلبان و دولت ساخته بودن و مذذب بودن آنان نمونه رویکرد بود که حزب الله را در موضع کنشی و طرف مقابل را در موضع پاسخ گویی قرار داده بود. هم چنین نقد رسانه ها، توهین، تعارض با ارزش ها و هنجارشکنی هایشان، خشونت و تنش زایی، سانسور، جنگ روانی و دروغ پردازی، رانت، و... نیز مورد توجه بود.

از سوی دیگر نیز مقابله با تهاجم فرهنگی و نقد مدیریت فرهنگی در قالب استیضاح مردمی وزیر ارشاد، مقابله با احیای فرهنگ پهلوی،

مایکل مور ایران

نگاهی به حواشی و انعکاس بین‌المللی سینمای مسعوده نمکی
از فقر و فحشا تا سه گانه اخراجی‌ها

ترجمه: لیلا قائمی

مسعوده ده نمکی اگرچه با ساخت نخستین مستند خود "فقر و فحشا" (۱۳۸۳) نه تنها در ایران که سراسر جهان مشهور شده بود، اما با ساخت سه گانه اخراجی‌ها، یکی از مهمترین چهره‌های خبری ایرانی در دنیا بود، چندان که علاوه بر نشریات هنری و سینمایی، سیاسی نویسان مطرح‌ترین نشریات جهان درباره او نوشتند. بخصوص در سومین فاز این پروژه اخراجی‌ها، که نشریات خارجی، به مارتن رقابت او و اصغر فرهادی بیش از داخل ایران دامن زدند. گزارش زیر اشاره ای دارد به برخی از مهمترین تیتراها و مقالاتی که درباره ده نمکی و سه گانه سینمایی او نوشته شده اند. این مطالب، عموماً حول محورهای زیر اند:

- برخورد‌های تند رسانه‌های اپوزوسیون و محافل روشنفکری خارج از کشور
- تحلیل‌های مستقل و یا نسبتاً معتدل برخی رسانه‌های خارجی از اخراجی‌ها
- حاشیه‌های سیاسی اخراجی‌ها و رقابت فیلم جدایی نادر از سیمین اصغر فرهادی با این فیلم

ده نمکی مستند ساز

ده نمکی از همان آغاز کار خود در عرصه سینما و با ساخت مستند "فقر و فحشا" جنجالی شد. علاوه بر رسانه‌های چپ و راست داخلی که ابتدا او را نادیده گرفته و سپس مورد هجمه شدید قرار دادند، رسانه‌های خارجی هم کوشیدند تا با پرداخت به سوابق انقلابی و به زعم آنان رادیکال و خشونت طلبانه ده نمکی، موفقیت وی را در ساخت اولین فیلمش نادیده بگیرند.

اولین واکنش‌های جهانی به ده نمکی بر سر مستند "فقر و فحشا" بود. روزنامه نیویورک تایمز، ده نمکی را مایکل مور ایران لقب داد و همین امر واکنش‌هایی را در داخل و خارج برانگیخت. بویژه رسانه‌های ضد انقلاب که به تقبیح کارگردان آن به عنوان یک عنصر انصار حزب الله و بسیجی! پرداختند.

یک سال از ساخت مستند "فقر و فحشا"، کریستین امان پور، خبرنگار و مستندساز ایرانی الاصل شبکه خبری "سی.ان.ان" به سراغ او رفت و مصاحبه ای با او انجام داد. این مصاحبه که در دی ماه ۸۴ و چند ماه پس از روی کار آمدی نژاد انجام شد، تبعاً به موضوعات سیاسی روز هم کشیده شد، تا جایی که ده نمکی در پاسخ به این سوال امان پور که "احمدی نژاد قول داده به فقرا کمک کند، آیا می‌تواند؟" گفت: اگر شماها بگذارید می‌تواند!

ده نمکی در این مصاحبه با اشاره به سوابق خود در جنگ و اعتقاداتش، گفت: دغدغه اصلی من در ساخت فیلم و همچنان که از مضمون آن برمی آید، طرح موضوع "عدالت اجتماعی" است و می‌خواستم "عدالت" را به عنوان یک مطالبه عمومی از زاویه هنر و سینما طرح کنم.

ده نمکی همچنین درباره مقایسه خود با مایکل مور گفت: من هنوز خودم را فیلم ساز نمی‌دانم. من در حال یادگیری و آغاز این راه هستم، این ادعا را هم قبول ندارم. اصلاً مقایسه من با مایکل مور اشتباه است. مگر فیلم آقای مایکل مور اکران نشد؟! این نشان می‌دهد که آقای مایکل مور هم از رانت دموکرات‌ها استفاده می‌کند. به نظرم اگر مایکل مور وابسته به جریان دموکرات‌ها نبود نمی‌توانست این فیلم را بر علیه بوش و یا جمهوری خواهان بسازد. در ایران هم فیلم‌های زیادی در زمینه فحشا به صورت مستند و حتی سینمایی ساخته شده و برخی در جشنواره فجر نیز نمایش داده شد و جایزه هم گرفته‌اند من حالا نمی‌خواهم از آنها نام ببرم، اما این مضمون و ربط فقر و فحشا و عدالت طلبی آن خوشایند دوستان نبود.

روزنامه آساهی ژاپن هم مصاحبه ای با ده نمکی در در اسفند ۸۴ ترتیب داد. ده نمکی در این مصاحبه ضمن رد شرکت در جشنواره‌ها، از استقبال شبکه‌های اروپایی برای خرید فیلم و پخش آن خبر داد که البته او به دلیل تجربی بودن این کار و نیز برای اثبات حسن نیت خود در ساخت آن، از امتیاز مادی آن گذشته است.

پس از ساخت مستند "گدام استقلال، کدام پیروزی؟" این بار روزنامه نیویورک تایمز خود به سراغ ده نمکی آمد و با او مصاحبه ای انجام داد. این روزنامه نوشت: در سال‌های اخیر او با ساختن مستندی جنجالی درباره موضوع ممنوعه فحشا و یک مستند جدید درباره فوتبال در مقام استعاره ای از کشمکش‌های سیاسی، خود را به عنوان مایکل مور ایران مطرح کرده است. اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران هر دو به یک اندازه و به شدت از ده نمکی برای ساختن مستند "فقر و فحشا" انتقاد کردند. محافظه‌کاران از این خشمگین بودند که یکی از خودشان نه تنها موضوعی ضد اسلامی را آسیب‌شناسی اجتماعی کرده، بلکه به نظر می‌رسد با بدکاره‌ها همدردی هم می‌کند. اصلاح‌طلبان هم معتقد بودند او عمداً مشکل را بزرگ نشان داده تا علیه تسامح در قوانین اسلامی موضع بگیرد. ده نمکی در گفتگو با خبرنگار نیویورک تایمز در دفتر کارش در جنوب تهران، برای باور است که هر دو گروه موضوع را اشتباه فهمیده‌اند و تغییر و تحول کلی دیدگاه‌هایش را از بیخ و بن تکذیب می‌کند. او می‌گوید: "من همیشه نگران موضوع عدالت در جامعه بوده‌ام. در دورانی اعتقاد این بود که مشکل اصلی خود مردم

اولین
واکنش‌های
جهانی به ده
نمکی بر سر
مستند "فقر و
فحشا" بود.
روزنامه نیویورک
تایمز، ده نمکی
را مایکل مور
ایران لقب داد
و همین امر
واکنش‌هایی
را در داخل و
خارج برانگیخت



پس از موفقیت فیلم اخراجی‌ها در جذب مخاطب و رکوردشکنی غیرمنتظره آن، رسانه‌های خارجی مجدداً درصدد لوٹ کردن این موفقیت برآمدند. این رسانه‌ها با مانور دادن روی به اصطلاح ساختارشکنی‌های ده نمکی در سینما که به زعم آنها برآمده از نفوذ سیاسی وی بوده است، سری هم به صحرای "۱۸ تیر" و ماجرا کوی دانشگاه زدند و ده نمکی را مسبب آن معرفی نمودند.

از جمله این واکنش‌های کلیشه‌ای، مقاله‌ای بود در روزنامه آمریکایی کریستین ساینس مونیتور. این نشریه با تیتراژ "Iranian filmmaker bridges deep political divides with irreverence" به فیلم اخراجی‌ها و ساختارشکنی‌های جسورانه و بی سابقه ده نمکی پرداخت. در این مقاله ابتدا توضیحاتی در مورد فعالیت‌های گذشته ایشان در انصار حزب الله و در ادامه توصیفاتی از فیلم اخراجی‌ها ارائه می‌شود. به زعم نویسنده، فیلم اخراجی‌ها نگاهی نو به مقوله قداست جبهه و جنگ داشته و کارگردان در این فیلم، نه در پی تکرار کلیشه‌ها، بلکه به دنبال فرار از کلیشه‌ها بوده است. از مسعود ده نمکی نقل قولی آورده شده است که: در این فیلم، تنها با خط قرمزها بازی کرده اما از آنها عبور نکردیم!

در ادامه موضوع حضور ده نمکی در جمع دانشجویان معترض به بستن یکی از روزنامه‌های اصلاح طلبان مطرح شده و حواشی‌ای که این ماجرا به دنبال داشت. سپس از مستندهایی که ده نمکی ساخته است سخن به میان می‌آید و گفته می‌شود که نیویورک تایمز، حتی پیش از اخراجی‌ها، به ده نمکی لقب مایکل مور ایران را داده است! پس از آن از جشنواره فیلم فجر می‌گوید و این که ده نمکی از گرفتن جایزه امتناع ورزید و دلایل این امر.

در ادامه، خلاصه‌ای از داستان و برخی قسمت‌های آن آمده است و در آخر، گفتگوها و نظرات یکی از زنان بازیگر این مجموعه - بدون ذکر نامش - آورده شده است.

روزنامه اماراتی گلف نیوز هم همین مطلب را با عنوان "Appealing to one and all" روی خروجی اینترنتی خود قرار داد.

روزنامه لس آنجلس تایمز هم در مقاله‌ای تحلیلی درباره «اخراجی

هستند. اما آن دیدگاه اشتباه بود. مشکل اصلی حاکمان جامعه‌اند که به فساد خو گرفته‌اند و دیگر نمی‌توانند قول‌هایی را که روزهای اول انقلاب درباره عدالت اجتماعی و برابری داده بودند عملی کنند». به جز نیویورک تایمز، نشریات و سایت‌های دیگر هم به زعم خود به ده نمکی پرداختند. از جمله این مقالات مطلبی بود به قلم نازیلا فتی در تهران و در سایت "nytimes.com" با عنوان "A Revolutionary Channels His Inner Michael Moore" در تاریخ ۲۶/۱۱/۲۰۰۵. در این مقاله تلویحاً به سابقه عضویت ایشان در انصار حزب الله اشاره شده و عنوان می‌شود که علی‌رغم چنین سابقه‌ای، اکنون ایشان به مایکل مور ایران تبدیل شده‌اند! سپس گفته می‌شود که پس از ساخت مستند "فقر و فحشا" هر دو جبهه اصلاح طلبان و محافظه کاران شدیداً به نقد ایشان پرداختند. در ادامه، توضیحاتی درباره این مستند و نیز قسمت‌هایی از گزارشات ارائه شده در این مجموعه، آورده شده است و گفته می‌شود که ده نمکی برای ساخت این مجموعه و جلب اعتماد زنان بدکاره دست به تغییر ظاهر و لباس خویش زده است. سپس به سابقه جبهه و جنگ ایشان اشاره شده و این که ایشان ۳ بار مجروح شده و بسیاری از دوستانشان شهید شده‌اند. پس از آن به فعالیت‌های او بعد از اتمام جنگ پرداخته شده و ۸ سال عضویت ایشان در انصار حزب الله و...

در ادامه نویسنده عنوان کرده که تردیدهایی در مورد تغییر عقیده خالصانه ایشان وجود داشته که این تردیدها پس از نوشتن نامه سرگشاده ایشان به آقای احمدی نژاد برطرف شده است. در آخر، نظر دکتر صدیق سروسستانی - عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی تهران که در میزگردی با حضور ده نمکی فیلم او را نقد کرده بود- درباره ایشان و فیلم‌های ایشان ذکر شده است.

رسانه‌های دیگر و از جمله سایت iht.com هم با عنوان "Iran's Michael Moore, criticized on 2 fronts" در همان ایام (پاییز ۲۰۰۵) همین مطلب را منتشر کردند.

■ اخراجی‌های ۱: اخراجی‌ها می‌آیند

در دورانی
اعتقاد این
بود که مشکل
اصلی خود مردم
هستند. اما آن
دیدگاه اشتباه
بود. مشکل
اصلی حاکمان
جامعه‌اند که
به فساد خو
گرفته‌اند

ها» نوشت: فیلم «اخراجی ها» داستان سربازانی است که با آنکه مسلمانان پرهیزکاری نیستند و رفتارهای کریه و زشتی دارند و نسبت به دشمن خود نیز به هیچ وجه خشمگین نیستند ولی در جنگ ایران و عراق شرکت کرده اند. این گروه از اراذل و اوباش به خاطر ارادت به رئیس شان به جبهه می روند و در آنجا به جای جنگیدن به کارهای خنده دار و غیر متعارف مثل سیگار کشیدن و قمار کردن می پردازند ولی در نهایت به قهرمانانی که جان خود را فدای جنگ می کنند، تبدیل می شوند، شاید این داستان به نظر تکراری برسد ولی در جمهوری اسلامی ایران همواره از مردانی که در دفاع مقدس -جنگ تحمیلی و ویرانگر ایران و عراق که به این نام خوانده می شود- شرکت کرده اند، به عنوان انسان هایی مقدسی یاد شده است، «مسعوده نمکی» با ساخت فیلم ساختار شکن «اخراجی ها» در سال ۲۰۰۷ باعث شد تا ایران که همواره عادت دارند تا فیلم های مختلف انسان های پرهیزکار را در خطوط جنگ ببینند، این بار با تصویر تازه و جدیدی روبرو شوند.

«الیور استون» ایران

روزنامه لس آنجلس تایمز در ادامه این گزارش می افزاید: «ده نمکی» که یکی از سربازان قدیمی جنگ، یکی از فرماندهان ارتش، یکی از روزنامه نگاران بوده و می توان از او به عنوان یک «الیور استون» دیگر یاد کرد، در یکی از مصاحبه های خود درباره فیلم اخراجی ها گفته است، من از عشق خودم نسبت به فیلم های جنگی چون «سرجوخه» و «نجات سرباز رایان» برای نوشتن و کارگردانی این فیلم استفاده کرده ام. من با ساخت این فیلم سعی کردم این ذهنیت را که دفاع مقدس تنها محدود به قشری خاص بوده را از بین ببرم، همه در این جنگ سهیم بوده اند.

به گزارش روزنامه لس آنجلس تایمز، با توجه به تنش های ایجاد شده میان تهران و واشنگتن بر سر برنامه هسته ای ایران، فیلم ده نمکی برای آمریکا یک هشدار بود، در حالی که غرب در حال سرمایه گذاری روی نسل روشنفکر و امروزی ایران است، این فیلم نشان داد که حتی جوانان ایرانی غیر مذهبی و مادی گرا نیز در صورت لزوم از کشور خود در برابر هر دشمنی دفاع خواهند کرد، آنچنانکه «ده نمکی» خود در یکی از مصاحبه هایشان بر این نکته تاکید کرده است که اگر به کشورمان حمله شود همه و همه برای دفاع از سرزمینشان که عاشقانه دوستش دارند به جبهه خواهند رفت.

لس آنجلس تایمز در ادامه می نویسد: ده نمکی همانند «استون» در جنگ شرکت کرده است، او در سن ۱۶ سالگی پس از اراضی نمودن والدین خود به جبهه می رود و پس از چندین ماه زخمی می شود ولی پس از بهبود بار دیگر به جبهه بازمی گردد و سرانجام پس از مدتی به یکی از فرماندهان نیروهای بسیج تبدیل می شود، تا آنجا که به گفته خودش، شخصیت های فیلم اخراجی ها برگرفته از اشخاصی است که فرماندهی اشان را به عهده داشته است، کسانی که افراد مذهبی و درست و حسابی نبوده اند، ولی پس از رفتن به جبهه، معنای حقیقی جبهه و جنگ را دریافته اند و به قهرمانان جنگ تبدیل شده اند.

خطری برای لیبرال ها

مقاله دیگری با تیتراژ "A Comic Film About a Grim Subject" در سایت ocnus.net بیشتر به شخصیت خود ده نمکی و همچنین سوابق مستند سازی او اشاره دارد. در ابتدا به دو مستند موفق او اشاره می شود که یکی به موضوع فحشاء می پردازد و دیگری به فوتبال و خشونت های آن. در ادامه گفته شده که اولین کار سینمایی او، که در زمان نوشتن مقاله در حال اکران بوده، فیلم اخراجی هاست و سپس خلاصه ای از فیلم ارائه می شود. این فیلم در جشنواره فیلم فجر آن سال، هیچ جایزه ای از آن خود نکرده و نظر آقای ده نمکی در این باره، در ادامه

عنوان شده است. نویسنده این مقاله معتقد است که پیام این فیلم هم در میان روشنفکران لیبرال و هم فاندائمانتالیست های مسلمان با استقبال روبرو شده و اولین مستند او درباره فقر و فحشاء نیز ساختار شکن بوده و به موضوع تابویی پرداخته است. سپس به سابقه حضور ایشان در جبهه اشاره شده و در مورد دفتر کار ایشان، این که تا چند سال پیش، به میدان جنگ شباهت داشته و این که پس از بازگشت از جبهه به انصار حزب الله پیوسته و ساختار این گروه و پس از آن سابقه مطبوعاتی ایشان در توضیحاتی داده می شود. در پایان این مطلب مطرح می شود که او اکنون بدون وابستگی به هیچ گروهی کار می کند و اگر چه ممکن است تغییر رویه داده باشد اما لیبرال ها از خطر او آگاه هستند.

مقاله "Iranian War Film Comedy Good-for-Nothings at the Front" در سایت en.qantara.de هم به رکورد شکنی این فیلم پس از فیلم "آتش بس" می پردازد که توانست رکورد جدیدی در تاریخ سینمای ایران ثبت کند. سپس توضیحات نسبتاً مفصلی در مورد داستان فیلم در پی می آید و این که دوستان "مجید" دارای چه خصلت هایی هستند. پس از آن، توضیحاتی در مورد مسعود ده نمکی و سوابق جبهه و جنگ ایشان، عضویت ایشان در انصار حزب الله، سابقه بسیج ایشان و ... آورده می شود. در ادامه، اشاره ای به مستند فقر و فحشاء می شود و این که ایشان برای ساخت این فیلم، دست به تغییر تیپ و ظاهر خویش زده اند! در آخر، نویسنده نظرات خویش را در مورد این که چرا این فیلم با موفقیت روبه رو شده، ابراز کرده است.

■ اخراجی های ۲: تداوم موفقیت مرد جنجالی

پس از اکران دومین قسمت از اخراجی ها، هفته نامه نیوزویک هم با تیتراژ "The Laughing Radical, A blockbuster director taps into Iran's pop-culture melting pot" درباره این فیلم و کارگردانش نوشت. این مقاله در ابتدا به فعالیت های گذشته آقای ده نمکی، سابقه حضور ایشان در جبهه و پس از آن عضویت در انصار حزب الله می پردازد و سپس اخراجی ها و فروش بی سابقه آن در تاریخ سینمای ایران. همچنین از ده نمکی نقل قولی آورده شده که چرا ایشان به عرصه فیلم و سینما وارد شده اند. در ادامه دوباره توضیحاتی در مورد استقبال بی نظیر عموم بالاخص جوانان از نمایش این فیلم. سپس این مطلب عنوان می شود که سبک آقای ده نمکی در این فیلم، تنها به سینما ختم نمی شود و دیگر هنرمندان در عرصه های مختلف، به این سبک رو آورده اند و نمونه هایی نیز ذکر می شود. در ادامه از خاطرات جبهه و مجروحیت آقای ده نمکی صحبت شده ضمن این که نقل قول های خود ایشان نیز عنوان شده است.

این مقاله همچنین خلاصه ای از فیلم اخراجی های ۱ و اخراجی های ۲ آورده، و توضیحاتی در مورد ژانر دفاع مقدس و ساختار شکنی ده نمکی ارائه می شود. نویسنده این مقاله، در ادامه به دلایل موفقیت این فیلم اشاره می کند و نیز به شباهت های میان آقای ده نمکی و آقای احمدی نژاد. گفته می شود که علی رغم استقبال از این فیلم، افراد مختلف از جمله دوستان آقای ده نمکی، مانند آقای سعید ابوطالب، انتقادهای شدیدالحنی به این فیلم داشته اند و نیز خیلی از افراد به خاطر سابقه فعالیت های ایشان در انصار حزب الله یا روزنامه، حتی حاضر به دیدن این فیلم نشده اند.

نویسنده در پایان به شباهت های ده نمکی و محسن مخملباف پرداخته است!

هفته نامه انگلیسی گاردین هم به اخراجی ها واکنش نشان داد. این مجله با مطلبی با عنوان "The view: Where now for Iranian film - making" که در ایام پس از انتخابات ۸۸ و در فاصله اکران اخراجی های

ده نمکی معتقد است که "چه این فیلم در خانه ها تماشا شود و چه در سالن های سینما، پیروز میدان ما هستیم!"



۲ و ۳ نوشته شده، سعی کرده از پرداخت مستقیم به اخراجی‌ها خودداری کند، بلکه با تشریح وضعیت فعلی سینمای ایران، آن را به وضعیت سیاسی کشور مرتبط دانسته است. گاردین معتقد است فرهنگ سینما، به خوبی می‌تواند نمایانگر وضعیت جامعه باشد هم چنان که پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ شاهد این مطلب هستیم. نویسنده می‌نویسد که فیلم سازان مشهوری چون محسن مخملباف که پای سینمای ایران را به عرصه‌های بین‌المللی باز کرده اند، در وضعیت کنونی به حاشیه رانده شده‌اند و اکنون وضعیت سینمای ایران به گونه ای است که فیلم‌هایی چون فیلم اخراجی‌ها با کارگردانی چون مسعود ده نمکی، با استقبال بیشتری روبرو می‌شوند. سپس توضیحاتی در مورد سمیرا مخملباف و آثارش و در آخر مقایسه ای بین سینمای ایران و تماشاچیان و سینمای لندن و علاقه مندان به سینمایش ارائه شده است.

■ اخراجی‌های ۳: مارتین سینمای روشنفکری و سینمای مردمی

مهمترین مطلبی که درباره فیلم‌های ده نمکی و بخصوص اخراجی‌های ۳ در رسانه‌های خارجی بارتاب یافت، گزارشی بود در سایت مجله انگلیسی «میدل ایست». این مجله درباره فیلم جدید مسعود ده نمکی با تیترا "Iran political battle emerges on movie screens" نوشت: این فیلم که «ده نمکی» در آن رقبا و مخالفان «احمدی نژاد» را به سخره گرفته است، اخیراً از سوی تعدادی از مخالفان، بایکوت شده است. این فیلم که از ۱۷ مارس (۲۵ اسفند) روی پرده رفته، توانسته تاکنون با جذب ۸۰۰ هزار تماشاچی، بیش از ۲ میلیون و ۳۰۰ هزار دلار (۱ میلیون و ۶۰۰ هزار یورو) فروش کند. این در حالی است که طی هفته‌های اخیر سایت‌های زیادی از جمله فیس بوک، با تبلیغ علیه این فیلم، از مردم ایران خواسته بودند که به تماشای این فیلم نروند و به جای آن فیلم «جدایی نادر از سیمین» به کارگردانی «اصغر فرهادی» را ببینند. میدل ایست همچنین به توضیح مطالبی در مورد این فیلم پرداخته و از جوایزی که در ۶۱ مین جشنواره فیلم برلین یا پس از مجوز گرفتن در ایران در جشنواره فیلم فجر کسب کرده، سخن رانده شده است. نویسنده این مقاله اظهار می‌دارد که شمار مخاطبان این فیلم مطلوب بوده، اگرچه سینماهای کمتری برای اکران در اختیار داشته است.

این نشریه همچنین به قاچاق اخراجی‌ها هم پرداخته و نوشته است: در میان تمام این مخالفت‌ها، نسخه‌های قاچاق «اخراجی‌ها ۳» هم اکنون در بازار سیاه موجود است که به گفته تلویزیون جمهوری اسلامی ایران، این تلاشی است برای آن که از رفتن مردم به سینماها برای تماشای «اخراجی‌ها ۳» جلوگیری کنند. همچنین عنوان شده است که ده نمکی معتقد است این کار توسط کسانی صورت گرفته که چشم دیدن موفقیت نیروهای انقلابی را ندارند! ده نمکی در دو قسمت ابتدایی این فیلم داستان عده ای جوان آس و پاس را روایت می‌کند که هرکدام به انگیزه‌های مختلف راهی خط مقدم جنگ می‌شوند و در آنجا موقعیت‌های جالبی را به وجود

می‌آورند. اخراجی‌های ۲ سال ۲۰۰۹ به نمایش درآمد و هم اکنون نیز با قریب به ۹ میلیون دلار فروش موفق‌ترین فیلم تاریخ سینمای ایران محسوب می‌شود.

در آخر از فعالیت‌های مسعود دهنمکی قبل از کارگردانی فیلم اخراجی‌ها و از جمله فعالیت روزنامه نگاری او در "هفته نامه شلمچه" مطالبی آورده شده است.

همین مقاله را شبکه فرانس ۲۴ (فرانسه)، العربیه، الشرق الاوسط (انگلیسی)، الوطن دیلی (کویت)، گلف تایمز، اردن تایمز، ایران فوکوس و... هم بازتاب دادند. قطر تریبون هم با تیتر "Iranian political satire a big hit with movie-goers" و همچنین روزنامه دیلی استار با تیتر "Popular pro-regime Iranian film provokes opposition ire" عینا همین مقاله را پوشش داده اند.

آژانس خبری آسیا پاسیفیک (www.oanews.org) هم مطلب "Outcasts 3" را با عنوان "Outcasts 3" را با عنوان "Iranian movie 'Outcasts 3' pirated" منتشر کرده که به موضوع تکیه غیر مجاز فیلم اخراجی‌های ۳ می‌پردازد. در ابتدا عنوان می‌شود که کارگردان این فیلم، اعلام کرده است عده ای از به اصطلاح روشنفکران فیلمش را بدون مجوز در سایت بالاترین قرار داده اند. توضیحاتی در مورد محتوای این فیلم و سپس نقل قول ده نمکی مبنی بر این که "چه این فیلم در خانه تماشا شود و چه در سالن‌های سینما، ما برنده ایم!" در ادامه آورده شده است. گرچه کارگردان ابراز امیدواری کرده که مردم در سالن‌های سینما به تماشای این فیلم بنشینند و گفته است که این کپی غیرقانونی نمی‌تواند مانع فروش این فیلم شود. ده نمکی که پیش از این گفته که در این فیلم با هر کسی شوخی کرده، حال می‌گوید که برای هر نوع سانسوری آماده است اما از طرفی هم امیدوار است که سیاستمداران با سعه صدر با این موضوع برخورد کنند.

مجله سینمایی housefullcinema هم با تیتر "Outcasts 3 Makes \$2.4m in Initial Iran Boxoffice" به موضوع درآمد حاصله از اکران فیلم اخراجی‌های ۳ می‌پردازد. در ابتدا عنوان می‌شود که این فیلم پر فروش تر از فیلم جدایی نادر از سیمین بوده و به میزان فروش این فیلم در نوروز اشاره شده است. خلاصه ای از فیلم و نام تعدادی از بازیگران در پی آمده است. توضیحاتی در مورد اخراجی‌های ۲ و مقایسه آن با اخراجی‌های ۳ از جمله مطالبی است که در انتهای این مقاله کوتاه به چشم می‌خورد.

www.enduringamerica.com هم با مطلبی با تیتر "The Latest from Iran (4 April): Taking Away Zeroes" به رقابت دو فیلم در پرده سینماها - اخراجی‌های ۳ به کارگردانی مسعود دهنمکی و جدایی نادر از سیمین به کارگردانی اصغر فرهادی، پرداخته و در ادامه این خبر توضیحات مختصری راجع به محتوای این فیلم ها، میزان فروش آنها، جوایز کسب کرده در فستیوال‌ها آورده شده است.

اپوزسیون ضد انقلاب هم در مورد اخراجی‌ها بیکار ننشست. صراط نیز گزارشی داد که بنیامین نتانیاهو، کسانی که در اخراجی‌ها هدف طنز قرار گرفته‌اند و اکنون توده‌های ملت آگاه ایران برای خندیدن به آنها راهی سینماها می‌شوند را «خط مقدم ارتش اسرائیل» خوانده و شیمون پرنز نیز مدعی شده بود صدای آنها، صدای آزادی خواهی ملت ایران است!

صدای آمریکا هم ادعا کرد: «معاونت سینمایی وزارت ارشاد که از پشتیبانان اصلی فیلم اخراجی‌ها بود، بی توجه به مخالفت جدی خانه سینما با دولتی شدن اکران فیلم‌ها، به سیاستهای اول انقلاب بازگشت و اکران فیلم‌ها را بار دیگر در دست گرفت، تا خود مشخص کند کدام فیلم در کدام سالن سینما و در چه زمانی نمایش داده شود.»

وبگاه فارسی بی‌بی‌سی نوشت: «مسعود ده نمکی در قسمت سوم اخراجی‌ها، رویدادهای مربوط به انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ ایران را به هجو کشیده است. داستان فیلم درباره سه کاندیدای رئیس جمهوری با گرایش‌های سیاسی مختلف است که هر کدام با رنگ مشخصی معرفی می‌شوند و گروه‌های سیاسی موجود در صحنه سیاست ایران، از اصولگرها تا اصلاح طلبان را نمایندگی می‌کنند.»

سایت پیوند هم مطلبی با عنوان "Calls for boycott of controversial Iranian political comedy The Outcasts 3: 'to go on' sale in Cannes Film Market" منتشر کرد. این مطلب در ابتدا اشاره ای دارد به موضوع حضور این فیلم در جشنواره فیلم کن که از یازدهم تا بیستم ماه می برگزار می‌شود و نقل این مطلب از زبان علی سرتیپی، مدیر فیلمیران. اکثر فیلم‌های ایرانی که تاکنون به جشنواره فیلم کن راه یافته اند، فیلم‌های هنری بوده‌اند و اکنون از زبان سرتیپی نقل می‌شود که فیلمیران تصمیم دارد فیلم‌هایی از ژانرهای دیگر از فیلم‌های معمولی ایرانی به کن بفرستند. این فیلم برگرفته است از ماجرای رقابت انتخابی آقای احمدی نژاد در سال ۲۰۰۹ و برخی وب سایت‌ها در صدد بودند که دیدن این فیلم را تحریم کنند و در ادامه از رقم‌های فروش این فیلم سخن رفته است و نیز از تکیه غیرمجاز این فیلم، گرچه علی رغم تمام این گفته‌ها، ده نمکی معتقد است که "چه این فیلم در خانه تماشا شود و چه در سالن‌های سینما، پیروز میدان ما هستیم!"

در پایان، این مقاله، از ساختن اخراجی‌های ۴ توسط مسعود دهنمکی، با موضوعی جذاب تر، خبر می‌دهد.

برخی وبلاگ‌ها هم درباره این فیلم نوشته اند. مثلا "jigdoood.wordpress.com" با عنوان "Did Nader and Simin get the Ax?" در رابطه با رقابت فیلم‌های "جدایی نادر از سیمین" و "اخراجی‌های ۳" نوشته شده است. در ابتدا عنوان می‌شود این مسئله بسیار نادر است که دو فیلم در حال اکران، نماینده دو تفکر شوند در حالی که تنها یکی از این دو فیلم، به موضوعی سیاسی می‌پردازد. نویسنده این مقاله معتقد است که فیلم اخراجی‌های ۳، فیلمی سخیف و پراز لودگی به کارگردانی مسعود ده نمکی است که در گذشته از رزمندگان بوده است و این که چگونه کارگردان از آب درآمده و چگونه این فیلم را ساخته است، خودش بحث مفصلی می‌طلبد! سپس در مورد فیلم جدایی نادر از سیمین، جایزه‌های بین المللی اش، کیفیت خوب این فیلم و کارگردان شایسته اش توضیح می‌دهد. در ادامه به درون مایه فیلم اخراجی‌ها می‌پردازد و می‌گوید که اصغر فرهادی، سیاست مدار نیست و ناخواسته وارد این رقابت موهوم شده است. رجا نیوز و کیهان از جمله خبرگزاری‌هایی بوده‌اند که به این بحث دامن زده اند!

از طرفی اساسا این رقابت بی پایه و اساس بوده چرا که سالن‌هایی که به اکران فیلم اخراجی‌ها پرداخته اند، ۳ برابر سینماهایی بوده‌اند که فیلم جدایی... در آن‌ها اکران شده است و فروش این فیلم‌ها دلیل بر پیروزی هیچ یک از جناح‌ها نیست.

در پایان

این گزارش، تنها گزیده‌ای بود از واکنش‌های جهانی به سه گانه اخراجی‌ها. فیلمی که نه تنها بار دیگر سینمای انقلابی که کل سینمای ایران را در جهان مطرح کرد و نشان داد که نیروهای انقلاب همچنان حرف‌های زیادی برای گفتن دارند که می‌تواند خیلی بیشتر از سینمای روشنفکری و هنری متناسب با جشنواره‌های اپوزسیون پسند، بدرخشد و مخاطب داخلی و خارجی را به خود جذب کند.

نگاهی به ظرفیت‌های انقلاب اسلامی

هیچ کدام از بچه‌های انقلاب به آکادمی نرفته‌اند

گفت‌وگو با نادر طالب‌زاده

نه طالب زاده نیاز به معرفی دارد و نه ده‌نمکی، بزرگی از بزرگی سخن گفته است، همه حرف او در این است که هیچ کدام از بچه‌های انقلاب به آکادمی نرفته‌اند، همین جور خودجوش مهارت پیدا کرده‌اند. ده‌نمکی هم یکی از این بچه‌های انقلاب است که به تکلیفش عمل می‌کند.

خدا تقدیر کرده که منحصر به فرد باشد

مسعود ده‌نمکی حاصل انقلاب اسلامی است، یک فعال فرهنگی و سیاسی انقلاب است و چون کارش را هم مخلصانه انجام داده، خداوند این جور تقدیر کرده که منحصر به فرد شده است. اخیراً هم در آمریکا کتابی به اسم مسعود ده‌نمکی چاپ شده است با قیمت پنجاه و شش دلار، نمی‌دانم محتوای آن چی هست که به قیمت بالای پنجاه و شش دلار فروش می‌رود. ریکی فرشتار فرگس، مجموعه‌ای از مقالات در رابطه با مسعود ده‌نمکی را جمع‌آوری کرده و شده این کتاب.

این وصله‌ها به ده‌نمکی نمی‌چسبند

در یک دوره‌ای خبرنگاران رسانه‌های مهم آمریکا مثل سی‌ان‌ان، سراغ مسعود ده‌نمکی می‌رفتند، دنبال چی می‌گشتند؟ می‌خواستند نقطه ضعف پیدا کنند، ده‌نمکی فرزند جبهه و کربلای پنج بود، بالاخره آدم یک چیزهایی را می‌بیند و نمی‌تواند تحمل کند، می‌خواهد انقلاب در مسیری که امام طراحی کرده پیش برود، حرکات و تفکر ده‌نمکی دهه هفتاد، طوری بود که برای خبرنگاران خارجی، مهم بود و البته آن‌ها می‌خواستند بهره‌برداری سیاسی خودشان را کنند، وقتی امان‌پور می‌آید مصاحبه می‌کند، خط خاصی را دنبال می‌کند، می‌خواهد، بچه‌های دل‌سوز انقلاب را تندرو معرفی کند، ده‌نمکی را انتخاب می‌کند، ولی ده‌نمکی از پس آن‌ها برمی‌آید، چرا که این وصله‌ها به ده‌نمکی نمی‌چسبند.

ایستاد و دادگاه رفت

در یک دوره‌ای هفته‌نامه صبح آقای نصیری را دست گرفت که تنها نشریه منتقدانه ایران بود. ده‌نمکی در مقابل فساد ایستاد، حتی دادگاه هم رفت. این جور، این آدم در مقابل فساد می‌ایستاد و دادگاه می‌رفت، بچه‌هایی که به انقلاب اسلامی اعتقاد دارند و حرف اول و آخر آن‌ها بقا و حیات انقلاب اسلامی، متصل به آخرالزمان است، این جوری آمده‌اند و محکم ایستاده‌اند، خیلی خوشحال هستم که در جشنواره عمار، از این بچه‌ها و ده‌نمکی تقدیر می‌شود.

انقلاب اسلامی باید حفظ شود

شروع کرد به فیلم مستند ساختن، فقر و فحشا را که ساخت صدای خیلی‌ها درآمد، حرفش این بود که انقلاب اسلامی باید حفظ شود، نباید ویروسی بشود، بعد ویروس آن مزمن شود، اگر ویروسی هست و شما با آن کاری نداشته باشید تبدیل به یک غده سرطانی می‌شود، که انقلاب را از پا در می‌آورد.

کربلای پنج را به سینما آورد

فعال اصلاح‌گر به معنای واقعی بود، نه تبلیغی، اصلاح‌گر عملیاتی بود. کربلای پنج را به سینما آورده بود، وقتی شروع به فیلم ساختن کرد همه ما شکه شدیم چون هیچ تجربه‌ای نداشت، هیچ فیلم کوتاه داستانی نساخته بود که به جشنواره‌ای برود و هر سال پنج دقیقه بلندتر شود و بعد از چند سال فیلم سینمایی بسازد، وقتی که اولین کار او درآمد و پرفروش‌ترین فیلم شد، از کارشناسان سوال کردند که فکر می‌کنید، فیلم بعدی‌اش هم این جور خواهد شد؟ حرف‌ها متفاوت بود، برخی می‌گفتند شانس بود، تیری بود که در تاریکی به هدف خورد و دیگر نمی‌تواند کار دیگری تولید کند، اما وقتی آقای ده‌نمکی فیلم‌های بعدش هم پرفروش شد، همه به فکر افتادند، اولاً مشخص شد که یک اراده دیگری پشت کار هست، من می‌گویم انقلاب اسلامی این قابلیت را دارد که بهترین‌ها را از خانواده خودش بیرون دهد، این خودش یک علامت است، بعد سریالی که ساخت و اخیراً پخش شد، باز همه توجه کردند، همه نشستند و نگاه کردند، این سریال پیامی از انقلاب اسلامی داشت، این را خوب به درام تبدیل کرده بود.

هیچ کدام از بچه‌های انقلاب به آکادمی نرفته‌اند

فرم کارهای ایشان را محتوا تعریف می‌کند، من مخاطب مجذوب موضوع و متن فیلم ده‌نمکی هستم، تمام پلان‌های فیلم‌سازان مطرح، زیبا نیستند، بعضی‌ها هم هستند که هر قاب‌شان به طور خاص زیبا است، بعضی‌ها هم نه، محتوا محور هستند، اصول را رعایت می‌کنند، دستور زبان فیلم‌شان درست است، شاید ساختار فیلم‌های ده‌نمکی مثل بعضی بزرگان سینمای ایران نباشد، اما اصول خاصی دارد که می‌شود

واقعاً تحلیلش کرد، ده‌نمکی می‌خواهد یک محتوایی را منتقل کند، برای مردمی که تشنه هستند، در بحث فتنه سال هشتاد و هشت صحنه خشک بود، باید سیراب می‌شد، باید مطلب ارائه می‌شد، اکثر هنرمندان یک جور ترسیدند حرف بزنند، این ترس و عقب‌نشینی باعث شد که این زمینه نیاز به حضور فعال داشته باشد، به خاطر همین ده‌نمکی در این زمینه با سریال به صحنه می‌آید، زبان، زبانی است که همه‌ی مردم می‌فهمند، فهمیدن زبان مخاطب مهم است، تمام ساختار فیلمش هم قابل قبول است، برای این که مردم راحت ارتباط برقرار می‌کنند، حتی روی فرم هم نمی‌شود به او ایراد گرفت، شما فیلم‌های اول ملاقلی‌پور را نگاه کنید، بلمی به سوی ساحل را نگاه کنید، کارهای آخرش را هم نگاه کنید، که چگونه از لنز فشرده استفاده می‌کند، این به خاطر این است که به تدریج به زیباشناسی‌اش رسید، این هم یک مقدار طول می‌کشد، هیچ کدام از بچه‌های انقلاب به آکادمی نرفته‌اند، همین جور خودجوش مهارت پیدا کرده‌اند، ده‌نمکی هم یکی از این بچه‌های انقلاب است که به تکلیفش عمل می‌کند.

کربلای پنج را به سینما آورده بود، وقتی شروع به فیلم ساختن کرد همه ما شکه شدیم چون هیچ تجربه‌ای نداشت، هیچ فیلم کوتاه داستانی نساخته بود که به جشنواره‌ای برود و هر سال پنج دقیقه بلندتر شود و بعد از چند سال فیلم سینمایی بسازد، وقتی که اولین کار او درآمد و پرفروش‌ترین فیلم شد



گفتمان فقر و غنا در شلمچه و جنبه

گفت و گو: محمد مهدی رحیمی

چه طور با آقای ده نمکی آشنا شدید؟

در فضای دانشگاه به صورت معمول همه‌ی روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها مثل شلمچه را می‌دیدیم و پیگیر این طور نشریات بودم. اولین ارتباطم با آقای ده نمکی هم‌زمان با انتشار نشریه شلمچه بود. شلمچه خیلی جنجالی بود. یکی از دوستان که با آقای ده نمکی آشنایی داشت گفت: «با آقای ده نمکی صحبت کردم و قرار شده که کار مشترک انجام دهیم. خود او امروز به خانه شما می‌آید». آقای ده نمکی با رفیقم به خانه‌ام آمد. گفت من شخصاً آمده‌ام شما را به نشریه دعوت کنم. اولین کاری که از من چاپ شد آخرین شماره شلمچه شد چون که توقیف شد. یک کانکسی در حیاط گذاشته بود، صفحه‌بندی و تحریریه‌اش داخل همان کانکس بود. کاغذها را روی زمین ریخته بودند. هنوز صفحه‌بندی آن‌ها کامپیوتری نبود و دستی انجام می‌دادند. خود آقای ده نمکی روی زمین نشسته بود و با خط‌کش و ماژیک صفحه‌بندی می‌کرد. عکس‌ها را در قاب نشریه می‌گذاشتند که برای قاب صفحه‌بندی بود. اگر جایی لازم بود که دایره‌ای وسط صفحه باشد، کاسه آيگوش‌ت را می‌گذاشتند و دوزش را با ماژیک خط می‌کشیدند. تحریریه تقریباً در این مایه‌ها بود.

مهم‌ترین ویژگی نشریه شلمچه چه بود؟

مطالبی بود که راجع به یادبود شهدا و مخصوصاً عکس‌هایی که از جنگ و شهدا می‌زد. هیچ نشریه‌ی دیگری به این شکل کار نمی‌کرد. نشریه‌ای نداشتیم که مستقیماً راجع به جنگ باشد. مثلاً یک صفحه آخر عکس پیکر شهید بود. یک ویژگی دیگر هم تیتراهای جنجالی سیاسی شلمچه بود. نشریات دیگر ملاحظات داشتند و ما این ملاحظات را نداشتیم. یکی از دلایل پرفروش بودنش هم در آن شرایط همین بود چون تنها نشریه‌ای بود که تیترا جنجالی می‌زد. خودش می‌گفت هفته‌ای شصت هزار نسخه فروش داشتیم.

خیلی رک و ساده حرف‌هایش را زد. با همدیگر در هفته‌نامه شلمچه آشنا شدند. کاریکاتورهای او مکمل متن‌ها و نوشته‌جات ده نمکی در موضوع فقر و غنا بود. او که خود یک کاریکاتوریست مطبوعاتی است، مهم‌ترین ویژگی ده نمکی را عدالت‌خواهی او می‌داند. صحبت‌های او تاریخ روزنامه نگاری ده نمکی را واکاوی می‌کند.

تنها کاریکاتوری که از شما در شلمچه چاپ شد با چه موضوعی بود؟

یک پوستر تبلیغاتی از یکی از شرکت‌های هرمی بود که آن موقع در سطح شهر زیاد دیده می‌شد. یک نفر دست روی شانه دو نفر انداخته بود. آن دو نفر را به عنوان بیزینس تحت پوشش داشت. طرحی کشیده بودم که یک نفر از مسئولین دستش را در جیب دو نفر کرده بود به جای این که دست روی شانه‌شان بگذارد.

چه فعالیت‌هایی با «جنبه» داشتید؟

هفتگی کاریکاتور داشتیم. یک صفحه‌ای هم به نام جنگ فقر و غنا بود که آن هم جنجالی بود. برای آن هم کاریکاتور می‌کشیدم. به خاطر تیترا که آقای ده نمکی زده بود، نشریه تعطیل شد و دیگر هم در نیامد. البته شاید من هم یک مقدار مقصر بودم. مصاحبه‌ای از آقای حسن روحانی، دبیر شورای امنیت ملی در یکی از نشریات منتشر شده بود که در مورد سرمایه‌داری و فرار سرمایه‌ها گفته بود: «هنوز هم متأسفانه بعضی‌ها سرمایه‌داری را زالو صفت می‌دانند». این مصاحبه را به ده نمکی نشان دادم. اساسی داغ کرد. مطلبی نوشت که سرمایه‌داری زالو صفت، تعبیر امام است. به قضیه پسر آقای روحانی اشاره کرده بود و مسائل خط قرمز که نباید می‌گفت. برای شماره بعد یک تیترا زده بود که آقای حسن روحانی به کجا می‌روید؟ شماره بعدی‌اش دیگر منتشر نشد.

برای هفته‌نامه جنبه در چه کاریکاتورهایی می‌کشیدید؟

غالباً بحث‌های تبعیض و عدالت و فقر و غنا بود. مسائل جنجالی نشریه‌اش بیشترین‌ها بود. مسائل سیاسی و دوم خرداد در آن نشریه کمتر بود. یکی از کاریکاتورهایی که آن زمان خیلی جنجالی شد در مورد جایگاه‌های نماز جمعه بود که سه ردیف جلو برای خواص است و عقب برای مردم عامی. یک کاریکاتور چند فریمی بود که بچه جانبازی داشت ویلچر را هل می‌داد

گفته بود: «در چشم من نگاه کنید. نفرت از آمریکا را می بینید یا نه؟» گفته بودند: «آره». گفته بود: «اگر تا ده دقیقه نروید شما را گروگان می گیریم». آن ها هم فرار کرده بودند.

چرا نشریه جبهه را بستند؟

می گفت: «ما را قربانی کردند. زورشان به کیهان نرسید، به جایش آمدند و شلمچه را بستند. آن موقع روزنامه زن را فائزه هاشمی درمی آورد. یکی از درگیری های اصلی و سرشاخ شدنش با روزنامه زن بود. این ها مرتب با همدیگر درگیر بودند. با هم کل کل داشتند. تیرهایی که مرتب با فائزه هاشمی می زدند. روزنامه زن هم یک کاریکاتوری به مناسبت تعطیلی شلمچه زده بود. یک چماق کشیده بود و یک مهر باطل روی آن زده بود. رویش نوشته بود چماق باطل شد.

همان موقعی هم که نشریه جبهه چاپ می شد، این مطالب در آن فضا یک مقدار ثقیل بود. طرح این طور مسائل همیشه سنگین است. در آن فضای دوم خردادی این قضیه مخصوصاً بخش عدالتخواهی و فقر و غنا برای طرفین سنگین بود. این طرف که جریان راست بود جریان سرمایه داری و بازاری در آن ها بود به پرقیاشان برمی خورد. گفتن آن طرف هم که اصلاً چیز دیگری بود. طرح بحث عدالت و جنگ فقر و غنا یک تغییر گفتن بود. یک طور حمله به این ها بود. چون گفتن این ها را به هم می ریخت. وسط آن گفتن جامعه مدنی و بحث های سیاسی تساهل و تسامح که داشتند یک دفعه یکی بیاید و یک بحث جدیدی به نام جنگ فقر و غنا را مطرح کند. اصلاً گفتن همه را به هم ریخته بود. نمونه اش را گفتم که باعث تعطیلی جبهه شد.

این گفتن عدالت خواهی آن زمان کار جدیدی بود؟

قبلش نشریه صبح آقای نصیری که در اوایل هفتاد منتشر می شد، علمدار و پیش قراول قضیه بود. اولین بار او این بحث ها را مطرح کرد. بعد شروع به افشای پرونده هایی از وزارتخانه ها کرد. بعد آن قضیه ارائه پرونده فساد وزارت پست و تلگراف و تلفن، که آقای غرضی وزیر بود را مطرح کرد. بعد هم به سراغ وزارت نیرو رفت و پرونده زنگنه را افشا کرد. یکی دو مورد هم کار به شکایت کشید. این طور مسائل در آن فضایی که در نشریات از دولت هاشمی هیچ انتقادی نمی شد، یک چیز اولیه ای بود. در واقع شروع آن از آنجا بود. تیرها و عکس های آن نشریه به اندازه نشریه دهنمکی جنجالی نبود ولی شروع این قضایا از آن موقع بود. مهدی نصیری در دهه هفتاد این گفتن را راه انداخت. کاریکاتورهای من هم از همان جا بود. در همان نشریه صبح با نصیری کار می کردیم.

نشریه صبح دوکوهه چه طور درآمد و چرا متوقف شد؟

هر وقت آقای دهنمکی می خواست نشریه در بییاورد یک زنگی به من می زد. می گفت: «می خواهم نشریه جدید در بییاورم». بعد می گفتم: «کی قرار است کار کند». می گفت: «من و تو. هنوز هیچ کس نیست». چند بار پیش آمده که می خواسته نشریه جدید در بییاورد. بعد از تعطیلی جبهه، اوایل هشتاد صبح دوکوهه را منتشر می کرد. در نهایت این یکی خودش متوقف شد. دلایلش را نمی دانم. مثل این که مشکل مالی داشت. آن زمان که صبح دوکوهه در می آمد، دهنمکی در همان زمین های کشاورزی که داشت کار می کرد. مرغداری هم داشت. یک بار آمد و گفت: «من حق التحریر ندارم بدهم. فعلاً بستم. اگر خواستید مجانی کار کنید و اگر هم خواستید بروید». بچه هایش که چند شماره ماندند، چند شماره ای هم پولی نداد. چون اصلاً نداشت. گفت فعلاً ندارم. بعداً دیده بود چند شماره حق الزحمه نداده، رفته بود سه چهارتا مرغ در کیسه انداخته بود و به جای حق الزحمه به هر کسی سه چهارتا مرغ داد. به کل بچه های تحریریه نفری دو سه تا مرغ داد. من هم آن زمان در تحریریه بودم.

یک جمله در مورد آقای دهنمکی...

آقای میرشکاک که با او کار می کرد و به دفتر نشریه می رفت و می آمد یک تعبیری داشت، همان تعبیر معروف که رستم است و یک دست اسلحه. می گفت: «دهنمکی است و یک دانه وانتش. هیچی ندارد. من آمدم با تو کار می کنم، برای این که مثل بقیه نیستی. دم و دستگاه نداری».



و در نماز جمعه می آورد. بنزی هم آمده بود. جایگاه دو در داشت؛ یک در برای ورود جانبازان و یک در برای ورود بنز. بعد از انتشارش سروصدای زیادی شد. از طرف ستاد نماز جمعه هم شدیداً شاک می شدند. به دهنمکی زنگ زده بودند که چرا با ما هماهنگ نمی کنید و از این کارها می کنید؟ ظاهراً مثل این که سر این قضیه یک دعوائی هم با هم کرده بودند. زنگ زده بودند و می گفتند: «شما منافق هستید والا به ما خبر می دادید قرار است چنین چیزی چاپ کنید».

جبهه جای جالبی بود. ساختمان دو طبقه ای کلنگی قدیمی بود. راه پله داشت. از پایین تا بالا را شکل قراگاه جنگی درست کرده بود. کیسه شن آورده بود و در راه پله ها چیده بود. در ورودی را سنگر کرده بود. در راه پله ها کلاه خود آویزان بود. یک جا ماسک شیمیایی آویزان بود. فکر می کردی قراگاه عملیاتی لشکر است. خبرنگارانی هم که می آمدند برای شان جالب بود. چنین چیزی ندیده بودند. مثلاً خودکارها یا پوکه فشنگ بود.

نشریه شلمچه و جبهه چه تفاوت هایی داشت؟

شاید یک بخش هایی مثل بحث عدالت طلبی و فقر و غنا در جبهه پررنگ تر شد. در شلمچه بحث یادبود جنگ و دفاع مقدس خیلی پررنگ تر بود. در جبهه مسائل تحلیلی و سیاسی بیشتر پررنگ شد. به سمت تغییرهای سیاسی رفت و صفحات کاریکاتوری داشتیم.

سال هفتاد و نه یا هشتاد که نشریه درمی آمد، خبرنگاران آمریکایی آمده بودند با او مصاحبه کنند. خودش بعداً تعریف می کرد. مسعود به یکی از بچه های دفترش گفت این خودکار فشنگی را بردار و پشت میز بنشین. این ها آمدند و از پایین راه پله شروع به فیلم برداری کردند. بعد قرار شد با خود دهنمکی مصاحبه کنند. به او گفته بودند می خواهیم با تو مصاحبه کنیم. گفته بود: «من با شما مصاحبه نمی کنم». گفته بودند: «چرا؟»

هر چه دارم از مسجد و هیئت است

خاطرات ناگفته مسعود ده نمکی از سه دهه زندگی انقلابی
گفت و گو: مسعود ملکی

پدربزرگم

تا نه ده سالگی که ما در آذربایجان شرقی بودیم، نگاه ما به پدربزرگمان، عاطفی بود. به مرور که با مباحث عرفانی آشنا شدم، در ذهن خودم رفتار و سلوکش را تطبیق می‌دادم. نوع قرآن خواندنش را، نوع نگاهش را به کار، آن نوع ذکر گفتنش، بعداً که به خودم آمدم، فکر می‌کنم ایشان سال شصت و یک، دو فوت کردند. بعدها در مورد ایشان از اطرافیان بیشتر جست‌جو کردم، بیشتر شناختمش. این‌ها جزو آدم‌هایی بودند که به هر حال گمنام بودند. فکر می‌کنم الان هم ترجیحش این باشد که همین جوری گمنام باشد، فکر می‌کنم حتی بچه‌هایشان هم ایشان را نمی‌شناختند. من بعدها چیزهایی که از او شنیدم برابرم جالب بود. مثلاً از هم‌سفرهای حجش که آن موقع پیاده می‌رفتند، یا آن کراماتی که از ایشان دیده شده بود. مریض‌ها را پیش او می‌آوردند. در شخصیت حاج یوسف فیلم رسوایی، سعی کردم یک جاهایی از لحن گفتار از پدربزرگم استفاده کنم.

خانواده‌ام

پدرم اهل اراکی است ولی برای سربازی به آذربایجان شرقی فرستاده شده بود. همان جا پس از پایان سربازی، استخدام ژاندارمری می‌شود و بعد از مدتی با مادرم ازدواج می‌کند. پدرم نظامی بود و آن موقع نظامی‌ها و به خصوص ژاندارم‌ها دیسپلین خاصی داشتند.

در همان بحبوحه انقلاب پدرم به نوعی مأموریت خودش را در روستاها انداخت که موقع تنش‌های سیاسی در شهر تبریز نباشد. به جهت شغلش، هر شش ماه یک بار از این روستا به آن روستا می‌رفتم. من در روستای محفوظ‌لو به دنیا آمدم. یک خواهرم در روستای خداآفرین به دنیا آمد. یک برادرم در یک روستای دیگر، زندگی سختی بود. به خصوص سرمای آذربایجان شرقی و برف‌های دوسه متری، مادرم یخ‌های جوب را می‌شکست تا بتواند لباس‌های بچه‌ها را بشوید. روحیات پدرم به شدت نظامی بود. ما در خانه حق ترکی حرف زدن نداشتیم. باید فارسی صحبت می‌کردیم، ولی وقتی پدر نبود با مادرم ترکی حرف می‌زدیم. خب آن موقع فارسی حرف زدن در استان ترک زبان یک جوری فخر بود.

جزو اولین‌هایی بودیم که در خانه‌مان تلویزیون داشتیم. همه همسایه‌ها جمع می‌شدند و با هم می‌دیدیم، ولی وقتی پدربزرگم می‌خواست به خانه ما بیاید، لحاف و پتوها را روی تلویزیون می‌انداختیم که نبیند! همان اوایل انقلاب که امام به قم آمدند، مادربزرگم از اراک به قم می‌رود و آن‌جا به دفتر امام نامه می‌دهد که من چند سال است بچه‌ام را ندیده‌ام. بعد از این ماجرا به پدرم انتقالی می‌دهد و در سال پنجاه و هشت خانه‌مان را به تهران می‌آوریم.

خواهر و برادرها

ما شش تا برادر هستیم و دوتا خواهر. من اولین پسریم. یک خواهر بزرگتر دارم. اسم برادر کوچکم منصور است که وکیل است. از آن کوچک‌تر مهرداد که در صنایع دفاع است. از آن کوچک‌تر مجید که کارهای فرهنگی می‌کند بعد از او محمد که شغلش آزاد است، آخری هم مه‌ران که در کار مستندسازی است. خواهرانم هم خانه‌دار هستند. من بزرگ‌ترین پسر بودم. مهرداد و مجید و مه‌ران، در همان مسجدی که من می‌رفتم به مرور از مسئولین پایگاه شدند.

مدرسه و فعالیت‌ها

کلاس پنجم ابتدایی در مدرسه پرتو اعظم در خیابان هنگام بودم. بعد به نارمک آمدم. دوران راهنمایی را در مدرسه نوجوانان انقلاب در میدان صد نارمک خواندم.

بسیج و مسجد تو را از درس می‌اندازد!

از همان سال اول که به تهران آمدم پدرم به جهت همان اعتقادات قبلی‌اش مخالف حضور من در بسیج و پایگاه بود. فکر می‌کرد رفتن به بسیج و مسجد من را از درس خواندن می‌اندازد. البته الان اینگونه فکر نمی‌کند. به هر حال من از همان موقع باید به نوعی یا اراده ایشان را انتخاب می‌کردم یا علانق خودم را. بعد از آن مجبور شدم به خاطر این که در این فضا (بسیج و فعالیت‌های اجتماعی) باشم، بعد از ظهرها سر کار بروم. از همان سال اول راهنمایی وضعیت کارم این طور بود.

یوسفعلی گرامی و شهید براتعلی گرامی که هر دو دانشجو بودند و از شهرستان آمده بودند در محله ما زندگی می‌کردند؛ بچه‌هایی مذهبی که در مسجد محلمان هم بودند. مسجد موسی بن جعفر یا مسجد ثامن الائمه. فعالیت‌هایی که با آن‌ها در مسجد داشتیم در زمینه آموزش قرآن بود. مسجد محل و مربیان آن‌جا تأثیر زیادی روی من گذاشت.

دهه شصت و رمان خوانی

دهه شصت رمان زیاد می‌خواندم. قبل از جبهه رفتن خیلی رمان می‌خواندم ولی همه چیز می‌خواندم. پلیسی و عشقی و ترسناک و همه چیز ولی در آن مقطع بیشتر از رمان نوارهای شهید مطهری و شریعتی را گوش می‌دادم. تا دوران قبل از جنگ. دائم اینها را گوش می‌دادم.

سخنران یازده ساله انقلابی

دو سه تا مسجی که عمدتاً می‌رفتم مسجد ثامن الائمه، مسجد موسی بن جعفر و بعدها مسجد ثارالله بود. منافقین در میدان صد نارمک فعال بودند. حتی در مدرسه راهنمایی بین آن‌ها و بچه حزب‌اللهی‌ها درگیری بود. علی‌رغم این که سن من کم بود و اول یا دوم راهنمایی بودم، وارد مناقشات و بحث‌های سیاسی می‌شدم. رژه‌هایی که آن‌ها به عنوان میلیشیا در حیاط مدرسه یا در میدان صد برگزار می‌کردند یک تقابلی ایجاد می‌کرد. من از همان موقع به نوعی سخنرانی می‌کردم، مثل فخرالدین حجازی صحبت می‌کردم. از جاهای مختلف می‌آمدند و مرا برای سخنرانی می‌بردند. یک بچه ده، یازده ساله بودم ولی در کنگره‌ها سخنرانی تند و آتشین و انقلابی می‌کردم. دکلمه خوانی می‌کردم. در همان مدرسه راهنمایی گروه تئاتر داشتیم که برای اجرا جزو اولین‌ها بودیم. تئاترهایی در زمینه جنگ اجرا می‌کردیم که من کارگردانش بودم و بی‌اس نمایشنامه‌ها را هم خودم می‌نوشتیم. گروه زیادی بودیم. سی، چهل نفری می‌شد. ترکیبی از همه آدم‌ها بود که بعضی‌هایشان منافق شدند و در مرصاد کشته شدند. بعضی‌هایشان حزب‌اللهی بودند. بعضی‌هایشان شهید شدند. یعنی ترکیبی از همه نوع آدم.

ما آن موقع برای جذب نیرو همان کاری که منافقین می‌کردند، انجام



شهید بزرگوار که مسعود دهتمی ستار از آنهاست

شهید فیض آبادی
شهید براتعلی گرامی
شهید مظفر نجف علی

خیلی سخت بود. هم مجبور بودم اعتقادات خودم را حفظ کنیم، هم این که به هر حال با این مسائل کنار بیایم. بعدها که در جبهه زخمی شدم، معلم فیزیک و زیست در بیمارستان به ملاقات من آمدند.

گریه برای ماهی سیاه کوچولو

همان موقع هم به این فکر می‌کردم که باید به روز باشیم. رقیب قدری از چپ توده‌ای بگیرتا مجاهدین خلق در مقابل ما بودند. مادر مدرسه معلمی توده‌ای هم داشتیم که سر کلاس می‌آمد، زنگ انشا کتاب ماهی سیاه کوچولو را می‌خواند و گریه می‌کرد. من هم شب در مسجد یا در محل مان از دوستان می‌پرسیدیم قصه چیست؟ آن‌ها می‌گفتند این کتاب صمد بهرنگی است و فلان است. فردا در مدرسه با معلم‌ها بحث می‌کردم. یادم می‌آید که حفظ کردن واژه اگزیستانسیالیسم، برای من خیلی طول کشید. چندین بار تکرار می‌کردم که در بحث و مناظره با این‌ها کم نیآورم و اصطلاحات علمی‌شان را هم بلد باشم. شب به شب کتاب‌های علامه طباطبایی را می‌خواندم. خیلی وقت‌ها فہم‌ش سخت بود. بیشتر کتب مذهبی می‌خواندم. چون رفتارم برای ائمه جماعت محل جذابیت داشت. همه برای من کتاب می‌خریدند یا جوایزی که این طرف و آن طرف می‌گرفتیم. سخنرانی می‌کردم یا مثلاً قرآن می‌خواندم یا سرود می‌خواندم. در مراسم‌های مختلف دکلمه می‌خواندم. آن‌ها من را تشویق می‌کردند. آن کلاس‌هایی که ما در مسجد می‌رفتیم خیلی تأثیر داشت.

در مسیر در بند

استادیمان؛ شهید فیض آبادی و شهید محمدحسینی که هردو روحانی بودند و شهید مظفر نجفعلی، شهید براتعلی گرامی، شهید قنبری، این‌ها همه کسانی بودند که نوجوانان را با یک کوه‌پیمایی در مسیر انقلاب قرار می‌دادند. در مسیر از سرودهایی که در کوه با بچه‌ها می‌خواندیم یادم هست یک سرود معروفی بود. با سلام و با درود بیکران / بر خمینی رهبر مستضعفان / آب زمزم بر لب تشنگان / سی چهل تا بچه بودیم. غذایمان را هم در یک کیسه می‌گذاشتیم، کوله‌پشتی نبود و در سرمای در بند بالا می‌رفتیم و بعد به نماز جمعه تهران می‌آمدیم. صبح می‌رفتیم و برای نماز جمعه برمی‌گشتیم. من عمومی داشتم که فوت کرد. او به نماز جمعه می‌رفت و التماسش می‌کردم که مرا هم ببرد. حتی پدرم را هم می‌برد ولی وقتی ایشان فوت کرد دیگر تنهایی به نماز جمعه می‌رفتم. یعنی نماز جمعه رفتن از بچگی جزو یکی از برنامه‌های روتین من بود. نماز جمعه آن موقع رفتن با الان خیلی فرق می‌کرد. چقدر باید صف می‌ایستادیم تا سوار اتوبوس شویم. نماز جمعه‌های آقای هاشمی آن موقع خیلی تند بود؛ بحث‌های عدالت اجتماعی و... ولی نماز جمعه‌های آقا معنوی بود. من عاشق سوره جمعه خواندن آقا بودم.

اولین اعزام به جبهه

از همان سال شصت، شصت و یک علاقه به جبهه رفتن در من ایجاد شده بود ولی به خاطر سن کم نمی‌گذاشتند. من در همان سال سوم راهنمایی به پادگان بیست و یک حمزه رفتم و دوره آموزشی را گذراندم. کل دبیرستان ما را یک هفته‌ای دوره آموزشی بردند. در آن‌جا با یکی از چهره‌هایی که در زندگی من خیلی تأثیر گذاشت آشنا شدم. شهید مظفر نجفعلی؛ مسئول پرسنلی پایگاه شهید بهشتی بود. مسئول ستاد شمیران نو و ناحیه ده آن موقع هم بود. البته من تصادفی فهمیدم که بچه محل ما است. ایشان در عملیات خیبر شهید شد. من این قدر به ایشان متوسل شدم که مرا هم به جبهه ببر. گفت: بروم و برگردم. انشاءالله دفعه دیگر می‌برمت که رفت و در خیبر شهید شد.

می‌دادیم. برای جذب بچه‌های حزب‌اللهی از درس دادن تا ورزش کردن همه چیز را در نظر می‌گرفتیم. مثلاً آن‌هایی که درس‌شان قوی‌تر بود، می‌گفتیم بروید با فلاشی کار کنید. نگذارید جذب منافقین بشود. این حرف‌ها الآن برای بچه کلاس دوم و سوم راهنمایی ثقیل است. برای دانشگاه‌ش هم ثقیل است ولی آن موقع واقعاً این جو در مدرسه راهنمایی بود.

به همراه یوسفعلی و براتعلی گرامی و آقای قنبری که در کوچه محل زندگی ما بودند. ما را به نماز جمعه و کوهپیمایی می‌بردند. یعنی اول به کوهپیمایی می‌رفتیم و بعد به نماز جمعه می‌آمدیم. چندتا جوان بودند که در تهران درس می‌خواندند. با همدیگر برادر بودند. همه آن‌ها هم مذهبی. در مسجد ثامن الائمه شهید فیض آبادی بود. شهید محمد حسینی که این‌ها روحانی بودند. کلاس‌های قرآن می‌گذاشتند و آموزش قرآن می‌دادند. در مناسبت‌ها کارهای تبلیغاتی می‌کردیم. پوسترو دیوارنویسی. در سن یازده دوازده سالگی با کلیشه‌های رادیوگرافی حروف در می‌آوردیم و روی دیوارها شعار می‌نوشتیم. سوم راهنمایی به پادگان آموزشی رفتم. دوم دبیرستان به دبیرستان شهید کاظمی آمدم. آن‌جا مسئول انجمن اسلامی دبیرستان شدم. سال شصت و سه بود که همزمان مسئول فرهنگی پایگاه بسیج‌مان هم بودم.

مسجد

همه شخصیت من توی مسجد و هیئت ساخته شد. در آن دهه اینها به هم مرتبط بودند. یعنی به نوعی آدم‌هایی که در امور تربیتی مدارس بودند، همان‌هایی بودند که در مسجد محل هم بودند. یعنی ما در مدرسه با این‌ها کار می‌کردیم. در مسجد هم دوباره با همین‌ها بودیم. و هیئت. این سه‌تا خیلی مؤثر بود. بعدش چیز اضافه‌تری که آدم بخواد گیر بیآورد توی مطالعه بود.

شهید فیض آبادی

اولین طلبه‌ای که خودم با او برخورد داشتم، شهید فیض آبادی بود. اینها در مسجد محل صدها نفر را تحت تعلیم خودشان قرار داده بودند. اولین حدیثی هم که من از این آدم‌ها یاد گرفتم و اولین بار روی تخته نوشته شد، اینی: *يُعِثُ لَاتِمِّمْ مَكَارِمَ الْخُلَاقِ* بود. بعد دیدم همه چیز ذیل همین است. مبارزه و همه چیز ذیل همین اخلاق است. حدیثی بود که از حضرت رسول بود که من برای این مبعوث شده‌ام. بشیراً و نذیراً یعنی هم بشارت و هم نذیر. بعداً در روش مبارزه می‌دیدم که خیلی از بچه‌ها فقط انذار می‌دهند. بشارت نمی‌دهند. ما نیامدیم که مردم از ما بترسند. ما آمدیم که مردم حرف ما را بپذیرند. لا اکراه فی الدین. در روش‌های مبارزه اینها همه برای من مثل یک آینه بود. خیلی جاها هم با بعضی از دوستان و همراهان اختلاف سلیقه پیدا می‌کردیم. به خاطر آن نگاه تک‌بعدی بود که بعضی از بچه‌ها داشتند. یعنی به نوعی توی مبارزات فقط نگاه سلبی را می‌دیدند.

از کلاس اخراج می‌کردند

دوران دبیرستان برای من خیلی سخت بود. آن موقع مسئول انجمن اسلامی دبیرستان بودم. معلم‌ها بر خلاف سرفصل‌های درسی وقتی به کلاس می‌آمدند بحث سیاسی می‌کردند. به من هم که می‌رسیدند با کنایه همه مسائل را سر من خراب می‌کردند. گرانی می‌شد، بمباران می‌شد، هرچی که می‌شد. بعد من هم که جواب می‌دادم یا بحث سیاسی می‌کردم از کلاس اخراج می‌کردند. من هم به مسجد محل مان می‌رفتم که نزدیک دانشگاه علم و صنعت بود. دانش‌جویانی که ظهراً برای نماز به مسجد می‌آمدند، برخی‌شان به من درس می‌دادند. یعنی همان درس‌هایی که در مدرسه من را از کلاس بیرون می‌کردند، آن‌جا یاد می‌گرفتم. امتحان می‌دادم و نمره قبولی هم می‌گرفتم. درس خواندن



و کاظمینی فرمانده گردان سلمان بودند. بعد حاج امینی که فرمانده گردان حمزه بودند. آقای محمد کوثری هم که فرمانده لشکر ما بود. من خودم بیشتر علاقه داشتم که به صورت نیروی رزمی فعالیت بکنم. جنگ که در سال شصت و هفت تمام شد. سه چهار ماه بعد از تمام شدن جنگ به تهران آمدم.

نوار پیام قطع نامه راده ها بار گوش دادم

جنگ که تمام شد برای ما خیلی سخت بود. امام می گفت اگر این جنگ بیست سال هم طول بکشد تا آخر ایستاده ایم. ما برای یک جنگ بیست ساله رفته بودیم. یعنی همه وسائل مان را جمع کرده بودیم. برای دلخوشی پدر و مادرم، همه کتاب های درسی و جزوه ها را هم با خودم برده بودم البته در آن جا دیگر نمی شد درس خواند. جنگ که تمام شد. شوکه شدیم. دو سه ماه در جبهه بودم. به امید این که دوباره جنگ شروع می شود. چرا که صدام آدمی نبود که پای حرفش بایستد، ولی وقتی دیدیم واقعا جنگ تمام شده به تهران برگشتیم. اولین کاری که کردم نوار پیام قطع نامه امام را گیر آوردم و ده ها بار گوش می دادم که حالا چه باید کرد؟ آیا واقعا باید زندگی عادی را شروع کنم. زندگی ماشینی؛ صبح سر کار بروم. بعد درس بخوانم و پزشک شوم. بعد ازدواج کنم و بچه دار شوم. زندگی روتین و بعد هم در رختخواب بمیریم. خیلی برای من سخت بود که این زندگی عادی را داشته باشم.

آن موقع یک رابطه عمیق عاطفی هم با امام داشتم. حتی امام در خواب به من محبت می کرد. دست نوازش روی سرم می کشید. ارشاد می کرد. آن موقع که در گردان سلمان نمی خواستم مسئولیت بگیرم، امام به خوابم آمد. من سه بار علتش را گفتم. ایشان گفت اجر گردان سلمان ضایع نمی شود. گوش کردن این پیام امام به من استراتژی آینده را داد. امام می گفت جنگ ما جنگ عقیده است و تمام شدنی نیست. جنگ ما جنگ حق و باطل بود و تمام شدنی نیست. جنگ ما جنگ ایمان و زحمت بود. جنگ ما جنگ فقر و غنا است. بعد دیدم که امام دارد همان حس را می گوید. می دانم به شما سخت می گذرد ولی مگر به پدر پیرتان سخت نمی گذرد. می دانم شهادت نزد شما شیرین تر از غسل است ولی مگر برای پدر پیرتان این گونه نیست.

جنگ جدید؛ جنگ فقر و غنا

امام در پیام قطع نامه فرمودند: خودتان را برای یک مبارزه علمی و عملی بزرگ آماده کنید. واقعا برای من یک استراتژی مدونی تدوین کرد که از این به بعد باید چه کار کنم. جنگ فقر و غنا؛ این تعبیر را نیز نگاه می کردم که حضرت امیر می گوید قدرت و حکومت برای من هیچ ارزشی ندارد، مگر این که بتوانم حق مظلومی را از ظالمی بگیرم. برای همین می شود گفت که دیدگاه امام در بحث جنگ فقر و غنا می تواند الگوی عملی ما برای مبارزه ای باشد و جنگ جدیدی از سال شصت و هفت آغاز شد.

امام دو باب را باز کرد. در باب مبارزه علمی و عملی. من مبارزه علمی را تقسیم بندی کردم. گفتم حالا که امام می گوید باید در حوزه علمی هم وارد بشویم، من علاقه خودم رشته تجربی و پزشکی را ادامه دهم و به بیمارستان بروم و دکتر بشوم و یکی را شفا بدهم یا نه بیایم در حوزه مناسبات فرهنگی؟ همان موقع انتخاب کردم.

از همان سال ۶۷ هم دبیرستان را می خواندم که باید جبران می کردم و صبح ها به مجتمع آموزشی می رفتم. بعد از ظهرها به آموزشگاه نیروی هوایی می رفتم و زبان انگلیسی می خواندم. شبها هم به حوزه علمیه شاه آبادی. البته آن موقع شغلی هم نداشتم. کلاس زبان من در میدان ولیعصر بود و حوزه ام بود. خیابان پیروزی. نیمه از مسیر را پیاده می رفتم. این بحث مبارزه علمی ام بود. البته نوع نگاه من به حوزه ملبس شدن و امتحان دادن نبود. کما این که دو سه سال اول اینجا در یک حوزه بودیم. بعد من همزمان صبحها مستمع آزاد به یک حوزه می رفتم. غروبها یک حوزه دیگر. چون برای من سرعت درک و یادگیری خیلی مهم بود. این که حالا ما بخواهیم مبارزه کنیم و رسانه داشته باشیم، حتما باید متناسب با آن این قوت را هم داشته باشیم. حالا چه بخواهد نشریه باشد، چه سخنرانی باشد. حتی روشهای مبارزه ما باید مبتنی بر اخلاق و قواعد شرعی باشد. به خاطر همین باید این نبودم که در چارچوب ضوابط این چیزها درس بخوانم. حتی برای من مهم نبود که لیسانسم را با معدل چند بگیرم. مهم این بود که این را بگیرم تا بتوانم با آن مجوز نشریه را بگیرم. یعنی دانشگاه چیزی اضافه تر از آن چیزهایی که بیرون خوانده بودم به من نمی داد. بیشتر مطالعه فوق برنامه و غیره داشتم.

فضای بعد از جنگ

بعد از جنگ خیلی از بچه ها درگیر مسائل زندگیشان شدند. آنهایی که مجتمع

سال های قبل از این که جبهه بروم، با چند شخصیت مهم و تأثیرگذار در زندگیم آشنایی داشتم. شهید مظفر نجفعلی بود که به تعبیر امام، از شیران روز و زاهدان شبی بود که فضائل اخلاقی اش زبان زد همه بود. نورانیت از چهره و سیمایش می بارید. خیلی چهره منحصر به فردی داشت. شهید فیض آبادی و شهید براتعلی گرامی و شهید مظفر نجفعلی در عملیات خبیر شهید شدند. این ها در فاصله سال های ۵۸ تا ۶۲ که شهید شدند بیشترین تأثیر اخلاقی را روی من داشتند. یعنی فکر می کنم جای خالی پدر بزرگم را این ها پر کردند. شهید مظفر نجفعلی یکی از افراد خاص در دوران خودش بود. وقتی که شهید شد، یکی از عظیم ترین تشییع جنازه های نارمک برگزار شد که همه طیف آدم، حتی لات و لوت ها در تشییع جنازه اش حضور داشتند. سعی کردم از لحاظ اخلاقی سبک و سیاق این شهید را دنبال کنم. بعد از جنگ با عرفان نظری و این مباحث بیشتر آشنا شدم. در آن مقطع کتاب هایی که حالا آن موقع کم بود ولی مطالعه می کردم. سعی می کردم از آن ها الهام بگیرم ولی پیدا کردن یک همچین آدم هایی که الگوی عملی قرار بگیرند و همین امروز در جامعه باشند. همیشه برای من مورد سؤال بود. مثلاً از امثال آقای قاضی یا غیره در این دور و زمانه چه کسانی هستند. در آن مقطع جنگ افق نگاه ما امام بود. سلوک عملی امام، عرفان امام، دستورات امام.

سال شصت و چهار بود که به جبهه رفتم. چند بار تلاش کرده بودم که بروم اما نشده بود ولی در نهایت با بزرگ کردن سنم در شناسنامه و جعل رضایت نامه راهی جبهه شدم. حتی نوع اعزامی هم که گرفتیم اعزام مجدد بود در حالی که اعزام اولم بود. وارد لشکر حضرت بیست و هفت محمدرسول الله شدم و به گردان سلمان رفتم. اولین بار به خط پدافندی مهران رفتم. برای عملیات والفجر هشت آماده شدیم. در عملیات والفجر هشت در بیست و شش بهمن، در کارخانه نمک فاو زخمی شدم. ترکش به پایم خورد و پایم شکست. من را به بیمارستان بیمارستان عیسی بن مریم اصفهان بردند. چند روزی آن جا بستری بودم اما پدرم با همان علاقه یک آمبولانس از زاندارمری برداشت و آمد به دنبالم و من را به بیمارستان زاندارمری آورد که حتی اجازه ندهد در بیمارستان سپاه بستری شوم. تعصبات نظامی و نژادی خودش را هنوز هم داشت. اول می خواستند پایم را قطع کنند ولی به هر حال رسیدگی کردند. دو سه ماهی بیمارستان بودم. بعد دوباره مجدداً راه افتادم و به جبهه رفتم. دوباره به منطقه برگشتم. این دفعه برای عملیات کربلای پنج به گردان حمزه رفتم. در سال شصت و پنج. دوباره به خط پدافندی مهران رفتم. بعد آمدم به گردان حمزه.

در عملیات کربلای هشت در گردان حمزه بودم. بعد که برگشتیم دوباره به گردان سلمان رفتم. در گردان سلمان مسئول دسته شدم. بعد مسئول گروهان شدم و در عملیات های والفجر ۱۰ و حلبچه بودم. تا اینکه در حلبچه شیمیایی شدم. بعد هم مسئول گروهان شدم که جنگ تمام شد. چند ماهی مسئول گروهان بودم و بعد جنگ تمام شد. اولین مسئول دسته ما مسعود حیدری وقار بود. توکل را از او یاد گرفتم. شعارش این بود که هر چه خدا خواست همان می شود. این جمله را پشت پیراهنش نوشته بود. اسم مسئول گروهان ما طاهر مؤذن بود. مسئول گردان ما آقای علی میرکیانی و آقای حکیم سوری

آموزشی می‌رفتند. آنهایی که دنبال شغل‌های سابقشان برمی‌گشتند. بچه‌ها برگشتند و دیدند جایگاه سازمانیشان را از دست داده‌اند. حتی در پایگاه‌های بسیج اتفاقاً آن‌هایی که در جبهه نیامده‌اند بیشتر در مسئولیت‌های پایگاه‌ها قرار دارند و آدم‌هایی که از جبهه برگشته بودند مثل وصله‌های نجسبی بودند که باید زیر دست کسانی می‌رفتند که در اوج دوران جنگ به جبهه نمی‌آمدند. آنها حاضر بودند در خیابان‌ها چراغ قوه بزنند و ایست بازرسی بزنند ولی جبهه نمی‌آمدند. یعنی از همان اول آزار شروع شد. بچه‌ها درگیر این مناسبات بودند.

از میدان ولیعصر

در پاییز شصت و هفت با حاجی بخشی آشنا شدم. تجمعاتی در میدان ولیعصر گذاشته بود. می‌خواست همان روش سال شصت و چهار را ادامه بدهد، سه چهارتا از بچه‌های نازی آباد بودند چند نفر از بچه‌های نارمک که جمعاً ده بیست نفر هم نمی‌شدیم.

امربه معروف می‌کردیم حاجی این‌ها، راه می‌افتادند و شعار می‌دادند. بلندگو نوحه پخش می‌کرد. در خود میدان ولیعصر هم نماز می‌خواندند. ما از آنجا در خانه یک روحانی به نام علی آبادی با همین بچه‌ها جلساتی گذاشتیم و بنایی شد به نام حزب‌الله تهران که بیاییم و حرکات را از سمت نقد مردم به سمت نقد قدرت و دولت ببریم. حاج بخشی این را قبول کرد. البته تابلوی ما هم حاجی بخشی بود. یعنی هیچ وقت خودمان جلو نمی‌آمدیم چون مسئولین حاجی بخشی را می‌شناختند. برای گرفتن مجوز حاجی بخشی را به وزارت کشور می‌فرستادیم.

در آن برهه تصمیم‌هایی گرفتیم؛ مثلاً تظاهرات را از سمت خیابان‌ها به سمت وزارت کشور و مجلس بردیم و نهادهای تأثیرگذار در حوزه فرهنگ یا صدا و سیما. یکی از مهم‌ترین تظاهرات‌هایی که آن موقع برگزار کردیم، حرکت به سمت صدا و سیما بود که شبش آمدند حاجی بخشی را دستگیر کردند و بردند. از او برنامه‌ای ضبط کردند و مدام در سلام صبح به خیر پخش می‌کردند که این راهپیمایی لغو است.

دلیل آن راهپیمایی برنامه‌های تلویزیون و دور شدن از آن فضای انقلابی و گفتگویی بود که بعد از رحلت امام در دولت سازندگی این حرکت مدام گسترش پیدا کرد. سال شصت و هشت و شصت و نه بیشتر شد و عمومیت حرکت این جریان به اسم حزب‌الله تهران تا سال هفتاد و دو و سه تحت همین عنوان بود. یعنی نه انصار حزب‌الله بود و نه گروه‌های دیگری که عمده تصمیم‌گیری در همین جمع انجام می‌شد. البته همزمان با حزب‌الله تهران گروه‌هایی هم در قم بودند.

در همان حرکت اعتراض به سمت صدا و سیما یکی از مداحان تهران پشت بلندگو عملاً محکوم کرد و گفت این حرکت ضد ولایت فقیه است. هر کس برود ضد ولایت فقیه است. کار به برخورد فیزیکی رسید. که خود من نیز مضروب شدم.

از هیئت ماتم جام زهر تا مبارزه عملی

در این حین هیئتی به اسم ماتم جام زهر تشکیل دادیم برای رزمندگان شرق تهران در همان سال شصت و هشت. از همه مسجدهای محل دعوت می‌کردیم و هر سال در سالروز قطعنامه مراسم می‌گرفتیم. اولین کالبدشکافی قطعنامه در آنجا بود. اولین باغ موزه جنگ هم وسط میدان رسالت با ده‌ها کامیون خاکریز درست کردیم. آنجا ادوات جنگ گذاشته بودیم. شبیه فضای جبهه و در آنجا مراسم می‌گرفتیم. محسن رضایی، علی فضلی، حاج آقای ابوترابی، الله کرم و این تیپ آدم‌ها هر کدام سالی یک بار به آنجا می‌آمدند و سخنرانی می‌کردند. این مبارزه عملی در فرهنگ عمومی با دیوار نویسی، شعارنویسی، تظاهرات ادامه پیدا کرد. مثلاً ما یک نشریه‌ای داشتیم که از سال شصت و هشت در چهارراه لشکر نماز جمعه، جلوی مسجد دانشگاه تهران روی دیوار نصب می‌کردیم که بریده نشریات و مقالات بود. مجبور بودیم پنج‌شنبه‌ها ببریم در نماز جمعه و زیر خاک قایم کنیم که بتوانیم روی کانکس بهداشتی در نماز جمعه نصب کنیم. چون آن موقع ستاد نماز جمعه به شدت مخالف کارهای سیاسی بود. یا اطلاعیه‌هایی را که آن موقع در خصوص انحراف مطبوعات می‌نوشتیم.

شهادت ناصر ابدام

برای بحث امر به معروف ما دنبال این بودیم که این جریان یک جریان همه‌گیر بشود. نه این که با تظاهرات و این چیزها حل شود. من همان موقع در سال ۶۹ اعلام کردم که بحث فراگیری فساد در جامعه ما و فراموشی امر به معروف و عدم حمایت مسئولین از آمرین به معروف به خاطر این است که

دغدغه نیست. حتی اگر شده آدم جانش را برای ترویج این فرهنگ بدهد، باید بدهد. من آن روز این حرف‌ها را زدم. هفته بعد یکی از این بچه‌ها به نام ناصر ابدام که در جمع ما در نماز میدان ولیعصر می‌آمد رفته بود تنهایی در پارک لاله امر به معروف بکند که با چاقو زدند و او را شهید کردند. می‌شود گفت از آنجا دیگر این امر به معروف به صورت یک گفتمان در آمد. کار به روزنامه‌ها کشید. ما گفتیم برای انتقام خون این شهید فضا را ناامن و قاتلین را محاکمه کنید. حضور بچه حزب‌اللهی‌ها در پارک‌ها و میادین برای خونخواهی شهید ناصر ابدام چند روزی طول کشید تا جایی که کار به برخورد فیزیکی کشید. کمیته با بچه حزب‌اللهی‌ها درگیر شد و چهل، پنجاه تا از سران بچه‌ها در میدان هفت حوض دستگیر شدند.

ما از ابدام خونخواهی می‌کردیم و خواسته‌مان محاکمه قاتلین او بود. به خاطر دفاع از انوامیس مردم این بچه‌ها داشتند جای کوتاهی نیروهای انتظامی آن موقع را پیر می‌کردند. من به بچه‌ها می‌گفتم ما که از آن نظام نیستیم. برخورد با این مظاهر فساد برخورد قانونی می‌طلبد. یعنی لزومی ندارد که بچه حزب‌اللهی بیاید در خیابان برود و با مظاهر آشکار فساد و فجور درگیر بشود. چون نیروی انتظامی انجام نمی‌دهد بچه‌ها باید وسط می‌آمدند ولی آن خون برکت زیادی داشت. درست است که بعدش یوسف قربانی و چندتا از بچه‌های گروه در همان سال‌ها به خاطر امر به معروف شهید شدند. اما در سال هفتاد و دو آقای جنتی پایه‌گذار ستاد امر به معروف و نهی از منکر می‌شود و دیگر ادامه این روند و مطالبات از طریق آن جریان پیگیری می‌شود. ما نیز دیگر خودمان را مستلزم به ادامه دادن همان روش‌های سنتی و راهپیمایی و تظاهرات و از این حرف‌ها نمی‌دیدیم.

کاریکاتورهاضد امام

یکی از مهم‌ترین اتفاقاتی که بعد از جنگ افتاد این بود که مجله فاراد تصویر امام را به صورت یک کاریکاتور خون‌آشام ترسیم کرده بود. فاراد مال روشنفکرها بود. صحبت‌های بازگان در خصوص جنگ و غیره چاپ می‌شد. نشریاتی مثل مجله کیان شکل گرفته بود. مقالاتی که نشریه کیان علیه ولایت فقیه یا حتی جنگ چاپ می‌کرد. مجله اطلاعات هفتگی یک بار عکس همت را هجو کرد.

فکر کن بچه حزب‌اللهی هستی!

استراتژی من در بعد از پیام قطعنامه که تبیین کرده بود وظیفه‌تان بعد از جنگ مبارزه علمی و عملی است که خودتان را بسازید. هم از لحاظ علمی و هم از نظر معنوی. مورد عملی چه است؛ جنگ فقر و غنا، جنگ ایمان و رذالت. بعد امام در وصیت‌نامه‌شان صریحاً و مستقیم مخاطب قرار می‌داد؛ بند میم وصیت‌نامه امام خیلی صریح است. تکلیف حزب‌اللهی‌ها عین اعزام به جبهه است که کتب و مطبوعات بر خلاف اسلام و عفت عمومی حرام است و جلوگیری از آن بر همه واجب. اگر مسئولین جلوگیری نکردند خودتان مکلف به جلوگیری هستید.

آن موقع یک مراسمی در صدا و سیما می‌گرفتند. برای اولین بار مناظره بود. عبدالله نوری وزیر کشور بود که مخالف کارهای ماها بود. ما همه رفتیم و در آن برنامه حضور پیدا کردیم. ده بیست نفری با هم بودیم همه اسم دهنکی را در گلدان انداختند که در بیاید و من بتوانم حرف بزنم. رفتم و گفتم آقای نوری فکر کن تو وزیر کشور نیستی و یک بچه حزب‌اللهی هستی. این بند میم وصیت‌نامه امام است؛ می‌گوید به مسئولین بگویید که ما گفتیم. اگر جلوگیری نکردند که شما نکردید. خودتان مکلف به جلوگیری هستید. یا می‌توانی بگویی وصیت‌نامه امام مال دوره خودش است که وصیت‌نامه مال بعد است یا می‌خواهی بگویی امام اشتباه کرده! ما باید چه کار کنیم؟ او جواب نداد. گفت: حالا بیرون با هم صحبت می‌کنیم. گفتم شما جواب بده. ما در قبال بند میم وصیت‌نامه امام چه تکلیفی داریم. آیا امام نمی‌دانست بعدش همین نظام قانون دارد. سیستم دارد. دولت دارد و نمی‌شود شما بیایی بر خلاف قانون از این مورد جلوگیری بکنی!

ما می‌آمدیم در صفوف اول نماز جمعه می‌نشستیم. همان سال شصت و هشت و شصت و نه. می‌دانستیم پخش مستقیم رادیویی می‌شود. بین شعارهای سنتی نماز جمعه، بلند می‌شدیم و شعارها و مطالبات عدالتخواهانه می‌دادیم؛ صدا و سیما می‌آورد. تلویزیون هم مجبور می‌شد پخش بکند. اوایل از دستشان در می‌رفت. بعدها یاد گرفته بودند و صدای شعار مردم را بیشتر می‌کردند که صدای ما نرسد. یا مثلاً ماها بلند می‌شدیم و می‌گفتیم وصیت خمینی اجرا باید گردد. پیرمردهای نماز جمعه بلند می‌شدند و می‌گفتند مرگ بر منافق. یعنی آن جمع ما را منافق فرض می‌کردند.



شہید یوسف قربانی شہید ناصر ابدام شہید رشید آقائی دوست

[illegible]

مراسم اربعین
شہید ناصر ابدام
لادی

رمز «دوستها بسند»
 رکان رب مسلک کشیدہ،

و زانند را دانامه دادیم^{۱۱}
 را سستی را در کدمای امید را دل شادی را این همه را تو را بدانی گفتم^{۱۲} ای دوست و کسی که بیادش
 تو بخشد^{۱۳} و شوقش دانی به خرج دانی از یونگه به عقل و شادی^{۱۴} ای شایسته به این مدامت
 اسر زوره تا صد بار هزار صد هزار بار پیش من بمانی و صبرهای جمعه دعای

فرج می خوام^{۱۵}
 تو بخند سستی نگر بودی از خود دور و ریشم را ندانشی^{۱۶}
 بینم چو خندم ز کار کردیم^{۱۷}
 دیگر باز کار حصار ندارم^{۱۸}
 تا ازل آنجا تا ماسی خود گفتم^{۱۹}
 شهر مان پاک پاک ایست^{۲۰}
 فراموشم را یاد دارم^{۲۱}

نهاده به سنگهای رنگ و روغنی بهشت زهر لکن^{۲۲}
 کار ششمان را تلوهایی ششید از لوبان تم^{۲۳} ای خطر^{۲۴} از اسرار گفتم^{۲۵}
 روزی به جای آن در بهرین تلوهی^{۲۶} (سومی) و گلد اسرار گفتم^{۲۷}
 ساکنم ز دو یار رسیدم در حالی که کمزور ما تو سوسه یافته^{۲۸}

بدهای را در سر دورسری هاتوسش یافته^{۲۹}
 بدهای را در خیابان راهموش یافته^{۳۰}
 صدای هزار هزار به جلال تو سوسه یافته^{۳۱}
 روابط حسنه میان جان و دستان تو سوسه یافته^{۳۲}
 و اسرار تو فور سسختی نکرد از دیگر اسرار یافته^{۳۳}

نارنجی سیدی^{۳۴}
 کشته^{۳۵}

نارنجی سیدی^{۳۶}
 کشته^{۳۷}

نارنجی سیدی^{۳۸}
 کشته^{۳۹}

نارنجی سیدی^{۴۰}
 کشته^{۴۱}

نارنجی سیدی^{۴۲}
 کشته^{۴۳}

نارنجی سیدی^{۴۴}
 کشته^{۴۵}

نارنجی سیدی^{۴۶}
 کشته^{۴۷}

نارنجی سیدی^{۴۸}
 کشته^{۴۹}

نارنجی سیدی^{۵۰}
 کشته^{۵۱}

نارنجی سیدی^{۵۲}
 کشته^{۵۳}

نارنجی سیدی^{۵۴}
 کشته^{۵۵}

نارنجی سیدی^{۵۶}
 کشته^{۵۷}

نارنجی سیدی^{۵۸}
 کشته^{۵۹}

نارنجی سیدی^{۶۰}
 کشته^{۶۱}

نارنجی سیدی^{۶۲}
 کشته^{۶۳}

نارنجی سیدی^{۶۴}
 کشته^{۶۵}

نارنجی سیدی^{۶۶}
 کشته^{۶۷}

نارنجی سیدی^{۶۸}
 کشته^{۶۹}

نارنجی سیدی^{۷۰}
 کشته^{۷۱}

نارنجی سیدی^{۷۲}
 کشته^{۷۳}

نارنجی سیدی^{۷۴}
 کشته^{۷۵}

نارنجی سیدی^{۷۶}
 کشته^{۷۷}

نارنجی سیدی^{۷۸}
 کشته^{۷۹}

نارنجی سیدی^{۸۰}
 کشته^{۸۱}

نارنجی سیدی^{۸۲}
 کشته^{۸۳}

نارنجی سیدی^{۸۴}
 کشته^{۸۵}

نارنجی سیدی^{۸۶}
 کشته^{۸۷}

نارنجی سیدی^{۸۸}
 کشته^{۸۹}

نارنجی سیدی^{۹۰}
 کشته^{۹۱}

نارنجی سیدی^{۹۲}
 کشته^{۹۳}

نارنجی سیدی^{۹۴}
 کشته^{۹۵}

نارنجی سیدی^{۹۶}
 کشته^{۹۷}

نارنجی سیدی^{۹۸}
 کشته^{۹۹}

نارنجی سیدی^{۱۰۰}
 کشته^{۱۰۱}

نارنجی سیدی^{۱۰۲}
 کشته^{۱۰۳}

نارنجی سیدی^{۱۰۴}
 کشته^{۱۰۵}

نارنجی سیدی^{۱۰۶}
 کشته^{۱۰۷}

نارنجی سیدی^{۱۰۸}
 کشته^{۱۰۹}

نارنجی سیدی^{۱۱۰}
 کشته^{۱۱۱}

نارنجی سیدی^{۱۱۲}
 کشته^{۱۱۳}

نارنجی سیدی^{۱۱۴}
 کشته^{۱۱۵}

نارنجی سیدی^{۱۱۶}
 کشته^{۱۱۷}

نارنجی سیدی^{۱۱۸}
 کشته^{۱۱۹}

نارنجی سیدی^{۱۲۰}
 کشته^{۱۲۱}

نارنجی سیدی^{۱۲۲}
 کشته^{۱۲۳}

نارنجی سیدی^{۱۲۴}
 کشته^{۱۲۵}

نارنجی سیدی^{۱۲۶}
 کشته^{۱۲۷}

نارنجی سیدی^{۱۲۸}
 کشته^{۱۲۹}

نارنجی سیدی^{۱۳۰}
 کشته^{۱۳۱}

نارنجی سیدی^{۱۳۲}
 کشته^{۱۳۳}

نارنجی سیدی^{۱۳۴}
 کشته^{۱۳۵}

نارنجی سیدی^{۱۳۶}
 کشته^{۱۳۷}

نارنجی سیدی^{۱۳۸}
 کشته^{۱۳۹}

نارنجی سیدی^{۱۴۰}
 کشته^{۱۴۱}

نارنجی سیدی^{۱۴۲}
 کشته^{۱۴۳}

نارنجی سیدی^{۱۴۴}
 کشته^{۱۴۵}

نارنجی سیدی^{۱۴۶}
 کشته^{۱۴۷}

نارنجی سیدی^{۱۴۸}
 کشته^{۱۴۹}

نارنجی سیدی^{۱۵۰}
 کشته^{۱۵۱}

نارنجی سیدی^{۱۵۲}
 کشته^{۱۵۳}

نارنجی سیدی^{۱۵۴}
 کشته^{۱۵۵}

نارنجی سیدی^{۱۵۶}
 کشته^{۱۵۷}

نارنجی سیدی^{۱۵۸}
 کشته^{۱۵۹}

نارنجی سیدی^{۱۶۰}
 کشته^{۱۶۱}

نارنجی سیدی^{۱۶۲}
 کشته^{۱۶۳}

نارنجی سیدی^{۱۶۴}
 کشته^{۱۶۵}

نارنجی سیدی^{۱۶۶}
 کشته^{۱۶۷}

نارنجی سیدی^{۱۶۸}
 کشته^{۱۶۹}

نارنجی سیدی^{۱۷۰}
 کشته^{۱۷۱}

نارنجی سیدی^{۱۷۲}
 کشته^{۱۷۳}

نارنجی سیدی^{۱۷۴}
 کشته^{۱۷۵}

نارنجی سیدی^{۱۷۶}
 کشته^{۱۷۷}

نارنجی سیدی^{۱۷۸}
 کشته^{۱۷۹}

نارنجی سیدی^{۱۸۰}
 کشته^{۱۸۱}

نارنجی سیدی^{۱۸۲}
 کشته^{۱۸۳}

نارنجی سیدی^{۱۸۴}
 کشته^{۱۸۵}

نارنجی سیدی^{۱۸۶}
 کشته^{۱۸۷}

نارنجی سیدی^{۱۸۸}
 کشته^{۱۸۹}

نارنجی سیدی^{۱۹۰}
 کشته^{۱۹۱}

نارنجی سیدی^{۱۹۲}
 کشته^{۱۹۳}

نارنجی سیدی^{۱۹۴}
 کشته^{۱۹۵}

نارنجی سیدی^{۱۹۶}
 کشته^{۱۹۷}

نارنجی سیدی^{۱۹۸}
 کشته^{۱۹۹}

نارنجی سیدی^{۲۰۰}
 کشته^{۲۰۱}

نارنجی سیدی^{۲۰۲}
 کشته^{۲۰۳}

نارنجی سیدی^{۲۰۴}
 کشته^{۲۰۵}

نارنجی سیدی^{۲۰۶}
 کشته^{۲۰۷}

نارنجی سیدی^{۲۰۸}
 کشته<

کتاب بالینی من

الحسين جزب الله

زندانی شدم!

مهمترین اقدام عملی ای که من آن موقع انجام دادم و فکرمی‌کنم بعد از مجله فاراد بود این بود که شنیدم که می‌خواهند کاریکاتوریست آن روزنامه را آزاد کنند و نمی‌خواهند با او برخوردی بکنند. این بود که در نماز جمعه جلوی تریبون آقای هاشمی تظاهرات کردیم. فکرمی‌کنم سال هفتاد و یک باشد. من روی دوش مردم به سمت آقای هاشمی می‌رفتم. بعد آقای هاشمی گفت با من نیستند. منظورشان این بود که آن روزنامه‌ای که این کار بد را کرده با او نیست. همان شب آمدند مراد دستگیر کردند. به زندان توجید بردند. ۸-۹ روزی من آنجا بودم. دلیل زندانی شدن من این بود. همزمان ۳-۴ بچه حزب‌اللهی یک سری کارهای دیگری کرده بودند. روش‌های آنها برخورد با برخی از نشریات روشنفکری بود که روش دیگری داشتند. می‌رفتند حمله می‌کردند. کار ما اعتراض مدنی و تظاهرات جلوی روزنامه بود. ولی به هر حال آنها و ما را دستگیر کردند. بعد از ده روز هم آزاد شدیم.

کدام سهمیه رزمندگان؟!

چند ماه بعد از رحلت امام

از سال شصت و هشت و به خصوص آن چند ماه اول که از رحلت امام گذشت، ما بعدش در فضای مسائل فرهنگی بودیم. مسائل فرهنگی و دفاع از آرمان به معروف بود که ناصر ابدام در سال شصت و نه شهید می‌شود. یا به نوعی بحث ارزش‌زدایی از نمادهای دفاع مقدس، شهرداری و غیره نمادها را پاک می‌کردند. آن موقع درگیر این مسائل بودیم. نشریاتی مثل کیان و غیره که آن موقع در خصوص جنگ مطالبی می‌نوشتند. یکی هم بحث قلع‌نامه یعنی زنده نگه داشتن آن بحث مطالبه‌گری و پرسشگری که چرا به اینجا رسید؟ بیانه‌هایی که ما آن موقع در نماز جمعه تهران منتشر می‌کردیم در خصوص بحث توسعه بود. به نوعی آن موقع یک بحث جلمبریس (اشرافی‌گری) یا چیزی که آقای هاشمی در نماز جمعه مطرح کردند که باید تیپ حزب اللهی‌ها حالا عوض بشود. قرار نیست مثل همان موقع (جنگ) باشند. اینها هم مدرن بشود. ایشان از تیپ ظاهر پچه‌ها شروع کرد تا سبک زندگی مدرن نوی شهر و تابلوها و اینها. اینها آدمی بود. باید یک جوری این حلقه‌ها به هم متصل می‌شد. آن موقع شهید آوینی یک سوره مقالاتی منتشر می‌کرد یا میرشکاک که سبک سبک حرفها می‌زد. ممکن بود نوی روزنامه کهان یک سبک حرفها



پشت صحنه فیلم موج زنده

من در آن جاتا هفتاد و پنج ادامه پیدا کرد ولی دغدغه ام این بود که این کار ادامه پیدا کند. از همان سال شصت و نه و هفتاد در کنار زندگی چند بعدی، پژوهش این کار را ادامه دادم که هر کدام به بن بست خوردن یکی ادامه پیدا کند. مرغ داری را راه انداختم که برای امرار معاش و کارهای روتین فرهنگی که انجام می دادیم، هزینه هایش در بیاید. از آن طرف هم کارهای فرهنگی ما در فعالیت های اجتماعی بود که سال هفتاد و سه به انصار حزب الله تبدیل شد. از سال ۷۳ و ۷۴ انصار حزب الله تشکیل شد که ترجیح می دهم حالا در مورد آن حرف نزنم. در هر حال دوره ای بود که برخی از کارهایی که انجام می شد بر خلاف سلیقه و روش من بود ولی چون کار جمعی بود فعلاً در مورد آن سکوت می کنم ولی این همراهی بیشتر از یک سال و نیم طول نکشید.

اکران فیلم پاسداران آیت الله در مساجد

در آستانه انتخابات مجلس پنجم، یک مستند ساز انگلیسی فیلمی ساخته بود که من و آقای الله کرم با هم دوبله اش کرده بودیم. فیلم پاسداران آیت الله؛ به پایگاه ها و مساجد می بردیم و پخش می کردیم. در دانشگاه ها و این طرف و آن طرف پخش می کردیم و در مورد آن صحبت می کردیم. یک جا هایش را نریشن گذاشته بودیم با صدای خودم و آقای الله کرم. مستند را نقد می کردیم. نگاه بی بی سی را به حوزه فرهنگ و بحث تضادهایی که در جامعه شکل گرفته بود. شکل آن اکران مسجد به مسجد حرکت نویی بود.

نشریه شلمچه

سراغ نشریه شلمچه رفتیم. اسم های مختلفی بود ولی شلمچه را انتخاب کردیم. چون به نوعی می شود گفت که شلمچه نقطه عطف دفاع مقدس بود. همه توان ما در جنگ در شلمچه خلاصه شد. در کربلای چهار و پنج. همه شود و مظلومیتی که آن جا داشت. عهدی که در سه راه شهادت با خودم بستم که اگر زنده برگشتم برای آرمان های این بچه ها بجنگم. نگذارم این آرمان ها با استخوانهای شان دفن شود. آن جا با خودم عهد کردم که اگر یک روزی برگشتم، مطالبه گر این فریادها باشم. نه فقط عکس های شان. این جا می شد یک تفکیکی قائل شد. این جا برای من قشنگ روشن بود. گرچه ما از سال شصت و هفت مجبور بودیم حتی برای عکس شهدا هم بجنگیم. آن ها را هم داشتند پاک می کردند. این قدر جنگیدیم تا مجبور شدند تابلوهای خیابان ها را تقسیم کنند. گفتند یک بخش آن سونی و سان استار و فلان، یک بخش آن را هم به شهدا می دهیم. یک بخش آن را هم به جنگ. تا این جایش هم قبول کردند. مثلاً آن زمان بحث پاک کردن عکس شهدا از اتوبان قم بود. من همان موقع مطلب نوشتیم. نوشته بودم این آغاز یک راه است. از امام استفتاء کرده بودند که این ها باعث تصادف می شود. می گفتم چطور می شود که تابلوهای تبلیغاتی باعث تصادف نمی شوند. عکس شهید باعث تصادف می شود؟ یا پاک کردن اسم شهدا از کوچه ها. می گفتند مردم در کوچه ها گم می شوند. به جای اسم شهید بزنیم کوچه یک، کوچه دو، سه. آن موقع خیلی سخت بود.

شروع روزنامه نگاری

نشریه را که می خواستم راه بیندازم، نزدیک ترین کس به من که آن موقع کارهای فرهنگی می کرد، آقای داودآبادی بود. فکری می کنم در روزنامه آفرینش صفحه جنگ به نام از معراج برگشتگان داشت. حتی وقتی من گفتم می خواهم

زده بشود. به نوعی می شود گفت که این نقدها در حد محفلی بود. اینها تا اعتراض مدنی یعنی حضور میدانی با میانی تئوریک با هم پیوند پیدا نکنند، قدرتمندان از آن نمی ترسند. یعنی حساب نمی برند. یک موقعی می گویند این هایی که توی خیابان هستند شور هستند و نمی فهمند. گیرشان فقط بدحجابی است و تابلوی شهدا است. می شود آنها را یک جوری فریب داد و چندتا تابلو هم به اینها داد و بگوئیم مال شما. آن طرف هم امثال شهید آوینی بگذار هر چقدر می خواهد بنویسد. فو قش هم به فکه می فرستیم و از دستشان راحت می شویم یا توی صدا و سیما راهشان نمی دهیم.

آن موقع یکی از دغدغه هایی که من داشتم این بود که این فریادها باید تئوریزه بشود. یعنی حتی کسانی که تئوریزه می کنند احتمالاً یکی نیستند. کسی که داد می زد با کسی که تئوریزه می کند الزاماً یکی نیست. شهید آوینی می تواند یک طرف باشد و حاجی بخشی یک طرف اینها باید یک جایی به هم پیوند بخورند. باید یک رسانه ای باشد که این شعارهای مثلاً آنان که در خانه شاهانند/ از درد ملت همه بیگانه اند، باید یک پیش زمینه ای از اندیشه های امام و جنگ فقر و غنا داشته باشد. بعد اینجا بیاید و با زبان امروزی تر در اندیشه های شهید آوینی در بحث توسعه و الگوی توسعه و لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم فرهنگی.

ولی آن سالها، سالهای پراکندگی جریان حزب الله بود. یعنی یک عده زیادی از این بچه ها فقط دیگر هیئت و مسائل خودشان بودند. حتی یک عده از آدمهایی که شما از آنها توقع نداشتید. آن موقع بحث خصوصی سازی یا مثلاً بازسازی و این حرفها مطرح شد. خیلی از رزمنده ها را هم درگیر مسائل اقتصادی کردند. ثبت شرکتها و کارخانه ها را به نام زدنشان و زمین دادن. یعنی رزمنده ها بیایند سر سازندگی بروند. یعنی به نوعی یک نوع غفلتی که داشت به بی تفاوتی منجر می شد.

آن موقع حرف زدن در مورد این مسائل یک نوع اتهام بود. انگ سیاسی زدن، سیاسی شدن، خطی شدن به آدم می زدند. خیلی از آدمهایی که الان دغدغه انقلابی و آرمانگرایی و مطالبه گری عدالت دارند، اگر آن موقع این حرف ها را می زدند متهم به چماقداری و فاشیسم و چیزهای دیگر می شدند. الان دارند همه این حرف ها را می زنند. این حرف زدن آنها آن موقع هزینه های زیادی داشت. ما با راهپیمایی که توی خیابان انجام می دادیم، جایی نبود که این جریان را به رسمیت بشناسد. مثلاً سال شصت و نه و بعد از شهادت ناصر ابدام جایی خودش را متولی حمایت از بحث امر به معروف و نهی از منکر نمی دانست. اصلاً این بحث را جزو دغدغه های عمومیشان نمی دانستند. جلوی مجلس هم می رفتیم. نماینده ها بیرون می آمدند و برای کف می زدند ولی در مصوباتشان و در قانون هایشان یک همچنین چیزهایی دیده نمی شد. جایی نبود که از این جریان حمایت بکند. بعد هم به نظر من رسید که این جریان باید این قدر وسعت داشته باشد و گسترش پیدا بکند و رسانه داشته باشد که در آینده جریان سازی بشود و این به مرور انجام شد. همه اینها فشار آورد که به سمت رسانه و تربیون داشتن بروم.

من دنبال این بودم که در چند جبهه، در جبهه سیاسی یک توافقی بین جریانات حزب اللهی ایجاد بشود. این ها همه سر مشترکات کنار همدیگر قرار بگیرند. برای مبارزه الگوسازی و جریان سازی می کردیم. یک موقع هایی در حوزه کار گروه هایی وجود نداشت ولی من به اسم آنها بیانیه منتشر می کردم. مثلاً یک زمانی ملی گراها می خواستند در احمدآباد برای مصدق مراسم بگیرند. من در نشریه اطلاعیه چاپ می کردم که حزب الله قزوین هم همزمان مراسم دارد. آن موقع حزب الله قزوینی وجود نداشت. دستگاههای امنیتی هم می آمدند و با ما جلسه می گذاشتند. می گفتند اینها کی هستند. شما آنها را به ما معرفی بکنید که حداقل بگوئیم برنامه شان تداخل نکند ولی آن طرف هم بچه ها می دیدند وقتی به اسمشان اطلاعیه چاپ شده، به جنب و جوش می افتادند.

از جهاد سازندگی شروع کردم

در فاصله شصت و هفت تا هفتاد و سه شغل رسمی داشتم. ابتدا در جهاد سازندگی بودم. بعد در ستاد آزادگان مشغول شدم. یعنی خودم دوست داشتم شغل را طوری انتخاب کنم که متناسب با خدمت به ایثارگران باشد. اول چند ماهی در بنیاد جانبازان مشغول شدم. بعد که ستاد آزادگان تشکیل شد در ستاد آزادگان بودم.

اولش به عنوان کار فکر می کردم. اوایل مرداد شصت و نه که آزاده ها به کشور بازگشتند جذب کار پژوهش قسمت فرهنگی اش شدم که یک سری کار کتاب انجام شود. کتاب های خاکریز پنهان، کتاب های موضوعی در رابطه با خاطرات آزادگان بود. باید با پژوهش منتشر می کردم. تقریباً ۱۲ جلد شد. کار



پرسور حمید مولاد در دفتر نشریه

فکر می‌کنم سال ۷۷ بود که یکی از این سرسیدها را خدمت مقام معظم رهبری هدیه دادم. همان جا به ایشان گفتم: «می‌خواهم سال دیگر سیصد و شصت صفحه گلاسه و عکس شهدا این طوری باشد». گفت: «نه نه». گفتم: «چرا آقا؟». گفت: «سال دیگر این قدر می‌زنند که شما از آن‌ها عقب می‌مانید». راست هم می‌گفت. خیلی آدم‌های باسلیقه‌تر با سرمایه‌های بخش خصوصی در کار می‌آمد. مخاطب هم داشت. بازار هم داشت.

باز در دوران شلمچه احساس کردم که دیگر باید این کار را کنار بگذارم. مغازه‌ها را به افراد دیگر واگذار کردم که آن‌ها خودشان کارها را ادامه دادند. ما دوباره سر همان کار مطبوعاتی در شلمچه برگشتیم. هم‌سنگران، خبرنگار افتخاری و گزارشگر ما بودند و هم جمعاتی که ما در شهرها برگزار می‌کردیم را نمایندگی می‌کردند و هم محصولات ما را توزیع می‌کردند.

با ورود آقای میرشکاک و برخی دوستان به نشریه به این سمت رفتیم که فضای حسنی نشریه را به سمت فضای عقلی هم ببریم و غیر از مطالب احساسی جنگ یا خبری، سیاسی به سمت نقدهای سنگین‌تر و تئوریک‌تر برویم. با ورود جریان آقای میرشکاک به نشریه این کفه در نشریه شلمچه سنگین شد. یعنی اگر جریان نشریات روشنفکری تا دیروز به خاطر اخبارش آن را جدی می‌گرفتند و با آن چالش داشتند، این بار به خاطر مباحث تئوریک با آن درگیر بودند. تمام مقالاتی که این طرف نوشته می‌شد شما می‌دیدید که بازتاب و پاسخ‌هایش در نشریات آن طرف هم سریع حاضر می‌شد. یک چالش ایدئولوژیک بین دو طیف در گرفته بود.

شلمچه در ۵۳ شماره از ۷۵-۷۷ بود. دی ماه ۷۷ توقیف شد. هم‌زمان زمزمه تعطیل کردن شلمچه شنیده می‌شد. یعنی خبرنگاران نزدیک به جریان اصلاحات و دولتی‌ها می‌گفتند. ما همان موقع تقسیم کار کرده بودیم و توسط یکی از بچه‌ها دوباره یک درخواست دیگر برای روزنامه شدن داده بودیم که یک گام جلو باشیم.

این نشریه که توقیف شد، توقیف آن بازتاب‌های خیلی زیادی داشت. از حقوق بشر گرفته تا خود اصلاح‌طلبان. دیگری‌هایی بین آن‌ها در گرفت. طیف هاشمی یک طرف، طیف خاتمی یک طرف و متأسفانه سکوت و بی‌تفاوتی جریان‌ات حزب‌اللهی و نشریات اصولگرای آن موقع در قبال تعطیلی شلمچه، حتی به نوعی مهاجرانی را جری کرد. دید افکار عمومی است که دارد فشار می‌آورد. حتی من می‌دیدم که بعضی از نشریات اصولگرا یک خوشحالی زیرپوستی هم دارند که یک نشریه حزب‌اللهی تعطیل شده است.

نشریه جبهه

شلمچه که تعطیل شد من جبهه را راه‌اندازی کردم. چون جریان‌ات موازی برای فعالیت‌های فرهنگی در زمینه جنگ زیاد شده بود مثل کنگره‌ها و یادمان‌ها و جاهایی که از این کارهای فرهنگی می‌کنند، علیرغم این که اسم نشریه هم جبهه بود، بیشتر به سمت بحث جنگ فقر و غنا، مباحث سیاسی و تئوریک رفتیم. در نشریه جبهه بخش جبهه و جنگش کمتر شد. اینجا یک صفحه داشت. آنجا ۷-۸ صفحه به مباحث دفاع مقدس می‌پرداختیم ولی این جا چند صفحه بحث جنگ فقر و غنا بود. چند صفحه بحث سیاسی روز بود. جریان‌ات اصلاح‌طلب در این موقع چندین نشریه قدر داشتند. تیزر اولین شماره نشریه جبهه دو برابر آخرین شماره نشریه شلمچه بود. من خودم فکر می‌کردم هژمونی نشریه به تعطیلی شلمچه پایین بیاید تا مخاطب جا بیفتد

نشریه بزخم چندتا عکس دوره جنگ را بده باور نمی‌کرد که ما بتوانیم نشریه بزخم. من اولین شماره نشریه را در خانه‌مان کار می‌کردم. در خانه صفحه‌بندی کردم. خانم تاپ می‌کرد. در خانه یک کامپیوتری داشتیم. ایشان تاپ می‌کرد. من غلط‌گیری می‌کردم. صفحه‌بندی آن را بر دیم بیرون انجام دادیم. همان جا نگاه کردم و صفحه‌بندی را یاد گرفتم. شماره دو نشریه را چون پول صفحه‌بندی نداشتیم بدهیم، خودم در خانه شماره دو را صفحه‌بندی کردم. میزلیات هم نداشتیم. شیشه‌های کمد جهیزیه را باز کردیم و میزلیات شده بود. صفحات را روی مقوای چسبانیدیم و صفحه‌بندی می‌کردیم. تیزر شماره اول نشریه ده هزارتا بود. شماره دوم بیست هزارتا شد. شماره سوم سی هزارتا شد. اولین نشریه چهار رنگ در جمهوری اسلامی بود. تیزر نشریه بالا رفت. ما از شماره سوم و چهارم یک دفتری در میدان هفت تیر گرفتیم و آن جا کار می‌کردیم. به مرور بچه‌هایی که هم‌فکر بودند و می‌توانستند قلم بزنند به نشریه اضافه می‌شدند. نشریه شلمچه، پنجاه و سه شماره درآمد. خلاء که در خصوص خوراک فرهنگی در آن موقع وجود داشت، کار دفاع مقدسی بود. ما از همان شلمچه شروع کردیم. کاغذ کاهی پشت جلد‌های نشریه ما با صفحه‌های وسط که پوستر شهیدان را چاپ می‌کردیم خیلی در استان‌ها و کشور استفاده می‌شد یعنی خلاء آن وجود داشت. شروع به تولید آثار فرهنگی کردیم. در همان شلمچه بعد از شماره ۴ یا ۵ مجموعه‌ای را راه‌اندازی کردیم. وقتی نشریه خودگردان شد و درآمد، مجموعه نمایشگاه‌های تصویری جنگ را تهیه می‌کردیم و در دانشگاه‌ها نمایشگاه جنگ برگزار می‌کردیم چون عکس‌های بزرگ آن زمان گران بود و امکانش برای بسیج مساجد یا بسیج در دانشگاه یا دفاتر غیر نبود که بخواهند این کار را انجام بدهند. ما این‌ها را به صورت امانت به آن‌ها می‌دادیم. در آن واحد، ده‌ها دانشگاه می‌توانستند هم‌زمان یک چنین نمایشگاهی برگزار کنند.

گروهی به اسم هم‌سنگران راه انداختیم که هزاران نفر بودند. ما کتب شهید آوینی و غیره را می‌خریدیم و برای این‌ها ارسال می‌کردیم تا بعداً پولش را خرد خرد بفرستند. اولین بار بود که سرسیدهای رنگی یاد یاران دفاع مقدس چاپ شد یا بازی‌هایی که برای بچه‌ها بود. پازل‌های بازی با تصاویر شهدا، دفاتر مدرسه و غیره. همه این‌ها را طراحی می‌کردیم. در یک جریانی که به اسم جبهه فرهنگی حزب‌الله بود. از یک زمانی هم‌زمان با کار تولید این آثار، برای عرضه آن‌ها هم چند جایی داشتیم. مثلاً پاساژ مهستان تهران. در آن جادو سه مغازه اجاره کردیم به عنوان فروشگاه محصولات که داشتیم.

بعد نمایندگی هم گرفتیم. مشهد و قم و اصفهان و چند شهر دیگر. بدون این که آن‌ها سرمایه‌ای بگذارند، ما همه امکانات را در اختیار آن‌ها می‌گذاشتیم. به مرور زمان این نمایندگی‌ها به هشتاد و صدتا شهر رسید. پاساژ مهستان هم به مرور به یک قطب تبدیل شد. یعنی سه طبقه پاساژ بزرگ، قطب تولید محصولات فرهنگی شد.

آن جا برای اولین بار برای تبلیغات جریان‌ات حزب‌اللهی، تیزر تلویزیونی دادیم. این تیزر برای این سرسیدها بود. منتها دیگر اسم مجموعه را می‌دادیم. یا مثلاً چاپ آگهی‌های این‌ها در نشریه بود. آگهی تولید محصولات فرهنگی بچه‌هایی که در مهستان و غیره کار می‌کردند. به جای این که از آن‌ها پول گرفته شود، حتی خیلی وقت‌ها رایگان از آن‌ها محصول تولید شده می‌گرفتیم دوباره در همین نمایشگاه‌ها عرضه می‌کردیم. یک جریان‌سازی برای کار فرهنگی.

خبرباش نه خبرنویس

احساس کردم به هیچ وجه نمی‌خواهند من کار کنم. به نوعی به یک نتیجه‌ای رسیدم که این کارها را کنار بگذارم و به اصلاح و درست کردن خودم برسم. برای این که چه باید کرد؟ آیا باید منزوی شد و یک گوشه نشست. چه باید کرد؟ اتفاق عجیبی که آن زمان‌ها برای من افتاد این بود که یک نامه‌ای به دست من رسیده بود. وقتی تاریخ نامه را نگاه کردم. دیدم درست روز تعطیلی شلمچه است. آن زمان نخواندم. جبهه را که تعطیل کردم. شروع کردم به جمع و جور کردن. مثل آدم مستأجری که می‌خواهند بیرونش کنند و همه وسانش را جمع می‌کند. لوازم اضافه را به مسجدها هدیه می‌دهد و کتاب‌ها را می‌دهد و دوباره از صفر شروع می‌کند.

به این نامه برخورد کردم. این نامه یک طوری به آقای دولابی ارجاع داده بود. حالا کسی فرستاده بود. یک کتابی و یک صحبتی از آقای دولابی. آن صحبت مهمی که برای اولین بار در برخورد با ایشان داشتم. گفتند: «به جای این که خبرنگار باشی خبر باش». حالا نه این که مستقیم به خودم بگویند که فلانی این طوری باش ولی می‌فهمیدم که دارد به من می‌گوید.

به جای این که از این برخورد کردن‌ها و ده‌ها بار دادگاه رفتن‌ها و ده‌ها بار زندان رفتن‌ها و غیره داشته باشم به خودم بپردازم. خیلی از بچه‌ها بودند که در جریان این دستگیری‌ها می‌پریدند. آن موقع می‌خواستیم یک اطلاعیه در نماز جمعه بدهیم، باید چند نفر جلوی در به بازداشت‌گاه می‌رفتند تا دیگران نتوانند اطلاعیه را داخل ببرند. خیلی از این بچه‌ها کم می‌آوردند. یا وقتی چشم خود را می‌بندند و در زندان توحید می‌بند و به اسم نظام حتی به تو مفاتیح نمی‌دادند. این‌جا دیگر حاکم جائریا حکومت جور نیست که بگویی مقاومت می‌کنم. تضادهایی در برخوردها است.

به این نتیجه رسیدم که به خودم بپردازم. سرکار کشاورزی رفتم. همان کار مرغ‌داری که سال شصت و هشت می‌کردم. دوباره سران کار رفتم. به نوعی یک رهنمودی که حضرت آقای یک زمانی داده بود که در این‌طور مواقع تو سسل‌تان را بالا ببرید. فکر می‌کنم سال هشتاد بود که سفرهای مداومی به کرپلا داشتم. سعی می‌کردم در فضای محیط سیاسی نباشم. کلاً کنار کشیدم گفتم درخواست نشریه هم نمی‌دهم. حتی امکانش هم باشد دیگر به سمتش نمی‌روم. به آن‌جا رفتم و بیشتر بحث‌ها و در آن مقطع یک بازسازی معنوی بود.

بعد از تعطیلی نشریه جبهه عیب را در خودم جستجو می‌کردم. می‌گفتم شاید من اشکالی دارم و گرنه نظام از خیلی از بچه‌هایش دفاع می‌کند. خیلی از بچه حزب‌اللهی‌ها پای هم می‌ایستند. من عیب را در خودم جستجو می‌کردم. دلیلش را هم نفهمیدم. دلیل این همه سرد برخورد کردن یا دفعی برخورد کردن چیست ولی همه چیز را در توسل به اهل بیت دیدم. یک سالی در دوره صدام کارم بردن پیرزن‌ها و پیرمردها به کرپلا بود. به عنوان یک راهنما آن‌ها را می‌بردیم. دیگر پول زیارت نمی‌دادم. به عنوان یک راهنما می‌رفتم. از هشتاد و یک تا هشتاد و سه.

یک روز دیدم آقای نصیری بلند شد و به همان مرغ‌داری آمد و دید من سر کشاورزی هستم. کلاه حصیری به سرو و بیل به دست دارم سیب‌زمینی می‌کارم. برای من خیلی تعجب برانگیز بود. نصیری یکی از آدم‌هایی است که در سبک روزنامه‌نگاری پیشکسوت بود. حتی من اولین بار هم پیش ایشان رفتم که می‌خواستیم شلمچه را راه بیندازم، از او راهنمایی می‌خواهم که این کار را بکنم یا نکنم؛ آمد و گفت می‌خواهم نشریه را تعطیل کنم. حاضر هستم امتیاز آن را به شما واگذار کنم.

دوباره صبح

دیدم انگار خدا نمی‌خواهد و زندگی عادی برای من نیست. حتی اگر نخواهی هم مجوز نشریه را در خانه‌ات می‌آورند که باید بیایی. باز آمدم کارها را جمع و جور کردم و آمدم نشریه صبح را راه انداختم. صبح و صبح دوکوهه در این دوران بود. تا مدیر مسئولی آقای نصیری عوض شود. خودش مدیر مسئول بود. بعد چون به خودم پروانه نمی‌دادند خانم رجایی‌فر مدیر مسئول شد. من سردبیر بودم. جلوتر که آمدم مدیر مسئولی را به خودم دادم.

من برای کار تکراری نیامده‌ام

نوع نگاه من در نشریه در همین مقطع تغییر کرد. نقد از درون جریان حزب‌الله یکی از مباحثی بود که در نشریه دنبال می‌کردیم. مباحث تئوریک بود. دیگر نوع نگاه خبری نداشت. به نوعی جنجالی نبود. یکی از این سران اصلاحات می‌گفت، انگار فلانی ضربه مغزی شده است. آدمی که می‌توانست نشریه

ولی اولین شماره نشریه دو برابر تیراژ داشت. یعنی نزدیک به صد هزار. صد هزار تیراژ نشریه شلمچه برابر با تیراژ چندتا نشریه اصولگرای آن موقع بود. یعنی روزنامه‌های آن موقع جمع می‌شدند. نیروهایی که حالا دیگر در شلمچه تربیت شده بودند. آن زمان طرف تازه دوربین عکاسی دستش گرفته بود تا یاد بگیرد. می‌رفت ده‌تا حلقه خراب می‌کرد تا دو عکس از آن در بیاید. این‌جا دیگر عکاس شده بود. بچه‌ها این‌جا جذب شده بودند. مثلاً بیژنی و غیره از جاهای دیگر. بچه‌های دیگر احساس کرده بودند که می‌توانند حرف‌های بی‌پروا ترشان را در این تریبون بزنند.

جبهه با گستره مخاطب بیشتر و با توان بیشتری شروع به کار کرد. به نوعی می‌شود گفت که به روز هزینه‌های دشمن را در جریان جبهه رسانه‌ایشان جواب می‌داد، یعنی تمام هجوهای شان، طنزهای شان، جریان‌سازی‌های شان را. جبهه هم تقریباً دو سال طول کشید. در واقع اخراجی‌های همه نشریات، یعنی جاهایی که این‌ها را بر نمی‌تاییدند، همه در این‌جا جمع شدند. در این مقاطع هم اتفاقات زیادی می‌افتاد. یعنی در عین این که کار مطبوعاتی انجام می‌دادیم، در حوزه میدانی هم سخنرانی‌های ما در دانشگاه‌ها زیاد بود. هفته‌ای چند دانشگاه سخنرانی می‌کردیم. بحث‌ها و انتقادات چالش برانگیز بود ولی در همین‌جا هم باز سعی کردم تریبون همه جریان‌ات باشم. یعنی مباحث اختلافی را به خصوص در برابر دشمن مشترک اصلاً طرح نمی‌کردم. فکر می‌کنم بعد از سال ۷۹ وقتی نشریات پایگاه‌های دشمن همزمان بسته شدند، یک روز قاضی وقت ما را صدا کرد. گفت ما از آن طرف ۱۰-۱۵ نشریه بسته‌ایم. از این طرف هم باید ببندیم. گفتم خب این چه منطقی است. شما برای این که می‌خواهید ثابت کنید بی‌طرف هستی نشریات دیگر را ببندید. چرا می‌خواهید جبهه را ببندید. گفتند نه. بالاخره شما هم چند شکایت دارید. بر اساس همان شکایت‌ها جبهه را توقیف کردند.

حقیقتش همان موقع هم که نشریه بسته شد، شاید برای خود من که می‌دیدم دیگران طرف نشریات قدر جریان اصلاحات همه بسته شده‌اند می‌گفتم موضوعیت هم ندارد. ما که از اول نیامدیم کار مطبوعاتی کنیم. آمده بودیم فدایی انقلاب و نظام باشیم. حالا که به قول معروف شب عملیاتش تمام شده است. یعنی با این توجیه و از یک طرف با یک دلخوری که مرغ‌عزا و عروسی هستیم. وقتی که شلمچه را تعطیل کردند هم جریان‌ات حزب‌اللهی سکوت کردند. الان هم که از آن طرف ۱۰-۲۰ نشریه را می‌بندند و از این طرف هم، جبهه را می‌بندند، هیچ کس نیامد پای دفاع از جبهه بایستد. آن هم به بدترین شکلش. همزمان با پایگاه‌های دشمن می‌بندند و در همان رده قرار می‌دهند. احساس کردم که همان طوری که یک زمانی نمی‌خواستند من کارهای میدانی و کارهای اجتماعی گروه‌ها و حزب‌الله را انجام دهم، همه طیف‌ها به این نتیجه می‌رسند که فلانی نباشد. نشریه برای خودمان باشد. همه گروه‌هایی که خودش راه انداخته بود و حالا ما خودمان سردمدارش باشیم. گفتم برای شما. می‌روم کار مطبوعاتی می‌کنم. حالا هم نشریه اولی را بستند. دومی را هم بستند و نمی‌خواستند کار مطبوعاتی را هم تو انجام بدهی. آن موقع دیگر نشریاتی با سبک و سیاق مشابه زیاد شده بود. نهادها هم می‌آمدند و از آن‌ها حمایت می‌کردند. تو مجبور بودی یک چنین نشریه‌ای را با پول خودت در بیاوری.

بازی و سرگرمی برای بچه‌ها در نشریات

در خود نشریه شلمچه و جبهه به غیر از کار مطبوعاتی، آن جبهه فرهنگی که برای حزب‌الله تدارک دیده بودیم چند بعد داشت. یک بخش تولید محصولات فرهنگی داشت که جریان‌سازی می‌کرد. از نوع بازی و سرگرمی، پازل‌ها و دفاتر و لوازم التحریر و پوسترها. حتی به سمت تولید بازی‌های کامپیوتری رفته بودیم. حتی نشریات ویژه بچه‌ها مثلاً جبهه ویژه کودکان. یا حتی نوع سازماندهی ارائه محصولات فرهنگی که بچه‌ها داشتند. ده‌ها نمایندگی که تبلیغات آن‌ها به صورت رایگان در نشریه می‌شد. بچه‌ها یک آمانی پیدا کرده بودند. آن‌ها صفحات آگهی نشریه جبهه یک طورهایی شبیه همشهری شده بود. می‌تست صفحه، سی صفحه آگهی هیئت‌ها و مراسمات در صفحه نشریه داشتیم تا بخشی از این محصولات به خورد مخاطب عام هم برود.

من بر خلاف بچه‌هایی که کارهای مطبوعاتی می‌کردند، اگر نشریه از هشتاد هزار تا ده هزار برگشتی داشت، ما این ده هزار تا را دور نمی‌ریختیم. همه را به صورت رایگان برای اماکن عمومی پست می‌کردیم. سلمانی‌ها، گرمابه‌ها، جاهایی که در اختیار مردم باشد و حرف ما بین مردم برود. البته من خودم همه کارها را نمی‌کردم هر کدام از این مجموعه‌ها بچه‌های مختلف می‌آمدند. هر کدام به فراخور تخصص و علاقه خودشان در آن بخش کار می‌کردند. به این جبهه ابعاد مختلف داده بودیم.

ژورنالیستی جبهه و شلمچه را در بیاورد، حالا چرا دارد این طوری نشریه در می آورد.

در آن مقطع نشریات به هر حال با افت مخاطب مواجه بودند. بعد از سال ۷۹ و بسته شدن نشریات، دوران افت تیراژ نشریات بود. برای من تیراژ نشریه با سی ۳۰-۴۰ هزار اقیانوس کننده نبود. بعد هم واقعاً دیگر از آن جا به بعد ورود به مباحث روزمرگی یک نوع ائتلاف وقت بود. چون همزمان می دیدم فضای مجازی دارد شکل می گیرد. سایت ها، نشریات و جریانات موازی در طیف های حزب الله دیگر شکل گرفته بود. حتی نوع نگاه جنگ فقر و غنایی که ما داشتیم، حالا دیگر تریبون های اجتماعی داشت، مثل جنبش عدالتخواهی یا نشریات خیزش. دیگر این شکل حرف زدن را آن ها هم خوب داشتند می گفتند. یا در زمینه جنگ اگر قرار بود ما حرفی بزنیم، فک و غیره و غیره بودند. یا در مباحث سیاسی همه آن کسانی که کار ژورنالیستی من را قبول نداشتند حالا روی سبک و سیاق تیترو جنجال ژورنالیستی افتاده بودند. باقی نشریات موازی و مشابه هم زیاد شده بودند. حتی بعضی از بچه های نشریه خود ما رفته بودند و سردبیر نشریات دیگر شده بودند. می دیدم که کار موازی کردن با آنها وقت تلف کردن است.

دیدم دیگران این کار را انجام می دهند و گفتیم من نباید انجام بدهم چون من برای کار تکراری نیامده ام. آن زمان یک مقاله ای از پست خواندم. می گفت دوره رسانه ای به دوره فرهنگ شفاهی، فرهنگ مکتوب و فرهنگ رسانه دیداری و شنیداری تقسیم می شود. در دوره رسانه های شفاهی برای آن ها از حرف های درگوشی تا دستگاه چاپ گوتنبرگ شروع می شد. برای ما از مشروطه. از روزنامه تا اوجش در ۷۸ و ۷۹ تیراژ میلیونی نشریات بود.

از سال ۷۹ به بعد دیگر فضای مجازی و سایت ها راه افتاد. چرا به این سمت رفت؟ چون نخبگان به حرف مفت زدن عادت کرده اند. یعنی این که پول هزینه چاپ و غیره ندهند. هزینه معنوی هم ندهند. چون کسی پیگیر سایت و وبلاگ و از این حرف ها نبود. آن موقع در کنار کار نشریه، وبلاگ و سایت راه اندازی کردم. یک سایتی راه انداختم که حجمش خیلی زیاد بود. در نشریه شلمچه اولین نشریه الکترونیکی در ایران را به صورت سی دی منتشر کرده بودیم. در تاریخ مطبوعات هم آمده اولین نشریه الکترونیکی آن زمان منتشر شد.

این فرهنگ دوران رسانه های دیداری و شنیداری از فضای مجازی، سایت و وبلاگ شکل می گرفت تا می رفت به سمت ماهواره و تصویر. من احساس کردم که باید به آن سمت بروم. از این جا بود که به نوعی با یک شبیهی به این فضا رفتم.

نشریه صبح را جسته و گریخته حتی تا سال ۸۲-۸۳ هم داشتیم. دو سال اول کم کم شبیهش را کم کردم که مخاطب بداند داریم عرصه را ترک می کنیم ولی نوع نگاه من هم در صبح عوض شد. نوع پوستره های صبح را نگاه کنید با نوع پوستره های شلمچه فرق می کند. درست همان موقع اگر عکس یک میدان مین را منتشر می کردم، این جا ذیل آن یک عنوان دیگر می گذاشتم. مثلاً یوم یومک یا اباعبدالله. درست است که ما آن روز جنگیدیم و این صحنه ها را دیدیم. به نوعی افق را از سمت دفاع مقدس به یک افق بالاتری تغییر دادیم. باید به سمت خود کرد رفت.

حتی دیدم خیلی از مخاطبان من هم دچار اشتباه شده اند. اگر یک زمانی پوسترش نبود. سر رسید نبود. کسی راهبان نور نمی رفت. حالا راهبان نور رفتنش هم خودش یک قصه ای دارد. مثلاً از عید شصت و هفت به بعد ما این کار را شروع کرده بودیم. با وانت خودم، چند وانت می شدیم و بچه ها را به سمت دوکوه می بردیم که آن موقع هنوز این کاروان ها نبود. هر سال بیشتر می شد. به اسم راهبان هم نمی رفتیم. خودمان می رفتیم. اصلاً راهبانی وجود نداشت. از ۲-۳ سال بعد همه دیدند که می شود آمد. یواش یواش سازمان گرفت. ما کل پرسنل نشریه را به آن جا می بردیم. توزیع محصولات را می بردیم در خود جبهه ها انجام می دادیم.

خلاصه دیدم همین بچه هایی که زمانی حتی این شهرها را نمی شناختند و از این جامعه فاصله گرفته بودند، حاضر بود سالی دوبار به دوکوه بیاید ولی حاضر نیست سالی یک بار به امام رضا (ع) برود. خیلی از این بچه ها را دیدم که حالا با کوری و همت را بیشتر از حضرت عباس می شناختند.

به تعبیر آقا «جنگ ما نمی بود از عیاش و عاشر» ولی در خیابان ها دیدم که دارد در نگاه بچه ها برعکس می شود. یعنی این توازن و بالانس برقرار نیست. از سال ۸۱ به بعد یک بخش عظیمی از تولیدات آثار فرهنگی را به سمت تولید آثار و تصاویر آیینی و تلفیقی با دفاع مقدس بردم. حتی رفتار و سلوک خودم را. این دو سال ۸۱-۸۳ که از سیاست فاصله گرفتم یک نقطه عطف است. همزمان با صبح هم هست. حتی من پیام می آید که آن زمان مطالب آقای

دولابی را هیچ روزنامه ای کامل نمی توانست چاپ کند. ایشان اجازه نمی داد. حتی کسانی بودند که پامنبری های قدیمی میرزا بودند. حتی گزیده هم چاپ می کردند. ایشان مخالف بود ولی من کامل یک منبرشان را چاپ کردم. رفته بودند به ایشان گفته بودند. گفته بود به این کاری نداشته باشید. به من چیزی نمی گفتند.

به نظرم آن مقطع یک مقطع خاصی از زندگی من بود. آن چند سال که کرپلا می بردم. نوع نگاهم به سیاست و به جامعه کلاً دچار یک تحولی شد که از آن جا به بعد من به سمت این رفتم که به جای طرح یک سری مطالباتی که دیگران هم می توانند آن ها را انجام دهند، دنبال بحث مطالبات فطری مشترک آدم ها باشم که یکی از آن ها عدالتخواهی بود. آن زمان شروع به تحقیق در مورد فقر و فحشا کردم.

فکر می کنم از سال ۷۶ شروع کردیم تا ۸۱. بعد کارهایی که در صبح می کردیم گسترده تر شد. جلسات غرب شناسی را رفتم. یک دفتر بزرگ تری برای نشریه صبح گرفتیم. جلسات شعر و تربیت شاعر و نویسندگانه راه انداخیم. کارهای آکادمیک انجام می دادیم. تربیت نیرو داشتیم. کلاس های نصیری، میرشکاک، بیژنی و خیلی های دیگر همه اش در صبح برگزار می شد.

کلاس های دفتر نشریه صبح

از یک مقطعی به بعد به خصوص در آن دوران نشریه صبح و سال ۸۰-۸۱ بیشتر به این نتیجه رسیدم که باید کم کم کار مطبوعاتی را کنار بگذارم. در آن مقطع به فکر تربیت نیرو افتادم. یعنی وقتی که نشریه تعطیل می شود. به هر حال ما از داشته های آدم هایی مثل میرشکاک، مهدی نصیری، خانم رجایی فر، فاطمه رجبی، مازنا بیژنی و خیلی از بچه های دیگر در نشریه استفاده کرده بودیم. شلمچه، جبهه، صبح. به خصوص در جبهه این بچه ها تمام قد پای کار آمده بودند. ترجیح دادم آن دو سال آخر کار مطبوعاتی را روی تربیت نیرو متمرکز شویم. چند نوع کلاس دایر کردیم. یک کلاس غرب شناسی برای آقای مهدی نصیری گذاشتیم. یک کلاس برای شعر و حکمت که آقای میرشکاک می گفت. کلاس های مباحث سیاسی و ایدئولوژیک بود که خانم رجایی و کوشکی و خودم و بچه های دیگر می آمدند. حتی برای آقای بیژنی کلاس کاریکاتور گذاشتیم که بچه ها بتوانند در این زمینه کار کنند. از آن طیف آدم هایی که پای منبر این آدم ها می آمدند، خیلی از آدم های رسانه های بعدی از آن جلسات بودند. بعدها خیلی های شان خیلی جاها کار کردند.

میرزا اسماعیل دولابی

زمان میرزا اسماعیل دولابی می گفتند هم سرورش پای سخنرانی اش می آید، هم مرتضی نبوی. از چپ چپ، تا راست راست. پسر میرزا می گفت اینها بیرون خیلی درگیری و مشکل دارند. گفت من اینها را جایی می برم که توش دعوا نیست. وقتی آدمها به سمت فطرت الهی می روند دیگر منتهیها و دعوها کنار می رود. این اتفاق بعداً برای من الگو بود که می شود یک جایی با فطرت مشترک آدمها حرف زد که همه طیفها را پای آن حرف نشاند. با آن فطرت مشترک حرف زدن و پیدا کردن آن لمها را بعدها می توانستم در آثار هنری به کار ببرم. همان طوری که در فقر و فحشا و در اخراجیها. یک روز پسر خود آقای دولابی برگشت گفت، این اتفاقی که در سینما افتاد. من دیدم وقتی فیلم پخش می شد، هم طیفهای بدحجاب و غیره توی سینما آمدند و داشتند گریه می کردند. هم طیفهای جادری و مؤمن. هر دو طرف می خندید. هر دو طرف با هم گریه می کردند. با یک حس و حال خوبی از توی سالن سینما بیرون می آمدند. عین همان اتفاقی که داشت در مجلس میرزا می افتاد.

یک مصداق از حرفهای میرزا فضائل اخلاقی. اینها جزو مشترکات آدمها است دیگر. یعنی همه آدمها از دروغ بدشان می آید. از راستی و صداقت خوششان می آید. از امانت خوششان می آید و از خیانت بدشان می آید. می آید. بردن آدمها به آن سمت و تطبیق آن در عالم کارهایی که ما داریم انجام می دهیم. مثلاً دارم می گویم. ما می توانستیم نوعی حرف بزنیم که در جبهه هم حاجی و سیدها باشند که همه می گفتند فقط اینها بودند. هم مجید سوزوکیها باشند. وقتی آمدی اینها را در یک فیلم کنار هم دیگر قرار دادی. با یک زبان و مسیر مشترک. کسی که تا دیروز توی خیابان برای دفاع از ناموس خودش زنجیر می کشید، حالا در آخر فیلم همان آدم به خاطر ناموس وطن قمره می کشد. یعنی به نوعی مخاطب را به همان سمتی بردی که خودت می خواهی. حالا با زبان خودش. نیابوردی مجید سوزوکی حزب اللهی بشود و ریش در بیاورد و بقیه اش را ببندد ولی برای این هم یک سری ارزشهایی قائل شده ای. این آدم هم می تواند خدا را دوست داشته باشد. حتی اگر شبیه سید جواد هاشمی نشده باشد.

فیلم موج زنده قبل از اخراجی ها

قبل از اخراجی ها! یک فیلمنامه ای نوشتم. فیلم نیمه بلندی به اسم موج زنده. نوشتم و ساختم. چهل دقیقه فیلم بود. سپند امیرسلیمانی و خانم بلوکات بازی می کردند. همان سال هشتاد و چهار. البته این فیلم منتشر نشد و فقط برای تجربه بود. با هزینه خودم. آقای بحر العلومی و سپند امیرسلیمانی و لیلا بلوکات و دو سه نفر دیگر بازی کرده بودند.

داستانش یک دختر و پسر ارمنی بودند که پدرشان در حادثه هواپیمای ایرباس شهید شده بودند. این ها در دانشگاه هنر درس می خواندند. قرار بود در دانشگاهشان از یک گروه آمریکایی دعوت کنند به ایران بیایند و با هنرهای ایران آشنا شوند. این ها نمی خواهند جلوی آن ها ساز بزنند. بعد دوستان دیگرشان پاپیچ این ها می شوند که این یک موقعیت است. می آیند می بینند که ما هنرمند و نوازنده هستیم. بعداً به مرور می فهمند که پدر اینها در هواپیما شهید شده اند. وقتی گروه خارجی را دعوت می کنند و می آیند، این ها جلوی آن گروه آمریکایی به جای سرود سنتی، سرود مرگ بر آمریکا را می زنند. اسم فیلم هم موج زنده بود.

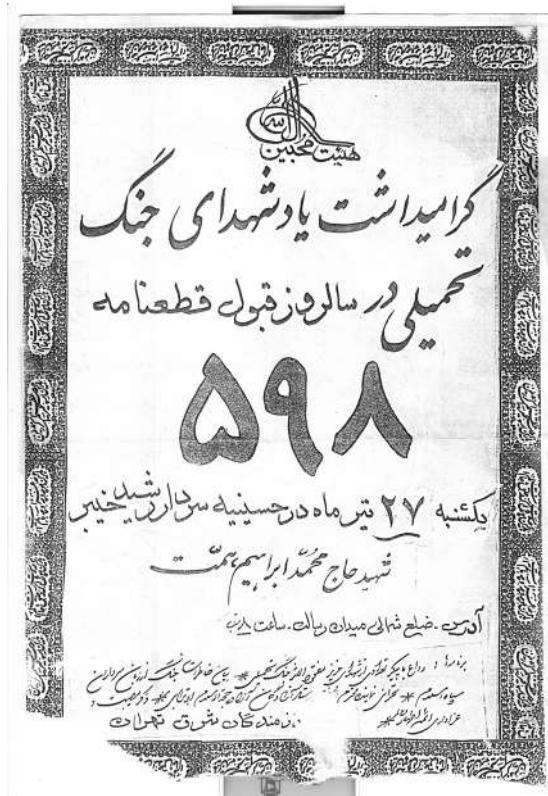
غیر از ساخت آن فیلم نیمه بلند، بعضی شب ها سر صحنه فیلم حضرت ابراهیم آقای ورزی می رفتم و از دور نگاه می کردم. آنجا حسام نواب صفوی بازی داشت. وقتی او شنید قرار است من فیلم اخراجی ها را بسازم، رفته بود با شریفی نیا صحبت کرده بود. گفته بود فلانی می خواهد یک فیلم بسازد. شریفی نیا هم ابراز علاقه کرده بود که فیلمنامه را بخوانند. من هم فیلمنامه را برایش فرستادم و خواند. بعد هم یک جلسه ای گذاشتند. یعنی حسام واسطه شد که با آقای شریفی نیا گذاشتیم. فکری می کنم ورزی هم در جلسه اول بود. آنجا با آقای شریفی نیا صحبت کردم که ایشان در بحث انتخاب بازیگر وسط بیاید و نقش حاجی را هم بازی بکند. من به او پیشنهاد دادم.

می خواستند موج گیری کنند

سر فیلم اخراجی ها یک، عوامل فیلم به مرور به این نتیجه رسیدند که ده نمکی شب ها به خانه می رود و به او مشورت می دهند. صبح می آید دکوپاژ می دهد. مثلاً می خواستند موج من را بگیرند. یک دفعه من سر صحنه آمدم. همان صحنه ای که رزمندگان می خواهند کنار دریاچه بنشینند و وضو بگیرند. روی بازوی او سیوند عکس خالکوبی هست که شریفی نیا می گوید این صور قبیحه چی است روی دست. ما آن جا گفتیم که آنتربوز و این چیزها را وسط آب بگذارند. دوربین از وسط آب برود و لانگ شات مقابل را بگیرد. یعنی این ها را در نمای لانگ شات بگیریم. بعد که تمام شد به آن طرف برویم و بسته هایش را بگیریم. من سر صحنه آمدم. فیلمبردار برگشت گفت نوریک جوری است که سایه بوم هر طرف بچرخد روی بازیگر می افتد و کار خراب می شود. تعطیل. برویم و بعد از ظهر بیاییم بگیریم. من دیدم اینها همه سر صحنه ایستاده اند. الان من باید چه تصمیمی بگیرم. واقعاً کار را تعطیل کنیم و بعد از ظهر بگیریم. من گفتم نه. دوربین را بردارید بیاورید. اول بسته هایشان را می گیریم و بعد از ظهر که سایه به آن طرف رفت. می رویم آن را می گیریم. بعد دیدم شریفی نیا پرید بالا و من را بغل کرد. گفت من شرط را بردم. گفتیم چی؟ گفت ما شرط بندی کرده بودیم که شما شب ها می روی و چندتا کارگردان به شما مشورت می دهند. صبح می آیی و حرف های آنها را می زنی. گفتیم بیاییم یک این قلتی ایجاد کنیم که بتواند در آن واحد تصمیم بگیرد. اگر تصمیم درست گرفت یعنی نشان می دهد خودش دکوپاژ می کند. اگر نه که نشان می دهد باید رنگ بزند و مشورت بگیرد. من آنجا این کار را کردم. تازه اینها فهمیده بودند که همه اینها درونیات خود آدم است.

فهرمان بمان و دیگر نسا!

بعد از اخراجی ها یکی از کارگردانهای سرشناس پرسید چرا دوستان شما، این قدر سر این فیلم جوسازی می کنند؟ گفتم این قدر جوسازی و مصاحبه علیه فیلم چه اثری دارد. یک نفر آدم یک فیلمی ساخته است. تا مقامات عالی رتبه نظام رفتند و گفتند فیلم این را شریفی نیا می سازد. این فیلم فلان می کند و فلان می کند. گفت نه. شریفی نیا را که من می دانم. او بازیش را می کند. هنرش این است که فووش بازی را بکند. دیر می آید و زود می رود. فیلمبرداری را هم من می شناسم. این کار را نکرده است. برای من سؤال است تو که دستیار تو هم این جوری نبوده، مشاور هم که نگذاشتند بیاوری. قرارداد مشاور کارگردانی را هم بسته بودیم. ده میلیون هم دستمزد گرفته بود ولی سر کار نیامد و پس داد. در آن جریان نگذاشتند بیاید و مشاور ما بشود. گفت پس تو چه جوری این فیلم را ساختی؟ گفتم من جلوی دانشگاه رفتم. دو سه تا کتاب چگونه



مستند فقر و فحشا

یکی از این دخترانی که ما از او برای مستند فقر و فحشا فیلم گرفته بودیم برایش موقعیت ازدواج پیش می آید. درست روز عقد سی دی فیلم ما را می برند و به دست داماد می دهند. علیرغم این که تصویر شطرنجی شده بود ولی طرف از صدایش این آدم را می شناسد. بعد این خانم رنگ زد و گریه می کرد. گفتم من حاضرم بگویم شما پول گرفتی و هنرپیشگی کردی، نشستی و این حرفها را زدی. فردایش رنگ زد و گفت: اگر این اتفاق بیفتد و به بیرون درز کند، آن وقت می گویند بقیه حرف های شما هم هنرپیشگی و دروغ بوده است. گفتم ممکن است. گفت: اصلاً بعضی ها ممکن است بیایند شما را بگیرند و فردا ببرند بگویند این حرفها دروغ بوده است. بگذار آبروی من برود ولی نگویند این حرفهایی که شما زدید دروغ بوده است. دیگر هیچ کس این آدم را ندید. دیگر جواب تلفن نداد. سر به نیست شده است. هیچ وقت پیدایش نکردم. این آدم چطور آبروی خودش را گذاشت که مقوله عدالت و این گفتن حرفش در جامعه زده بشود و در تاریخ بماند. همان کاری که مثلاً سید قبا در مقدمه آن کتاب نوشته است. یک روزی پول منبر و روضه خودش را برمی دارد و به یک دختر بدنام می دهد که نرود تن به فحشا بدهد. یعنی خودش در معرض تهمت قرار می گیرد. بعدها همین داستان دستمایه فیلم رسوایی می شود.

کدام استقلال، کدام پیروزی؟!

در کدام استقلال، کدام پیروزی؟! به نوعی همان نه چپ و نه راستی نشریه را مطرح کردم. دعوا و جنگ زرگری آبی و قرمز که توی آن گفتمان عدالت گم می شود را تصویرسازی می کنم. این مستند در خانه های مردم پخش می شود. برخلاف فقر و فحشا مجوز اکران می گیرد و بین مردم می رود. ماهواره ها پخش می کنند. شبکه های گسترده ای در دانشگاه ها پخش می شود. این جریان منجی نگاه عدالتخواهانه نه چپ و نه راست خواهد بود. همه اینها با همدیگر روی آن اتفاقات تأثیر می گذارند.

می خواستم بگویم مطالبه عدالت از دل چپ و راست بیرون نخواهد آمد. اگر کسی فیلم را دقیق تر نگاه کند و برگردد حتی تصاویر را خواهد دید. شعارهایی که دو طرف می دهند همان شعارهای چپ و راست است. جنگ زرگری ای که بین این دو ایجاد و عدالت داخل آن قربانی می شود. همه این ها داخل فیلم تصویرسازی شده است. نمی خواهم بگویم فیلم عامل آن قصه بوده ولی حداقل ترسیمی از فضای آن موقع را داشته است.



نه، باید امتحان بدهی، حالا که قبول شدی سلوک تو به نتیجه رسیده است. من توقع نداشتم این‌ها این را بفهمند که الآن ببینید در عرفان نظری نمادشناسی کنند، حتی آن عبايي که روی دوش شخصیت میرزا توی فیلم هست، عباي آقا فخر است. این آقا فخر یکی از عرفای بزرگ است. حرف‌ها هم حرف‌های خودش است. یعنی حرف‌هایی که میرزا می‌زند حرف‌های میرزا اسماعیل دولابی و خیلی از عرفای دیگر است که در این فیلم به نوعی به دیالوگ تبدیل شده است. عبا را یک زمانی یکی از شاگردان ایشان به من هدیه داده بود.

توقع من این بود که منتقد حزب‌اللهی مسلمان که می‌گوید من عرفان را می‌شناسم این‌ها را بفهمد، بباید این‌ها را نمادشناسی کند. قرار نیست مخاطب عام بفهمد. سینما یعنی این. تبدیل کردن چنین مفاهیمی به تصویر. کاری که مولانا در مثنوی انجام داد. تبدیل کردن مفاهیم عرفانی به واسطه طوطی و بازارگان. اینجا قرار است به یک داستانی تبدیل شود که در دل آن با ضمیر ناخودآگاه مخاطب ارتباط برقرار کند. انتهای فیلم نتیجه‌اش این شود.

■ اخراجی‌های دو

از قدیم کار تحقیق را در مورد اسارت و آزادگان شروع کرده بودم و براساس خاطرات آزاده‌ها و خاطرات طنزی که بود و اتفاق‌هایی که افتاده بود فیلمنامه اخراجی‌های دو را نوشتم. حالا چرا اخراجی‌ها؟ به خاطر این که اخراجی‌ها به یک برند تبدیل شده بود و براساس همان مقبولیتی که بین مردم و عامه داشت، می‌توانست داستان‌های دیگر جنگ را هم سوار بر همان قصه کرد. چهارمین ایده از ایده‌های ده‌گانه‌ای که وارد سینما شده بودم بحث اردوگاه و آزادگان و یک ادای دین بود. یعنی اگر اخراجی‌های یک به جنگ و شهدا و آدم‌های خاص می‌پرداخت، اخراجی‌های دو به آزادگان و بحث منافقین و هجو منافقین می‌پرداخت.

در خدمت گرفتن بازیگران طنز جدیدتر و بازی‌های دیگری که در خدمت اخراجی‌ها بودند، اخراجی‌های دو بیش از چهل بازیگر داشت. در یک شرایطی بحث ربودن هواپیمای ایرانی و بردن آن به اردوگاه عراقی توسط منافقین مطرح بود که همزمان یک آمریکایی یک فیلمی ساخته بود و در جشنواره سینما حقیقت نشان داده بود. یک آمریکایی در مورد سازمان منافقین فیلم ساخته بود. بعد دانشجویان ایرانی در سینما حقیقت ظاهراً با طرف تند برخورد کرده بودند و هو کرده بودند که سازمان مجاهدین این قدر هم که تو سیاه‌نمایی کرده‌ای نیست. در حالی که این سازمان پانزده هزار داشته است. چه می‌شود که سال هشتاد و هفت وقتی در مورد منافقین فیلم ساخته می‌شود و در ایران نمایش داده می‌شود، دانشجویان ایرانی به سیاه‌نمایی در مورد منافقین اعتراض می‌کنند. ببین که این نسل چقدر استحاله شده است. آنجا تلنگر هجو منافقین خورد. در فیلم بحث حرف‌های ضد جنگی که زده می‌شد. مثلاً آن سکانسی که جواد رضویان توی هواپیما به منافقین می‌گوید که اگر شما نمی‌رفتید کار نظام تمام بود. همزمان جواب دادن به فیلم‌هایی بود که توسط سینماگران جنگ ضد جنگ ساخته می‌شدند که چرا نسل ما باید تاوان جبهه رفتن شما را بدهد و از این حرف‌هایی که آن موقع گفته می‌شد. وقتی جواد رضویان می‌گفت اگر این جبهه‌ها به جبهه نمی‌رفتند شما به صدام می‌گفتید آقا دایی، مردم توی سینماها آن جوری واکنش نشان می‌دادند یا وقتی که یکی از منافقین توی گوش آن یکی می‌زند. مهرآه شریفی‌نیا توی گوش آن یکی منافق می‌زند. مردم توی سینما همه علیه منافقین دست می‌زدند. یعنی جو با فیلم یک جو مغلوبه‌ای شد، با آن فضایی که توسط رسانه‌ها ساخته شده بود.

اخراجی‌ها ۲ تولید شد و شاید بهترین نماد و آینه آن روزها روزنامه لس آنجلس تایمز آمریکا بود که یک مقاله‌ای نوشته بود. نوشته بود اخراجی‌ها محاسبات آمریکا در خصوص نسل امروز را به هم ریخت. بعد در متن مقاله آمده بود که ما می‌گفتیم مردم استحاله شده‌اند، جوان‌ها تغییر کرده‌اند و واقعاً هم می‌گفتند تغییر کردند ولی با این فیلمی که اکران شد و میلیون‌ها نفر به پای سینمای جنگ و جبهه رفتند، نشان می‌دهد که هر بار دیگر هم جنگ شود همین مردم با همه استحاله‌ای که می‌گوییم، باز دوباره مقابل ما صف‌آرایی خواهند کرد. خب یک فیلم بتواند دشمن را به یک هم‌چین اعترافی وادار بکند، آن وقت اسمش فیلم فارسی است؟ این‌ها از سخیف‌ترین عبارات برای نقد فیلم استفاده می‌کردند.

در تصویب خود فیلمنامه نوشته بودند این فیلم غیر واقعی، فرضی و تخیلی است. گفتم چرا؟ مگر می‌شود یک هواپیمایی را برابیند و بعد به اردوگاه اسرای ایرانی ببرند. یعنی این قدر در دفاع مقدس کم پژوهش می‌کنند که اینش را باور نمی‌کردند.

کارگردانی کنیم، دکوپاژ این است و غیره گرفتیم. عصبانی شد. این جوری زد روی میز و چایی ریخت. گفت کسی با کتاب خواندن و فیلم دیدن فیلمساز نمی‌شود. گفت همه ما آرزو می‌کنیم که در عمرمان برای یکی از فیلم‌هایمان این اتفاق بیفتد. برای بعضی‌ها قابل فهم نیست که جریان‌سازی یک فیلم مهم است. آن سیل مخاطبانی که جلوی سینماها صف می‌کشند، این‌ها خودشان می‌دانند فیلم چه کار کرده است. می‌دانستم سال‌ها بعد هر بار در تلویزیون نظرسنجی بکنند. هر جا نظرسنجی کنند باز اخراجی‌ها اول خواهد بود. چون من می‌دانستم پای فیلم آن جوری داشتم داد می‌زدم و وگرنه فیلم و سیمرغ که برای من ارزشی نداشت. روی میز زد و گفت آرزوی همه ما است که برای یک فیلم‌مان این اتفاق بیفتد و برای تو توی اولی‌اش این اتفاق افتاده است. بگو بسم‌الله گفتم و از روی آب رد شدم. این را باور می‌کنم ولی نگو با کتاب خواندن کارگردان شدم. گفتم خب بسم‌الله گفت و از روی آب رد شدم. گفت ولی دومیش توی آب می‌روی، نساز. بگذار مثل رضازاده یک وزنه‌ای زدی و قهرمان بمان و دیگر نساز.

■ قیصرها؛ این کجا و آن کجا!

آن موقع یک بحث کلامی بین ما و جواد طوسی که آن موقع منتقد بود در گرفت. من گفتم اخراجی‌ها قیصرزانه خودش است. اگر آن موقع مردم آن طوری در صف‌های سینمایی می‌ایستادند، الآن هم همین اتفاق افتاده است. بعد به ما زنگ زدند که با چی ما بازی می‌کنی. به رگ غیرتشان برخورد بود که با قیصر ما. گفتم اتفاقاً قیصر ما آمد و در جنگ از ناموس شماها دفاع کرد ولی قیصر شما در فیلم حتی نتوانست از ناموس خودش دفاع بکند. وقتی که آمد دیگر تعرض شده بود و رفته بود. مجید سوزوکی ما باز یک قیصر موفق است.

■ تحلیل فیلم اخراجی‌ها

حاجی گرینوف اخراجی‌ها همان کاریکاتور جنگ فقر و غنای نشریه جبهه است. حتی شما تپیش را هم نگاه کنید. همان تپیی است که با آقای بیژنی در همان کاریکاتورها تصویرسازی می‌کردیم. یعنی آدم‌های متظاهر، آدم‌هایی که از دین فقط ظاهر دین را می‌چسبند. به نوعی شروع نقد دینداری ریاکارانه بود. شما در برابر صدیق شریف آن روحانی واقعی را داری. حالا در اخراجی‌ها تصویرسازی یک عرفان نظری. مجید یک سالکی است که دو بال دارد. عرفان عملی، آن روحانی که با او به جبهه می‌آید. عرفان نظری میرزا است که برایش تئوریزه می‌کند.

آن گام‌هایی که مجید در زندان با گیوه از آن بیرون می‌آید، سالک باید از زندان تن آزاد شود. بعد برایش بهانه‌ای پیدا شود. عشق مجاز بسترش را فراهم می‌کند. بعد وارد امتحان می‌شود. حالا اگر انتخاب کردی باید وارد حوزه امتحان شوی. تا یک جایی استاد با تو است. بعد رهايت می‌کند. شما می‌بینید که قبلش آن روحانی زخمی می‌شود. اینجا در میدان مین باید مجید خودش انتخاب بکند. اگر کسی انتخاب کرد، همان موقع هم شهید می‌شود؟

لحظه انفجار در معراجی‌ها

من فکر می‌کنم آن لحظه انفجار پایانی بر همه آن دو سه دهه بود. دهه شصت و دهه هفتاد و دهه هشتاد و دهه نود هم که ده سال سینما است. حالا قسمت مثل آن روزی که سرزمین کشاورزی رفتیم. نصیری نشریه‌اش را آورد و برداشت داد. گفت من می‌خواهم نشریه‌ام را تعطیل کنم. من هم دیگر نمی‌خواستم کار مطبوعاتی کنم و مجبور شدم. فکر می‌کنم زنده ماندن از آن صحنه انفجار که ده پانزده ثانیه با اتفاق فاصله داشت. جواد شریفی به عنوان کسی که در کار فیلم‌های جنگی دست راست من بود و در فاصله رفت و برگشت من آن اتفاق افتاد، یک تکلیف جدیدی برای دهه بعد برای من باز کرد. یعنی کارهایی که ناتمام بود، باید آن را انجام بدهم. که بیشتر در حوزه کارهای پژوهشی و کتاب است. یک سری کارهایی هست که به هر حال در این دهه رقم می‌خورد.

آن لحظه سر صحنه انفجار بودم. ما برای ساخت معراجی‌ها مشکلات زیادی داشتیم متأسفانه آن توی جبهه خودی بیشتر. بعضی‌ها می‌گفتند نباید در باره شهدای گمنام حرف زد؛ این که نمی‌گذارند دفن شوند. به خاطر همین نامه‌نگاری زیادی می‌کردند که امکانات جنگی داده نشود. حتی بخشنامه هم صادر شده بود که با این‌ها همکاری نکنید. با شرایط خیلی سختی کار می‌کردیم. جواد شریفی تکنسین انفجار و متخصص انفجارات بود. صدها موشک خنثی کرده بود. به من می‌گفت شما نگران نباش. من با شکر و نمک هم برایت انفجار می‌زنم. یعنی خودمان را برای یک صحنه جنگی آماده کرده بودیم. اگر قرار است نگذارند شهیدان گمنام دفن شوند. این‌ها کی هستند؟ چه قهرمان‌هایی هستند؟ قرار بود یک صحنه خاصی از جنگ طراحی شود؛ مظلومیت، غربت، همه چی داخل آن باشد. یک حس عجیبی بود که خود جواد شریفی آن موقع بارها می‌گفت که سراین کار یک اتفاقی می‌افتد. از روز اول می‌گفت.

روز حادثه که رسید تازه شروع صحنه‌های جنگ ما بود. روز قبلش را گرفته بودیم. بمباران‌های اردوگاه و آن صحنه انفجارهای عظیم را. قرار بود فرادیش دیتل‌های بسته‌اش را بگیریم. من ساعت هشت و نیم نه بود که رسیدم. از جاده اتوبان کرج پانصد تومان برای عوارضی دادم. طرف دویست تومان‌ش را برگرداند. دوتا صد تومان سکه‌ای. من هم آمدم به صندوق صدقات بیندازم. خنده‌ام گرفت. گفتم خدایا به گدا هم بدهی قهر می‌کند ولی شما گفتمی بلا را دفع می‌کند. من همان جاتوی صندوق انداختم ولی خندیدم. ده دقیقه بعد سر صحنه بودم. گفتم جواد حاضری. گفت تا شما یک جایی بخوری حاضر هستم. من رفتم چایی خوردم و دوربین‌ها را کاشتم. برگشتم که به سمت جواد شریفی ببایم، ماشین منفجر شد و سه چهار انفجار پشت سرهم‌یگر زد. آن چهار، پنج نفر در همان لحظه اول شهید شدند.

به هر حال بعد از نوع برخوردی که با این بچه‌ها شد، شهید محسوب نشدند یا هیچ‌کس به خانواده‌های آنها رسیدگی نکرد. همان موقع می‌گفتم ممکن بود همین اتفاق برای خود من بیفتد. من هم سران صحنه فیلمبرداری بودم. بعدش چه طور شد. کسی که زمان جنگ صدها موشک را خنثی کرده. شهید محسوب بشود یا نه؟ این زنده نگه داشتن نام شهدا کمتر از شهادت نیست. این‌ها که دارند همان کار را انجام می‌دهند.

فرهنگ‌نامه اسارت و آزادگان

یکی از تصمیم‌هایی که بعد از جنگ داشتیم این بود که نوع کاری که انتخاب می‌کنم مستقیم مرتبط با مقوله جنگ باشد. یادم می‌آید برای اولین شغلیم به جهاد سازندگی رفتم. بعد دیدم به جهاد ربطی ندارد و دارد اداری می‌شود. به بنیاد مستضعفان و جانبازان آمدم. در بخش خدمات‌رسانی به جانبازان، مسائل مالی و مشکلات جانبازان را بررسی می‌کردم. به خانه‌های شان می‌رفتم. بعد دیدم دستم بسته است و هیچ امکانی از دستم بر نمی‌آید. هم‌زمان آزاده‌ها که آمدند، در ستاد آزادگان و بخش گزینش آزادگان مشغول شدم. به مرور متوجه شدم که فرهنگ آزادگان مظلوم‌تر از خود آزادگان است و جایی نیست که متولی آن باشد. در آن جا مسئول پژوهش ستاد آزادگان شدم. چند جلد کتاب به اسم خاکریز پنهان در دوره سال ۶۷-۷۲ منتشر کردم. اسمش خاکریز پنهان بود. بعد از ۷۲-۷۴ که نشریه را راه انداختم و بیرون آمدم. به این نتیجه رسیدم که به صورت خصوصی پژوهش در بحث آزادگان باید انجام شود چرا که جایی متولی آن نیست. مظلوم‌ترین بخش آزادگان بودند. شروع به جمع‌آوری مصاحبه کردم. با تعداد پنجاه نفر از شاخص‌های آزادگان ۲۰-۳۰ ساعت مصاحبه کردم. بعد این بستریک کار پژوهشی شد. این داستان برای سال ۷۳-۷۴ موازی با فعالیت‌های نشریه بود. یعنی یک کارهایی را برای خودم دراز مدت در نظر می‌گیرم. جزو برنامه‌های کوتاه مدت

نیست. نشریه که به مرور ساخته می‌شود جزو برنامه‌های کوتاه مدت است. یک برنامه دراز مدت هم دارم که طولانی جواب می‌دهد. از ۷۲-۷۳ به بعد جمع‌آوری مصاحبه‌ها بود. این مصاحبه‌ها به مرور پنج هزار ساعت شد. با چند نفری این کارها را در کنار کار نشریه انجام می‌دادیم. حالا این که چرا گسترده‌تر شد به یکی از آزاده‌ها برمی‌گشت که یک روزی به جایی رفته بود که به او مدالی بدهند. من یادم می‌آید که این آدم مثل آقای ابوترابی در اردوگاه معروف بود. به قدرت، مقاومت و ایمانش. بعد دیدم این آدم گریه می‌کند. گفتم: «چه شده است؟» گفت: «رفته بودیم فلان جلسه. می‌خواستند مدال بدهند. به من گفتند تو نرو. نمی‌خواهیم یک آزاده مظهر مقاومت باشد». از نظر این‌ها می‌گویند اسارت در اصول نظامی خفت است. اولین وظیفه اسیر هم فرار است. می‌گفت: «این ده سال اسارت من را شکست ولی حرف این آدم، به عنوان مسئول مملکتی من را شکست».

می‌دانستم که تعریف ما در زمینه اسارت با جنگ مثل دفاع مقدس و سیاست ما متفاوت است. حالا چرا به آزاده‌ها که می‌رسیم با متر و ملاک‌های نظامی به اسارت نگاه می‌کنیم. گفتم باید این ظلم در خصوص این قشر برداشته شود و باید این کار را گسترش داد. کار باید از یک جلد، دو جلد کتاب و ۳۴ صفحه مصاحبه فراتر برود. آن موقع به مرور برای این پژوهش‌گاه هزینه کردم. آدم آوردم، نیرو آوردم، در زمینه‌های مختلف که پنج هزار ساعت مصاحبه شد. جمع‌آوری اسناد صلیب سرخ و اسناد شفاهی، اسناد مکتوب که خروجی داشته باشد. اولش فکر می‌کردم پنج جلد است. بعد فکر می‌کردم بیست جلد بشود. بعد فکر کردم چهل جلد بشود. جلوتر که آمدم. سال نود و دو که به نتیجه رسیدیم، حدود هشتاد جلد بود که هنوز هم می‌تواند بیست جلد دیگر ادامه داشته باشد. یعنی یک مجموعه صد جلدی است.

دایره‌المعارف تاریخی نیروهای انقلاب

یک کار پژوهشی را هم شروع کردم. این که به هر حال می‌بینم همین تاریخ انقلاب و مبارزات دارد تحریف می‌شود. از جنگ بگویم که دارند تحریف می‌کنند تا در مورد خود تاریخ. جریان روشنفکری دارد تاریخ را آن طوری که دوست دارد تعریف می‌کند. نیروهای انقلاب بیشتر به فرهنگ شفاهی و به قصه به صورت جزیره‌ای نگاه می‌کنند. این مبارزات وارد تقویم نمی‌شود. حتی می‌خواستیم مثلاً سه‌گانه بعدی من اعدامی باشد. به نوعی از دوران پهلوی تا انقلاب را در بر بگیرد. وقتی به منابع رجوع کردم، دیدم ناکفته‌ها در تاریخ جزو گفتمان رسمی در نیامده است. هر کسی هم بخواهد این کار را کند، باید این‌ها را یک جا متمرکز کند. به نوعی نگارش یک مجموعه پژوهشی در زمینه تاریخ که یکی از خروجی‌هایش روزشمار تاریخ یا دایره‌المعارف است. از سال ۱۳۰۰، اول قاجار تا ۱۳۹۳ را در بر می‌گیرد. یک روزشمار است به صورت ماه به ماه. هر ماه برای خودش کتاب مجزایی خواهد داشت که اسناد شفاهی در کنار جراید و در کنار آن اسناد مکتوب در کنار هم قرار می‌گیرد تا بتواند این روزشمار را رقم بزند. به نوعی می‌شود گفت با نگاه جلوگیری از تحریف تاریخ و روایت تاریخ از منظر نیروهای انقلاب و جریان مسلمان. نمی‌خواهم آنها را حذف کنم. جریان چپ و غیره همه در این پژوهش هستند. ولی کنار هم چیدن این‌ها عظمت تاریخ انقلاب را نشان می‌دهد وقتی کنار هم قرار بگیرند. فکر می‌کنم حداقل ده سال کار خواهد بود. خروجی‌اش کار پژوهشی تاریخی است که خیلی عظیم‌تر از این کار آزادگان است. شاید حتی می‌شود گفت که تألیف را می‌شود به عهده گروه‌های دیگر گذاشت.

آنالیز موضوعی روایات براساس مداخل فارسی

در کنار این کار دارم یک کار دیگر هم انجام می‌دهم. نگاه اعتقادی و دینی که در مورد روایات است. یعنی آنالیز موضوعی روایات براساس مداخل فارسی که سبک زندگی و غیره همه از آن در می‌آید. کاری که شاید ماشینی آن را در حوزه و این طرف و آن طرف نرم‌افزاری انجام می‌دهند ولی این کار غیر از آن است. خیلی جزئی‌تر است.

در بحث آنالیز موضوعی روایات، براساس مداخل فارسی برای کاربر ایرانی امروز می‌شود. یک مجموعه کتبی خواهد شد که در آینده خیلی به کار محققین و نوع سبک زندگی و غیره خواهد خورد. کاری نیست که از عهده ماشین در بیاید. مثلاً بگویم سرچ کامپیوتری کنیم. ببایم در مورد لباس پوشیدن حدیث پیدا کنیم. روایات باید خوانده شود و از فحوی آن‌ها استخراج شود. کار خودم این است که این‌ها را می‌خوانم. کل بحار الانوار و روایات شیعه که وجود دارد کدزنی می‌شود و آنالیز می‌شود. گروه تأیید است این‌ها را آنالیز موضوعی می‌کنند. وقتی خودم به عنوان فیلم‌نامه‌نویس می‌خواهم رجوع کنم باید به ده‌ها کتاب‌خانه مراجعه کنم تا بتوانم سند جمع کنم. باید ده‌ها کتاب بخوانم تا بدانم در آن مقطع چه اتفاقی افتاده است. تازه نمی‌رسم. عمر آدم کی اجازه می‌دهد؟ فکر می‌کنم این کار خیلی کار پژوهش را در کشور ما راحت خواهد کرد.



روزانه صحرا



تهیه شده در دبیرخانه جشنواره مردمی فیلم عمار
با همکاری: رسول خسرویگی،
محمد صادق شهبازی، رضا زاده محمدی،
اسماعیل هاشم آبادی، محمد اصغر زاده،
محمد مهدی رحیمی، مجتبی طاهری، جواد موکویی،
پرستو نصراله زاده، سحر دانشور.